

شرح زیارت آل یس  
کتاب سوم

# از تو مضمون



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح زیارت آل یس  
کتاب سوم

از تومی خواهر

نگارش:  
سید محبتی بکری

سرشناسه: بحرینی، سید مجتبی، ۱۳۲۵.  
عنوان قرارداد: زیارت‌نامه آل یاسین، شرح.  
عنوان و نام پدیدآور: از تو می‌خواهم / نگارش سید مجتبی بحرینی.  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹.  
فروست: شرح زیارت آل یاسین؛ کتاب سوم.  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۲۷-۵  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.  
یادداشت: کتابنامه ص ۲۶۲-۲۶۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
موضوع: زیارت‌نامه آل یاسین، نقد و تفسیر.  
رده‌بندی کنگره: ۳۱۳۸۹ ب ۷۰۴۲۲ آ / ۷ / ۲۷۱ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۷۷۷  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۵۵۷۸۱



## از تو می‌خواهم

- سید مجتبی بحرینی
- ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
- حروف نگاری و صفحه‌آرایی: حروفچینی مشق، ۰۵۱۱-۷۲۶۲۵۵۶
- چاپ: پدیده گوتنبرگ
- طراح جلد: رز گرافیک
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- چاپ اول، ۱۳۸۹

■ قیمت: ۴۲۰۰ تومان

- مراکز پخش تهران:
- نشر منیر ۷۷۵۲۱۸۳۶ (شش خط) ○ نشر آفاق ۲۲۸۴۷۰۳۵
- نشر نیک‌معارف ۰۶۶۹۵۰۰۱۰ ○ نشر رایحه ۸۸۹۷۶۱۹۸
- مرکز پخش مشهد: ۷۲۶۲۵۵۶، ۲۲۵۷۲۵۷



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى مَنْارِكَ فِي  
عِبَادِكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الْمُؤَدِّي عَنْ  
رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ.

اللَّهُمَّ إِذَا أَظْهَرْتَهُ فَأَنْجِزْ مَا وَعَدْتَهُ وَسُقْ إِلَيْهِ اصْحَابَهُ وَ  
انصُرْهُ وَقَوِّ ناصِرِيهِ وَبَلِّغْهُ أَفْضَلَ أَمَلِيهِ وَأَعْطِهِ سُؤْلَهُ،  
وَجَدِّدْ بِهِ عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ الذُّلِّ الَّذِي قَدْ نَزَلَ  
بِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّكَ فَصَارُوا مَقْتُولِينَ مَطْرُودِينَ مُشَرَّدِينَ  
خَائِفِينَ غَيْرَ آمِنِينَ ...

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ قَائِمِهِمْ بِأَمْرِكَ وَانصُرْهُ وَانصُرْ بِهِ  
دِينَكَ الَّذِي غُيِّرَ وَبُدِّلَ، وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْهُ وَبُدِّلْ  
بَعْدَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ...

از دعای موسی بن جعفر علیه السلام بعد از نماز جعفر

روز جمعه. جمال الاسبوع ۲۹۱.

ای که دلم سوی توست کعبه من کوی توست

کعبه من کوی توست ای که دلم سوی توست

گوشه ابروی توست قبله حاجات من

قبله حاجات من گوشه ابروی توست

آینه روی توست روز و شبم در نظر

روز و شبم در نظر آینه روی توست

بسته گیسوی توست مرغ دلم از ازل

مرغ دلم از ازل بسته گیسوی توست

غمزه جادوی توست رهن دین و دلم

رهن دین و دلم غمزه جادوی توست

سنبل تر موی توست مشک ختن بوی توست

مشک ختن بوی توست سنبل تر موی توست

خاک سر کوی توست چشم مرا توتیا

چشم مرا توتیا خاک سر کوی توست

مرغ سخنگوی توست «ترکی» شیرین کلام

«ترکی» شیرین کلام مرغ سخنگوی توست



## فهرست

پیش‌گفتار ..... ۱۵

پیش از گفتار و پس از پیش‌گفتار ..... ۱۹

### ﴿ مسألت نخست، صلوات بر پیامبر رحمت ﴾

۶۰ - ۲۵

جایگاه صلوات ..... ۲۷

کلامی از مرحوم مجلسی ..... ۲۸

روایاتی راجع به صلوات ..... ۳۰

کلام ابن حجر در مورد صلوات ..... ۳۳

جهت ضمیمه نشدن آل در این جا ..... ۳۵

حدیثی در معنای صلوات ..... ۳۷

پیامبر رحمت ..... ۳۸

توضیح آیه‌ای ..... ۳۹

نگاهی به کلمه عالمین ..... ۴۳

دقتی در روایات عالمین ..... ۴۸

گفتار مفسرین در توضیح آیه ..... ۵۰

- ۵۱ ..... معنای حدیث انا رحمة مهداة ..  
۵۶ ..... دو احساس متضاد ..  
۵۸ ..... کلمه نورک یعنی چه ؟

### ❁ مسألت دوم، نور یقین ❁

۱۲۳-۶۱

- ۶۳ ..... تعلیم ده نور از آخرین مظهر آیت نور ..  
۶۵ ..... معنای نور ..  
۶۸ ..... نور در قرآن ..  
۶۹ ..... روایاتی در آیه نور ..  
۷۳ ..... حدیثی بس نفیس در آفرینش نوری ..  
۷۷ ..... عظمت نعمت ولایت ..  
۷۹ ..... اشعاری از فؤاد کرمانی ..  
۸۱ ..... نتیجه روایاتی که آوردیم ..  
۸۲ ..... بزرگ مردی در روستایی ..  
۸۳ ..... نوراتیت مرحوم آیه الله بروجردی ..  
۸۵ ..... نور و ظلمت ..  
۸۷ ..... نصیحتی از بزرگ مردی ..  
۸۸ ..... فیضی از مرحوم فیض ..  
۹۰ ..... اشعاری از مرحوم فیض ..  
۹۱ ..... غزلی از فیاض لاهیجی ..  
۹۳ ..... نان و حلوا شیر و شکر ..



۹۵	چه کنیم تا ما هم نورانی شویم؟
۹۷	غزلی از خواجه
۹۸	اشعاری از مرحوم مفتقر
۹۸	ابیاتی از بوعلی
۱۰۱	معنای قلب
۱۰۲	دل در آینه شعر
۱۰۴	معنای آن تملأ
۱۰۵	نور الیقین
۱۰۵	یقین در لغت
۱۰۶	کلامی از خواجه نصیرالدین طوسی و فیض کاشانی
۱۰۷	یقین در روایات
۱۰۹	جوان موّین
۱۱۱	بیان مرحوم مجلسی
۱۱۳	احادیثی نسبت به یقین
۱۱۶	یقین امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۱۸	یقین حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۱۱۹	یقین در جملات کوتاه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۲۱	یقین در آینه شعر

### ❁ مسألت سوم، نور ایمان ❁

۱۲۵ - ۱۴۰

۱۲۷	جایگاه صدر و سینه
-----	-------------------

۱۰ ❁ از تو می‌خواهم

- ۱۲۹ ..... ارتباط مؤمن با نور
- ۱۳۳ ..... جایگاه مؤمن
- ۱۳۵ ..... مؤمن را بهتر بشناسیم
- ۱۳۶ ..... حدیثی در علائم مؤمن

❁ مسألت چهارم، نور نیات ❁

۱۴۱-۱۵۱

- ۱۴۳ ..... جایگاه حرف «واو» در این جملات
- ۱۴۴ ..... معنای فکر
- ۱۴۵ ..... فکر در روایات
- ۱۴۶ ..... کلامی از مرحوم مجلسی
- ۱۴۷ ..... جایگاه فکر در احادیث
- ۱۴۷ ..... توضیح این جمله دعا
- ۱۴۸ ..... بیان مرحوم مجلسی
- ۱۴۹ ..... فکر گناه

❁ مسألت پنجم، نور علم ❁

۱۵۳-۱۵۸

- ۱۵۵ ..... معنای عزم
- ۱۵۶ ..... تصمیم با آگاهی
- ۱۵۷ ..... عزم در احادیث



❁ مسألت ششم، نور عمل ❁

۱۵۹-۱۶۶

- ۱۶۱ ..... بهره‌گیری صحیح از توان جوانان
- ۱۶۳ ..... طرح اوقات فراغت
- ۱۶۴ ..... فریادرسی نیست
- ۱۶۵ ..... دل‌سوزی برای نسل نوح‌خاسته

❁ مسألت هفتم، نور صدق ❁

۱۶۷-۱۷۶

- ۱۶۹ ..... جملاتی از امام صدق در حقیقت صدق
- ۱۷۰ ..... روایاتی در راست‌گویی
- ۱۷۳ ..... دروغ نگفتن زن هرجایی
- ۱۷۵ ..... نجات در راستی است
- ۱۷۵ ..... اشعاری در راست‌گویی

❁ مسألت هشتم، نور بصائر ❁

۱۷۷-۲۰۲

- ۱۷۹ ..... معنای دین
- ۱۸۳ ..... بخشی از گفتار صاحب‌الغدیر در اصفهان
- ۱۸۴ ..... اسلام‌خداپسند اسلام روز غدیر است

۱۸۷	بصائر در قرآن
۱۸۸	بصائر در لغت
۱۹۱	مدعیان بصیرت
۱۹۵	بینش‌های ربّانی
۱۹۸	ارباب بصائر عند الله

### ❁ مسألت نهم، نور ضیاء ❁

۲۰۳ - ۲۱۰

۲۰۵	معنای این جمله
۲۰۶	خطبه‌ای از امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۲۰۸	جمله‌ای از مناجات ماه شعبان
۲۱۰	راه تحصیل این کمال

### ❁ مسألت دهم، نور حکمت ❁

۲۱۱ - ۲۲۶

۲۱۳	نور و ظلمت در همه چیز
۲۱۴	حکمت در قرآن
۲۱۵	معنای حکمت
۲۱۶	حکمت در روایات
۲۱۸	حکمت در گفتار پیامبران پیشین
۲۲۰	چرا به لقمان حکمت دادند؟



- کلام مرحوم مجلسی در حکمت ..... ۲۲۲  
حکمت را از کجا فراگیریم؟ ..... ۲۲۴  
برترین حکمت ..... ۲۲۵  
حکمت در اشعار ..... ۲۲۶

### ❁ مسألت یازدهم، نور موالات ❁

۲۲۷ - ۲۴۱

- معنای موَدّت و موالات ..... ۲۲۹  
معنای اوّل این جمله ..... ۲۳۱  
معنای دوم این جمله ..... ۲۳۴  
پیام حضرت صادق علیه السلام به دوستان و شیعیان ..... ۲۳۵  
حضرت باقر علیه السلام و اوصاف شیعیان ..... ۲۳۶  
حدیثی بس تکان دهنده ..... ۲۳۸  
احتمال سوم در این جمله ..... ۲۴۰

### ❁ مسألت پایانی، پایان مسألتها ❁

۲۴۳ - ۲۶۳

- توضیحی در ادب این جمله ..... ۲۴۵  
عهد و میثاق چیست؟ ..... ۲۴۷  
اعراب فتغشینی ..... ۲۴۸  
ارتباط یا ولیّ یا حمید با جملات قبل ..... ۲۵۰

۲۵۲	.....	معنای ولّی و حمید
۲۵۳	.....	لحظات شیرین مناجات
۲۵۴	.....	حلوای طنطنانی
۲۵۶	.....	غمباری و غربت عصر جمعه
۲۵۶	.....	ناله و نوا
۲۵۸	.....	قدری به خود آییم
۲۵۸	.....	قصیده ابن العرندس و حضور حجّت علیّه
۲۶۵	.....	کتابنامه
۲۷۱	.....	سایر آثار مؤلّف

## پیش گفتار

حدود ده سال از نگارش نخستین قسمت شرح زیارت شریف آل یس می‌گذرد. اولین کتاب شرح بیست و سه سلام آن زیارت بود و با نام سلام بر پرچم افراشته به حضور دوستان حضرتش تقدیم گردید. و حدود سه سال از تألیف قسمت دوم آن، که شرح یک دوره اصول اعتقادات در آن مبارک زیارت بود و با نام **تورا گواه می‌گیرم** فراروی منتظران آن ربّانی آیات الله قرار گرفت. دوستان و آشنایان پیوسته در مقام اظهار لطف و مرحمت نسبت به این کمینه بی‌مقدار و خار بوستان آن نگار رازدار برآمدند و جویای بنوش‌دردی آن صهبای خمّ طهور و بهره‌وری از حقایق مستور در دعای آن آیت نور بودند.

گفتا نه گفتنی است سخن گرچه محرّمی

درکش زبان و پرده نگه‌دار و می بنوش<sup>۱</sup>

نگارش سایر آثار در ارتباط با آن مجمع المآثر و دیگر نوشته‌ها، انجام این مهم را به تأخیر افکند و شرح دعای بعد از زیارت نانوشته ماند و توضیح مسألت‌های آن داعی *إلی الله* ناگفته.

لذا با استمداد از آن صاحب مقام جمع و آن مجمع همه کمالات فرد و آن ملقب به محمود و حمید و حامد و حمد، و مکنی به کنیه رسول ممجد و یازده معصوم امجد<sup>۱</sup> در مقام برآمدیم تا شرحی بر دعای بعد از زیارت بنگاریم. امید است که چونان دیگر آثارمان در دل‌های ارباب ولا جاگیرد و سینه سوختگان عصر غیبتش را مایه تسلی و التیامی باشد، و چون به خواندن آن دعا موفق می‌شوند از آن چه در توضیحش می‌آوریم بهره‌مند گردند و با سوز و ساز بهتر ساز مهرش را در پرده دعا بنوازند و با معرفت و شناخت بیشتر عرض کنند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةِ  
نورك ...

آری؛

تا به کی ابراز و اظهار و مجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

لازم به تذکر است که دعای بعد از زیارت از سه قسمت ترکیب یافته. قسمتی پس از صلوات مشتمل بر ده مسألت است برای داعی بر محور نور. قسمت دوم پس از صلوات بر آن وجود مقدس، ذکر صفات



کمال آن مجمع الکمال، و قسمت سوم بعد از صلوات بر آن امام همام، دعا و مسألت برای آن والامقام است.

این دفتر که سومین اثر در شرح زیارت آل یس است، شرح قسمت نخست است که پس از مسألت صلوات شامل ده خواسته بر محور نور است.

فوز و فلاح کامل وقتی راقم این رقیمة کریمه را شامل می شود و نگارنده این نگاره آن نگار را حاصل، که غباری از آن سوی پرده ها بر این سطور بنشیند، و حسابی از آن قمعام زخار و بحر موج مکرمت، این حروف را در بر گیرد، و هاله ای از آن ماه ماهان بر این کلمات پرتوافکند که دیگر دیگر می شود؛ چون همگان دیگر و او دیگر است.

هر چند گفته اند: آرزو بر جوانان عیب نیست، ولی این آرزو آرزویی است که برای همه کس فخر است و مباهات، و حیات و بود در گرو این آرزوست. باری، چه می شود آرزوی ترکی شیرازی بر آید:

ای باد اگر روی به سر کوی دلبرم

همراه خود بیار به من بوی دلبرم

کو قاصدی و نامه بری کز ره وفا

از من پیام و نامه برد سوی دلبرم

تعویذ چشم زخم کنم بهر خود اگر

تاری فتد به دست من از موی دلبرم

خواهی شنید از سختم نکهت عبیر

گویم اگر ز خلق خوش و خوی دلبرم

بیداری‌ام ز خواب کجا هست تا به صبح  
بینم شبی به خواب اگر روی دلبرم  
در بوستان نرسته لب جوی تا کنون  
سروی چو سرو قامت دلجوی دلبرم  
مشکل دگر به جانب محراب رو کند  
زاهد ببیند از خم ابروی دلبرم  
حیف است پرشکسته به کنج قفس اسیر  
«ترکی» که هست مرغ سخن گوی دلبرم

شنبه ششم رجب المرجب ۱۴۲۸

۱۳۸۶/۴/۳۰

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

## پیش از گفتار و پس از پیش گفتار

قبل از ورود در شرح دعا بیان نکته‌ای مناسب به نظر می‌رسد. همان گونه که در آغاز کتاب سلام بر پرچم افراشته آوردیم، در یک نگرش کلی این زیارت از دو بخش ترکیب یافته:

قسمتی به عنوان زیارت که با جمله سلام علی آل یس آغاز می‌شود و به جمله آمین خاتمه می‌پذیرد. قسمت دیگر به عنوان دعاست که با جمله اللهم انی اسألك شروع و به عبارت یا ارحم الراحمین تمام می‌شود. از این جهت می‌توان آن را به یک ساختمانی که دو قسمت دارد، تشبیه نمود، آن هم چنین دو قسمتی که در عین استقلال و جدایی، با یکدیگر مرتبط‌اند.<sup>۱</sup>

قسمت دوم که به عنوان دعا آمده است، از جهت کلی دو گونه است و دو نمونه دارد: نمودی از آن، دعا و مسألت برای خود زائر و داعی،

و گونه‌ای از آن، صلوات و تحیت برای آن وجود مقدس و ذکر اوصاف کمال و جمال او و خواستاری حفظ و نصرت حضرتش در عصر غیبت و روزگار ظهور.<sup>۱</sup>

این قسمت دوم هم همان گونه که در پیش‌گفتار اشاره کردیم، مشتمل بر سه قسمت است. سخنی که هست، این است که آیا این قسمت دوم هم جزء زیارت است؟ یعنی جزء همان توقیع مبارکی بوده که برای جناب ابوجعفر محمد بن عبدالله حمیری شرف صدور پیدا کرده، و یا دعایی است که به مناسبت بعد از این زیارت ذکر شده و در اصل توقیع شریف نبوده و دلیلی است برای آنان که در موقع خواندن زیارت به همان قسمت اول بسنده می‌کنند.

ظاهراً احتمال دوم وجهی ندارد، هر چند از وجهی شنیده شود؛ زیرا اولاً این دعا بعد از زیارت در تمام متونی که زیارت را نقل کرده‌اند، آمده است و گواه پیوستگی و یک پارچگی دعا و زیارت می‌باشد، و بیان‌گر این حقیقت که هر حکمی آن زیارت دارد این دعا هم همان حکم را دارد؛ اگر زیارت توقیع است دعا هم توقیع.

ثانیاً تعبیری که در متن احتجاج و سایر کتاب‌ها بین قسمت زیارت و دعا آمده، این است:

الدعاء عقیب هذا القول، دعا بعد از این گفتار. ظاهر این کلام این است که این جمله جزء توقیع شریف بوده؛ یعنی آن وجود مقدس به جناب حمیری امر نموده‌اند که بعد از توجه به حق تعالی و به آن ناحیه سامیه با



آن زیارت و سلام‌ها، این دعا را بخواند. بر فرض هم که این عبارت کلام مرحوم طبرسی صاحب احتجاج باشد، باز دلیل بر جدا بودن دعا از زیارت و نبودن آن در متن تویح نمی‌باشد. بلکه ممکن است آن مرحوم این جمله را به عنوان توضیح آورده باشد.

ثالثاً در زیارت دیگری که معروف به زیارت ندبه است - نه دعای ندبه معروف - و از آن ناحیه مقدسه برای همین محمد بن عبدالله حمیری صادر شده که در سرداب جلالت انتساب بخواند، و شباهت تامی با این زیارت دارد، تا آن جا که تصوّر می‌شود این زیارت و دعا گزیده آن باشد و اجمالی از آن به حساب آید، در آن زیارت هم قسمت دعا کاملاً با قسمت زیارت عجین و پیوسته است و هیچ انفکاک و جدایی در آن دیده نمی‌شود و نشانی از جمله: الدعاء عقیب هذا القول در آن مشاهده نمی‌گردد. برای روشن شدن آن چه گفتیم چند جمله آن را می‌آوریم:

و نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ و مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ و بَرَأَتِي مِنْ اَعْدَائِكُمْ  
اهلِ الْخَرْدَةِ و الْجِدَالِ ثَابِتَةٌ ... اِلَهَ الْحَقِّ جَعَلَنِي بِذَلِكَ اَمِيْنٌ اَمِيْنٌ ...  
اَسْأَلُكَ كَمَا خَلَقْتَهُ غَضًا اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ و كَلِمَةٍ  
نُورِكَ ...<sup>۱</sup>

می‌بینیم در این زیارت، دعا با زیارت پیوند دارد و متصل به یکدیگر است. در هر حال التزام به قرائت قسمت دعا بعد از قسمت زیارت کاملاً مناسب به نظر می‌رسد و ترک آن و اکتفاء به قسمت زیارت بدون عذر،

کاملاً خلاف احتیاط و ادب، به خصوص که قسمت عمدهٔ دعا، یعنی تمامی بخش دوم و سوم آن، مرتبط با آن وجود مقدّس است؛ هم از بُعد ذکر اوصاف جلال و جمال، و هم از حیث دعا برای ظهور موفورالسرور و نصرت و یاری آن امام منصور. و همچنین مطابق است با مضامین سایر دعاهای رسیده از ناحیهٔ حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت به آن وجود مقدّس. قسمت نخست آن هم که این دفتر شرح و توضیح آن است، از لطافت خاصی برخوردار است و نکات بسیار ارزنده‌ای را در ابعاد مختلف دارا. لذا بسیار به جاست تا ضرورتی که مُبِیْحُ الْمُحْظُورِ است، پیش نیامده بر خواندن آن بعد از زیارت مداومت داشته باشیم و خود را از بهره‌های این موائد آسمانی و مواهب رحمانی محروم نداریم. امید که حق تعالی به احترام آن امید هستی و آرمان وجود، آن چه در این دعای شریف آمده به اجابت مقرون دارد، و به همهٔ ما حال دعا مرحمت فرماید.

به راستی آن چه بیش از قال اهمّیت دارد حال است، بلکه ارزش قال و بهاء الفاظ در گرو آن حال و هوایی است که حروف و کلمات را در برگرفته است. به حدّی که ممکن است یک ذکر با حال و عرفان، و یک یا الله با معرفت و وجدان، و یک یارب همراه با شناخت و ایقان به مراتب از بی‌شمار اذکار و اوراد خالی از حال و هوای رحمان بیشتر تأثیر گذارد و مفید و سودمند افتد.

ما را دلی است بسته به زنجیر موی دوست

سودایی دیارم و سرگرم کوی دوست

از روی دوست کس ندهد امتیاز دل

از بس نشسته است دلم روبه‌روی دوست

آن قطره‌ایم ما که به دریا رسیده‌ایم  
جاری است در مجاری ما آب جوی دوست  
هر لب به گفتگویی و هر سر به سیرتی است  
ماییم و دل به همه و گفتگوی دوست  
هر کوی را هوایی و آبی است سازگار  
آب و هوای کوی دل است آرزوی دوست<sup>۱</sup>

هر چند عنایت به حال و هوا و توجه به معرفت و شناخت در همه  
دعاها و زیارت‌ها لازم می‌باشد و رکن رکن و شرط اصلی و اساسی همه  
اذکار و اوراد و ادعیه و زیارت‌هاست، ولی این زیارت و دعا خصوصیتی  
دارد که در آغازش هم عنوان توجه آمده است:

إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّعَ بِنَا إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْنَا فَقُولُوا.<sup>۲</sup>

در این زیارت و دعا که موضوعش توجه است، توجه و عنایت و حال  
و معرفت بیشتر لازم است. بگذریم. متأسفانه در نوع شؤون ما، حتی در  
امور دینی و مسایل معنوی و روحانی، آنچه بیشتر نماد و نمود دارد همان  
نمود و نماد است و ظاهر و صورت و قال و گفتار، و نوعاً از محتوی و  
واقعیت خالی و از مغز و حقیقت تهی است. بخواهیم که صفایی دهند و  
صفوتی بخشند.

خدایا سینه من را صفا ده

دل من را حکمت بی‌منتهی ده

ز صفوت بخش انوار سرورم

نشان بر صفة ایوان نورم

دماغم از شراب ذات تر کن

دل و جانم دل و جان دگر کن

خدایا آتش عشقم قوی کن

شرار من شرار موسوی کن

به هارون هدایم آشنا کن

مرا موسای فرعون هوی کن

مرا در شبروی ثابت قدم ساز

دلم روشن به نور صبحدم ساز

بود مهدی امام حی قائم

که طور اوست در اطوار دائم

به دست اهل دل پیمانۀ اوست

دل کامل تجلی‌خانه اوست

مقامش مضرب خرگاه مهدی است

دل وارسته بیت الله مهدی است

الهی باز من را ده پر راز

که بنمایم به سمت شاه پرواز

همای معرفت را خسته می‌پسند

پر باز ولایت بسته می‌پسند

مکن بیگانه از خود آشنا را

خدا را آشنایی کن خدا را<sup>۱</sup>



مسألت نخست

# صلوات بر پیامبر رحمت

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نورك

## جایگاه صلوات

نخستین مسألت در دعای بعد از زیارت شریف آل یس مسألت صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. این درخواست به دو جهت در آغاز دعا آمده است. یکی رعایت ادب و ادای احترام به ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت که هر چه دارد به طفیل آن وجود مقدس دارد، بل وجود، طفیلی وجود اوست که:

لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْكَوْنَيْنِ.<sup>۱</sup>

همان گونه که در آغاز زیارت، در عین این که عرض سلام به محضر حضرت خاتم الاوصیاء بود، ادب و آداب اقتضا می کرد با جمله سلام علی آل یس شروع شود، این جا هم ادب اقتضا می کند که ابتداءً صلوات بر حضرت یس داشته باشیم.

نکته دیگر آن که دستور داده شده که مقدم بر هر دعایی و پیشاپیش

هر مسألتی صلوات بیاوریم؛ زیرا حق تعالی گرامی‌تر از آن است که مسألت صلوات را بپذیرد ولی قرین آن را مستجاب ننماید. خاصه و عامه این حدیث را با مختصر تفاوتی آورده‌اند:

لا یزالُ الدعاَ مَحجُوباً حَتَّى یُصَلَّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ<sup>۱</sup>

پیوسته دعا محجوب است - و به مرز اجابت نمی‌رسد - تا آن که صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام فرستاده شود.

### کلامی از مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث شریف گفتار جامعی دارد. وی می‌گوید:

سرّ محجوب ماندن دعا بدون صلوات اموری است: اول این که بنده وقتی صلوات را با دعای خودش ضمیمه نمود و مجموع را بر حق تعالی عرضه داشت صلوات محجوب نمی‌ماند و آن دعا هم رد نمی‌شود؛ زیرا خداوند کریم است و حیا می‌کند جزئی را بپذیرد و جزئی را رد کند. و نسبت به بندگان هم این قانون را مقرر داشته که اگر کسی مجموعه معیوبی خرید یا باید همه را رد کند - صحیح و معیب همه را با هم - و یا همه را نگه دارد، و نمی‌تواند به ردّ معیوب اکتفا نماید.

دوم این که وقتی کسی حاجتی نزد سلطان و شخص بزرگی دارد از

۱- اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاة علی النبی و اهل بیته، حدیث ۱؛ الصواعق المحرقة ۱۴۸؛ ینایع المودة ۲۹۵. با مختصر تفاوتی.

آداب مقررہ نزد عقلا این است کہ تُحَف و ہدایابی بہ مقربان آن سلطان و بزرگ تقدیم می‌دارند تا آنان در مقام وساطت و شفاعت برای او نزد سلطان برآیند، بلکہ حتی اگر آنان ہم در این مقام برنیایند و خود آن سلطان - یا شخص بزرگ - از این جریان با خبر شود - کہ این شخص تُحَف و ہدایابی بہ خواص و نزدیکان او تقدیم داشته - او را حاجت روا می‌سازد.

سوم این کہ صلوات بر پیغمبر اکرم و خاندان شریف او موجب تکفیر و برطرف شدن آن سیئات و بخشش آن گناہانی می‌شود کہ چہ بسا مانع قبول اجابت دعا بودہ است.

چہارم این کہ محبت و ولایت این خاندان و اقرار بہ فضل و بزرگواریشان از بزرگ‌ترین ارکان ایمان است، و با تقدیم صلوات و توسل بہ آنان ایمان کامل می‌شود، و موجبات قرب و نزدیکی بہ ساحت قدس خدای رحمان فراہم می‌آید، و زیادی فضل و فزونی احسان حق حاصل می‌گردد؛ همانند مقدم داشتن ثناء و تمجید حق متعال بر دعا.

پنجم این کہ مقصود از آفرینش جن و انس و سایر موجودات این خاندانند و شفاعت کبری در ہمہ عوالم از آن آنان است، و افاضہ رحمت بہ وسیلہ آنان. بر این اساس اگر دعا کنندہ بخواہد رحمت حق را شامل حال خود بسازد باید صلوات بر آنان بفرستد؛ زیرا مبداء فیاض است و محل قابل، و بہ برکت آنان افاضہ فیض بر این داعی می‌شود.

ششم این کہ این خاندان واسطہ میان خالق و خلق در رساندن احکام

هستند؛ زیرا ما را به ساحت جبروت و حریم ملکوت او راهی نیست. بر این اساس وساطت سفر و جمعی که صاحب دو جهت قدسیه و بشریه هستند، در این میان لازم، و جمیع فیوضات ابتداءً به آنها رسیده و از آنان به سایر خلق می‌رسد، و صلوات بر آنان زمینهٔ این جهت را فراهم می‌آورد.<sup>۱</sup>

و در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است:

هر کس حاجتی نزد خدای عزوجل دارد پس ابتداءً صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام بفرستد سپس حاجت خود را مسألت نماید و پس از آن مسألتش را به صلوات پایان دهد. همانا خدای عزوجل کریم‌تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و میان آنها را رها کند و مستجاب ننماید؛ زیرا صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام از درگاه او محجوب نمی‌ماند و رد نمی‌شود.<sup>۲</sup>

### روایاتی راجع به صلوات

در این نوشتار بحثی استقلالی راجع به صلوات و جایگاه خاص آن در مدارک دینی نداریم، ولی از این جهت که عزیزان را بی‌بهره نگذارده باشیم چند روایت می‌آوریم:

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه ذکر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به میان آمد

۱- مرآة العقول ۱۲ / ۸۶.

۲- اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاة علی النبی و اهل بینه، حدیث ۱۶.



مسألت نخست / صلوات بر پیامبر رحمت ﷺ ۳۱

فراوان بر او صلوات بفرستید؛ زیرا هر کسی که صلوات بر آن حضرت بفرستد خداوند هزار صلوات همراه با هزار صف از فرشتگان بر او بفرستد، و هیچ آفریده حق تعالی باقی نماند جز این که بر این بنده صلوات بفرستد به واسطه صلوات خدا و فرشتگان بر او. و هر کس در چنین اجر و ثوابی رغبت نکند جاهل است و مغرور، و خدا و رسول و اهل بیتش از او بری و بیزار هستند.<sup>۱</sup>

معلوم است مقصود از صلوات بر رسول خدا ﷺ صلواتی است که همراه با صلوات بر آل و عترت و اهل بیت مکرم او باشد؛ زیرا ضریحاً در روایاتی که فریقین آورده‌اند، از صلواتی که خالی از ذکر آل و عاری از ضمیمه اهل بیت باشد، نهی شده است. از جمله پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

لا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبُتْرَاءَ. فقالوا: يا رسول الله، وما الصلاة البتراء؟ قال: أن تقولوا: اللهم صلِّ على محمدٍ. بل قولوا: اللهم صلِّ على محمدٍ و آلِ محمدٍ.<sup>۲</sup>

صلوات ناقص و دم بریده بر من نفرستید. گفتند: ای رسول خدا، صلوات بترا و ناقص کدام است؟ فرمود: این که بگویید: بار الهی صلوات بر محمد بفرست. بلکه بگویید: خداوندا صلوات بر محمد و آل محمد بفرست.

۱- اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاة على النبي و اهل بيته، حديث ۶.  
۲- انوار النعمانية ۱ / ۱۳۱؛ الصواعق المحرقة ۱۴۶؛ ينابيع المودة ۲۹۵. با مختصر تفاوتی.

همچنین نقل شده که حضرت صادق علیه السلام شنیدند کسی می‌گوید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ. حضرت فرمودند: صلوات را ناقص مگذار و  
ظلم به حق ما خاندان روا مدار. بگو: و آلِ مُحَمَّدٍ<sup>۱</sup>.

و در دیگر حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین رسیده است که فرمودند:

هر کس بر من صلوات بفرستد ولی بر آل و اهل بیتم صلوات نیاورد  
بوی بهشت به مشام جانش نرسد، در حالی که ریح جنت و بوی  
بهشت از فاصله پانصد سال به مشام می‌رسد.<sup>۲</sup>

و در روایتی دیگر چنین آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

هرگاه صلوات بر من فرستاده شود و به دنبال آن، صلوات بر اهل  
بیتم ذکر نشود میان آن صلوات و میان آسمان - و بلندای مقام قرب  
و قبول - هفتاد حجاب فاصله افتد و خدای عزوجل گوید:  
لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ! پاسخ تو را نمی‌گویم و مسألتت را نمی‌پذیرم.  
فرشتگان من، این دعا را بالا نبرید مگر آن که عترت پیامبرم را به او  
ملحق سازد. پس آن صلوات و دعا پیوسته محجوب و ممنوع است  
تا صلوات بر اهل بیتم به صلوات بر من ملحق گردد.<sup>۳</sup>

۲- همان.

۱- انوار النعمانیه ۱ / ۱۳۱.

۳- مرآة العقول ۱۲ / ۹۶.

### کلام ابن حجر در مورد صلوات

خوب است سخن ابن حجر را با همه شهرتی که به خلاف و عناد دارد، بیاوریم تا روشن شود مطلب چه قدر مسلم بوده که چونان ابن حجری هم نتوانسته ناگفته بگذارد و صاعقه عنادش در الصواعق المحرقة اش موجب احراق آن نگردیده و مسلم و قطعی شود که مطلب اسلامی است نه تنها مذهبی. وی گوید:

در قول خدای تعالی: ﴿ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ به سند صحیح از کعب بن عجره نقل شده که وقتی این آیه نازل شد گفتیم: ای رسول خدا، کیفیت سلام بر شما را می‌دانیم، چه گونه صلوات بر شما بفرستیم؟ فرمود: بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ - تا آخر آن. از این کلام حضرت استفاده می‌شود که صلوات بر اهل بیت و آل پیامبر منظور نظر آیه شریفه است و امر به صلوات شامل آنان هم می‌شود. و علاوه این که آن حضرت آل و اهل بیتش را در این جهت نازل منزله و قائم مقام خودش قرار داده؛ زیرا مقصود از صلوات بر پیغمبر اکرم مزید تعظیم آن وجود مقدس است که تعظیم آل او هم تعظیم اوست ...

و روایت شده که فرمود: بر من صلوات بتراء و ناقص نفرستید، و چون توضیحش را پرسیدند فرمود: این که بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و توقف کنید، بلکه باید آل را هم ضمیمه نمایید ...<sup>۱</sup>

و در ادامه گفتارش می‌گوید:

مقتضای احادیث سابقه وجوب صلوات بر آل در تشهد آخر است، آن گونه که قول شافعی است ... و آنان که ادعای اجماع بر عدم وجوب کرده‌اند، سهو نموده‌اند - و اشتباه کرده‌اند - و شافعی گفته است:

يا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ      فَرَضُ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ  
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ      مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

احتمال دارد مقصودش این باشد که هر کس در نماز صلوات بر آل پیغمبر نفرستد نمازش صحیح نیست و موافق با قولش به وجوب صلوات بر آل باشد، و ممکن است مقصود عدم صلاة کامله باشد.<sup>۱</sup>

از نیشابوری نقل شده که در تفسیر آیه مؤدت گفته است:

كَفَى شَرَفًا لِأَلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ فخرًا خَتْمُ  
التَّشَهُدِ بِذِكْرِهِمْ وَ الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ صَلَاةٍ.

کافی است همین فخر و شرافت برای اهل بیت پیامبر اکرم که تشهد نماز به آنان خاتمه می‌پذیرد و در هر نمازی صلوات بر آنان فرستاده می‌شود ... و از جناب جابر نقل شده که می‌گفت: اگر نمازی بخوانم و در آن صلوات بر محمد و آل محمد نفرستم معتقد نیستم که قبول شود و مورد پذیرش قرار گیرد.<sup>۲</sup>

## جهت ضمیمه نشدن آل در این جا

در این جا تذکر مطلبی کاملاً مناسب، بلکه ضروری می‌نماید. ممکن است در موقع خواندن این جمله دعا: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ**، این معنی به ذهن خطور کند که با توجه به تأکیدی که بر اهتمام به صلوات بر آل پیامبر اکرم داشتیم و از صلوات بر پیامبر بدون ضمیمه آل و اهل بیت آن وجود مقدس نهی نمودیم چه گونه در این جا به صلوات بر رسول مکرم اکتفا شده و آل ضمیمه نشده است؟

سوالی است کاملاً به جا و چه بسا شائبه تعارض به نظر آید و ابهام و ابهامی را موجب گردد و بیمار دل و مریض خاطری را به خطورات و القائاتی وا دارد.

برای توضیح و روشن شدن مطلب و رفع ابهام، عزیزان را به این حقیقت توجه می‌دهیم که آن چه در مورد انضمام آل پیامبر اکرم در صلوات رسیده و بخشی از آن‌ها را آوردیم، از حقایق مسلم و ثابت اسلامی است و در آن هیچ جای **إن قلت و قلتی و ایراد و اشکالی** نیست. در مواردی این گونه که تنها به صلوات بر آن وجود مقدس اکتفا شده، به نظر می‌رسد جهتش این است که روایات ناهیه در مقام منع و ردع و نهی و بازداری جمعی است که در مقام تنقیص خاندان رسالت ﷺ هستند و می‌خواهند میان آن حضرت و عترت و اهل بیتش جدایی بیفکنند.

به تعبیر دیگر، آنان را شایسته صلوات نمی‌دانند و ذکرشان را قرین ذکر رسول اکرم نمی‌آورند. روایات با چنین جمعی و با چنین طرز فکری شدیداً مخالفت می‌کند. اما نسبت به کسی که چنین وضعی ندارد، بلکه حق

آل و عترت را می‌شناسد و آنان را در همه شئون، به جز مسأله نبوت، برابر پیامبر اکرم می‌داند، اگر موردی و خصوصیتی پیش آید و آل را در خصوص آن مورد ذکر ننماید چنین جمعی مورد نهی روایات نیستند.

آن خصوصیت گاهی ذکر خاص آن وجود مقدس همراه با صفات و خصوصیات است که به آن‌ها عنایت خاص داریم. این امر ایجاب می‌کند در این مورد خاص، صلوات بر آن حضرت همراه و قرین آل نباشد.

این جا چنین است؛ صلوات بر پیامبر اکرم به عنوان نبی رحمت است، و معلوم است آل و عترت، نبی رحمت نیستند، آن گونه که در آغاز قسمت بعد که شرحش را در نوشته بعد ان شاء الله می‌آوریم، به صلوات بر امام عصر علیه السلام اکتفا شده است؛ چون در مقام ذکر اوصاف آن وجود مقدس هستیم.

این جهت در بسیاری از زیارت‌ها مورد عنایت و توجه است؛ چونان زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه که عرض می‌کنیم:

اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِكَ  
الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ مَنْ  
سَبَّحَ لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ  
وَ رَسُولِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أَمِينِكَ وَ نَجِيِّكَ وَ حَبِيبِكَ وَ صَفِيِّكَ وَ  
خَاصَّتِكَ وَ صَفْوَتِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ ...<sup>۱</sup>

در این جملات زیارت، صلوات بر آل ضمیمه نشده؛ چون مقام ذکر

۱- مفاتیح الجنان، کیفیت زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

صفات آن وجود مقدّس و زیارت آن حضرت است.  
و یاد بسیاری از زیارت‌های امیر المؤمنین علیه السلام که فقط صلوات بر  
خود آن حضرت است، حتی پیامبر اکرم هم ذکر نشده‌اند؛ چونان قسمت  
پایانی زیارت مطلقهٔ اوّل:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى اميرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ...<sup>۱</sup>

و همچنین صلوات‌های خاصّ هر معصومی؛ چونان صلوات بر  
حضرت رضی علیه السلام:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرضا المرتضى ...<sup>۲</sup>

و صلوات حضرت جواد علیه السلام:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الامامِ التَّقِيِّ النقي الرضی  
المرضى ...<sup>۳</sup>

و سایر صلوات‌ها. امید است با این اشارتی که آوردیم، رفع ابهام شده  
باشد.

### حدیثی در معنای صلوات

با نقل حدیثی در معنای صلوات از بحث صلوات بگذریم.  
موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

---

۱- مفاتیح الجنان، زیارات مطلقه امیر المؤمنین علیه السلام.  
۲- کامل الزیارات، باب ۱۰۲ حدیث ۱. ۳- همان، باب ۱۰۰ حدیث ۱.



مَنْ صَلَّى عَلَيَّ النَّبِيِّ ﷺ فَمَعْنَاهُ: اَنْتَى اَنَا عَلَى الْمِيثَاقِ وَ الْوَفَاءِ  
الَّذى قَبِلْتُ حِينَ قَوْلِهِ: ﴿ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ﴾<sup>۱</sup>

هر کس بر پیامبر صلوات می‌فرستد معنایش این است: همانا من بر  
آن عهد و پیمان که در عالم ذر بستم، ثابت و پابرجا هستم و به  
آن چه در آن جا پذیرفتم و قبول نمودم وفا می‌نمایم، در آن عالم که  
حق تعالی فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و گفتند: هستی.

در بعضی از روایات مربوط به عالم ذر، پس از اقرار به حدائیت حق،  
گواهی به رسالت حضرت ختمی مرتبت و شهادت به مقام ولایت خاندان  
طهارت هم مطرح شده است،<sup>۲</sup> که صلوات بیان‌گر وفا به آن مجموعه  
است، که فعلاً مجال توضیحش نیست.

اگر در بحث صلوات بیش از این وارد شویم از شرح و توضیح دعا باز  
می‌مانیم. به همین اجمال بسنده نموده، عزیزان را به آثاری که در این  
زمینه به رشته تحریر درآمده، به خصوص اثر نفیس شرح و فضائل صلوات  
مرحوم احمد بن محمد حسینی اردکانی ارجاع می‌دهیم.

### پیامبر رحمت

در این جمله دعا در مقام صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ نام نامی و اسم  
سامی آن حضرت با دو صفت قرین گردیده که هر دو حایز اهمیت است.  
یکی عنوان نبی رحمتک و دیگری تعبیر کلمة نورک.

۲- تفسیر البرهان ۲ / ۴۷.

۱- معانی الاخبار ۱۱۵.

بارالها، من از تو مسألت دارم بر محمد ﷺ صلوات بداری، آن محمدی که پیام آور رحمت توست و همان که کلمه نور توست. نبی رحمتک چه می گوید و کلمه نورک چه بیان می دارد؟ پیامبر رحمت خدا و کلمه نور پروردگار.

### توضیح آیه ای

برای روشن شدن صفت نخست باید نخست به سوره انبیاء رجوع کنیم و بنگریم که قرآن کریم در این سوره بعد از یادمان جمعی از پیامبران بزرگ و ستودن آنان به اوصاف خاصی چون اعطای فرقان و ذکر و ضیاء به جناب موسی و هارون (انبیاء: ۴۸) و عنایت رشد به حضرت ابراهیم (۵۱) و موهبت حکم و علم به جناب لوط (۷۴) و مرحمت نجات و نصرت به حضرت نوح (۷۶) و تسخیر جبال و تعلیم صنعت زره سازی به جناب داود (۸۰) و در اختیار نهادن ریح و باد برای حضرت سلیمان (۸۱) و اجابت دعا و رفع بلا از جناب ایوب (۸۴) و مرحمت صبر و صلاح به حضرت اسماعیل و ادریس و ذوالکفل (۸۵) و پذیرش مسألت و نجات از بطن حوت و شکم ماهی نسبت به جناب یونس (۸۸) و سرعت در خیرات و دعا در همه احوال نسبت به حضرت زکریا (۹۰) علی نبینا و آله و علیهم السلام و پس از همه این حرف و سخن ها و تعریف و تمجیدها، در مقام معرفی حبیبش برمی آید و از او چنین یاد می کند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (۱۰۷)

و نفرستادیم تو را مگر رحمت برای جهانیان.

نمی‌دانم در کنار این کوتاه آیه بلند محتوی و این مختصر کلام مفصل معنی و این زیبا سخن دل‌ربا بیان چه بنویسم؟! آخر نه معرّف را می‌شناسیم و نه معرّف را و نه کلمات تعریف را، و آن حدّی هم که تا حدودی به بُعدی از ابعادش - به عنایت و لطفشان - رسیده‌ایم و به مرحمت آن رحمة للعالمین بدان دست‌رسی پیدا کرده‌ایم، در قالب لفظ نمی‌توانیم بیاوریم و در محدوده نقش نمی‌توانیم ترسیم کنیم؛ که یدرک و لایوصف است و حلّوای طنطنانی است.

ولی از این باب که کام دلی شیرین کرده باشیم و شهد معرفتی در نای جویای شناختی ریخته باشیم و بذر عرفان و شناختی در زمین قابلی کشته باشیم، اشاراتی بشارت‌زا و تلویحاتی نویدبخش می‌آوریم.

حال و هوای جمله از جهت ادب، هوا و حال حصر است در قالب نفی و الّا؛ میم مای نافیه در اوّل آیه بعد از حرف عطف، و نون للعالمین در منتهای آیه و الّای استثنا در میان.

حرف ما در اول کلام چه می‌کند؟ کلمة للعالمین در آخر کلام چه نقشی ایفا می‌نماید و الّای استثناء در میان چه بیانی دارد؟

نفرستادیم تو را مگر رحمت برای عالمین. این تعبیر نسبت به این پیامبر از ناحیه آن ذات قدّوسی است که حقیقت رحمت است، خدای رحمت است، اصل و اساس رحمت است، مبدء رحمت است، محور رحمت است؛ رحمت رحمانیه دارد، رحمت رحیمیّه دارد و ارحم الراحمین است. همان‌کو که همه رَحَمَات در همه نشئات نماد و نمود رحمت اوست، تا آن‌جا که حدیث همه رحمت‌ها را نمادیک جزء

از صد جزء رحمت او معرفی می‌کند که چه بسا این تعبیر هم برای تقریب مطلب به فهم ما باشد. رسول خدا ﷺ فرمودند:

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِائَةَ رَحْمَةٍ وَإِنَّهُ أَنْزَلَ مِنْهَا وَاحِدَةً إِلَى الْأَرْضِ  
فَقَسَّمَهَا بَيْنَ خَلْقِهِ، بِهَا يَتَعَاطَفُونَ وَيَتَرَاحِمُونَ. وَأُخْرَى تِسْعًا وَتِسْعِينَ  
لِنَفْسِهِ يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَرُويَ أَنَّ اللَّهَ قَابِضٌ هَذِهِ أَلَى  
تِلْكَ فَيُكَمِّلُهَا مِائَةً يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۱</sup>

همانا خدای عزوجل صد (گونه یا درجه) رحمت دارد که یک قسمت آن را به زمین فرستاده و میان بندگانش تقسیم نموده که به واسطه آن یک جزء با یکدیگر عطوفت و رحمت دارند و نود و نه جزء آن را برای خودش ذخیره نموده که با بندگانش در قیامت با چنان رحمتی رو به رو می‌شود. و روایت شده که خداوند آن جزء رحمت را هم به سایر اجزاء رحمت ضمیمه می‌نماید و با تمام رحمتش در قیامت با بندگانش رفتار می‌نماید.

انبیا را چه جای معذرت است

کاشقیا را امید مغفرت است<sup>۲</sup>

گر به محشر خطاب قهر کند

پرده از لطف گو بردار

ضعیفان را کجا ضایع گذاری؟!

تو را نبود زیان ما را بود سود

تو با چندین عنایت‌ها که داری

و گر گردی ز مشتی خاک خشنود

۱- مجمع البیان ۱ / ۱۲؛ تفسیر الصافی ۱ / ۵۱.

۲- کلیات سعدی ۱۴.

بیامرز از عطای خویش ما را      کرامت کن لقای خویش ما را<sup>۱</sup>

باری، گوینده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین، صاحب چنین رحمتی  
است:

خدای صاحب رحمت واسعه، خدای صاحب رحمت کامله، خدای  
صاحب رحمت مطلقه، خدای صاحب رحمت شامله، خدای رحمن،  
خدای رحیم، خدای راحم، خدایی که سبقت رحمتش غضبه، خدایی که کتب  
علی نفسه الرحمة، خدای مرسل الرحمة، خدای مُنْشِرِ الرحمة خدایی که  
وسعت کل شیء رحمتش، خدای ارحم الراحمین. خدای رحمت می‌گوید: و ما  
ارسلناک الا رحمة للعالمین.

وقتی چنین خدای رحمت این رسول را رحمت معرفی می‌کند دیگر  
کسی را توان سخن در این زمینه نیست. نه کم رحمتش را می‌فهمیم، نه  
کیف رحمتش را می‌دانیم، نه از این و جایگاه رحمتش باخبریم، نه متی و  
زمان رحمتش را می‌دانیم، و نه سایر مقولات متعلّقه رحمت او را. و جز  
تکرار همان کلام خدای رحمان حرفی برای آوردن نداریم: این آقا کیست؟  
کسی است که خدا در حقش گفته است: و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

کریمُ السجایا جمیلُ الشیم

نَبیُّ البرایا شفیعُ الأمم

امام رسل پیشوای سبیل

امین خدا مهبط جبرئیل

شفیعُ الوری خواجهٔ بعث و نشر  
امامُ الهدی صدر دیوان حشر  
کلیمی که چرخ فلک طور اوست  
چه نعت پسندیده گویم تو را  
اگر دعوتم رد کنی ور قبول  
من و دست و دامان آل رسول  
خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد  
زمین بوس قدر تو جبریل کرد  
بلند آسمان پیش قدرت خجل  
تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل  
تو اصل وجود آمدی از نخست  
دگر هرچه موجود شد فرع توست  
تو را عزّ لولاک تمکین بس است  
ثنای تو طه و یس بس است<sup>۱</sup>

### نگاهی به کلمهٔ عالمین

دیگر نکته‌ای که در این آیهٔ شریفه قابل توجه است و تا حدودی می‌تواند ما را به محدودهٔ رحمت آن مظهر رحمت رهنمون گردد، متعلق

رحمت است که کلمه للعالمین است. هر چند جار و مجرور است و متعلق به رحمت است و قید و بند است برای آن، ولی در حقیقت رفض القید است و ترک تعلق، و به جای ضیق آوری و تنگناسازی سعه می‌بخشد و وسعت می‌آفریند و منطقه العالمین را زیر پوشش پر و بال هماگستر آن پیامبر رحمت قرار می‌دهد. لذا باید سراغ العالمین رفت. باید دید العالمین کیانند و محدوده العالمین کجاست تا پس از شناخت آن، تا حدودی به محدوده رحمت این نبی رحمت واقف گردید.

تو مو می‌بینی و من پیچش مو      تو ابرو من اشارت‌های ابرو

ابتدا به سراغ علمای ادب و ارباب لغت برویم. فیومی، لغت شناس سده هشتم گوید:

العالم بالفتح الخلق، و قيل: يَخْتَصُّ بِمَنْ يَعْقِلُ، و جمعه بالواو و النون<sup>۱</sup>

عالم به معنی مجموعه خلقت و آفرینش است، و بعضی گفته‌اند: اختصاص به صاحبان عقل دارد - فرشته، آدمی، جنی - و جمع آن عالمون و عالمین است

راغب اصفهانی در عالمین سخنی دارد:

عالم اسم فلک است و جواهر و اعراضی که آن‌ها را در بر گرفته، و در اصل اسم است برای آن‌چه به وسیله آن، علم حاصل می‌شود و

۱- المصباح المنیر: علم.



آگاهی فراهم می‌آید؛ زیرا عالم همانند آلت و وسیله است برای دلالت بر صانعش.

... اما جمع آمدن آن از این جهت است که هر نوع آن عالمی دارد؛ چون عالم انسان، عالم آب، عالم آتش. تا آنجا که روایت شده: انّ لله بِضْعَةَ عَشَرَ أَلْفِ عَالِمٍ، همانا خداوند بیش از ده هزار عالم دارد. و جهت این که با واو و نون جمع بسته شده این است که انسان در مجموعه عالم داخل است و در هر مجموعه‌ای که انسان داخل باشد غلبه داده می‌شود و با واو و نون که جمع صاحبان عقل است، جمع بسته می‌شود.<sup>۱</sup>

آنچه آوردیم محدوده عالم بود در لغت، ولی برای بهتر پی بردن به این کلمه، آن هم در اصطلاح قرآنی و دینی، باید به قرآن و عالمان علم قرآن رجوع نمود که عالمین به عالمین هستند و قیومیت عالمین به اذن رب العالمین در اختیار آنان قرار دارد، به طوری که اگر نازی کنند از هم بریزد جمله قالب‌ها.

در توضیح عالمین آیه ۱۰۷ سوره انبیاء باید به سراغ عالمین سوره فاتحة الكتاب برویم. این العالمینی که در این جا متعلق رحمت قرار گرفته، همان العالمینی است که در سوره حمد مضاف الیه ربّ واقع شده: الحمد لله ربّ العالمین. هر محدوده‌ای که العالمین سوره حمد و کلمه ربّ العالمین دارد، همان محدوده را العالمین سوره انبیاء و رحمة للعالمین دارد. به عبارت دیگر، این رحمة للعالمین، رحمت است برای همه آنان که

در گردونه عالمین رب العالمین داخل هستند. لذا باید رفت و دید عالمین  
سوره حمد کیانند و بال ربوبیت رب بر سر کیان سایه ربوبیت افکنده که  
همه آنان در ظل پر رحمت رحمت للعالمین قرار دارند. آری:

احمدار بگشاید آن پر جلیل      تا ابد مدهوش ماند جبرئیل<sup>۱</sup>

باری، برای فهم محدوده عالمین در رب العالمین، باید در خانه جمعی  
رفت که حق تعالی مهر و محبت و ولاء و مودت آنان را بر عالمین فرض  
نموده و آنان را حجت خود بر همه عوالم قرار داده. همانا آنان آل و عترت  
همین رحمة للعالمین هستند.

از آنان که جویا می‌شویم، می‌بینیم گاهی چون حضرت صادق علیه السلام  
خبر از وجود دوازده هزار عالم می‌دهند که هر عالم آن، از آسمان‌های  
هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه بزرگ‌تر است، و هیچ کدام از آن عوالم  
نمی‌دانند که خداوند غیر از عالم آنان عالمی دارد، و حضرتش حجت  
خداست بر همه آنان.<sup>۲</sup>

و گاهی چون حضرت زین العابدین علیه السلام به منجمی که ادعایی داشت،  
می‌گویند:

تو را رهنمون نشوم به کسی که از وقتی داخل شدی بر چهارده عالم  
مرور نموده که هر کدام از آنها بیش از سه برابر دنیا است، در حالی  
که از جای خود حرکت نکرده؟ عرض کرد: او کیست؟ فرمود: منم، و  
اگر می‌خواهی به تو خبر دهم چه خورده‌ای و در خانه‌ات چه ذخیره

۲- مختصر بصائر الدرجات ۱۳.

۱- مثنوی ۱۰۰ دفتر چهارم.

نموده‌ای.<sup>۱</sup>

همین جریان را مرحوم طبری امامی چنین آورده است. حضرت به او

فرمودند:

آیا رهنمون شوم تو را به کسی که از وقتی تو داخل شدی در  
چهارده هزار عالم مرور نموده؟ گفت: او کیست؟ فرمودند: اگر  
می‌خواهی به تو خبر دهم چه خورده‌ای و در خانه‌ات چه ذخیره  
نموده‌ای؟ عرض کرد: خبر دهید. فرمودند: امروز حیس خورده‌ای  
- خوراکی که از خرما و روغن و سویق و آرد فراهم می‌آورند.<sup>۲</sup> و در  
خانه‌ات بیست دینار داری که سه دینار آن دینار داریه است - که  
ظاهراً دیناری است منسوب به داریا، شهری در شام.<sup>۳</sup>

آن مرد گفت: أَشْهَدُ أَنَّكَ الْحِجَّةُ الْعَظْمَىٰ وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَ كَلِمَةُ  
التَّقْوَىٰ، گواهی می‌دهم که هر آینه شما بزرگترین حجت و برترین  
مثل حق تعالی و کلمه و حقیقت تقوی هستید. حضرت به او  
فرمودند: تو هم صدیقی هستی که خداوند قلبت را مورد آزمون قرار  
داده - و سربلند از عهده برآمدی.<sup>۴</sup>

و گاهی سخن از دوازده عالم همانند این عالم به میان می‌آورند؛  
عوالمی که اهل آن نمی‌دانند خداوند آدم و ابلیسی آفریده یا نه؟ ولی  
معرفت به حق این خاندان دارند و حق تعالی ولایت آنان و برائت و

۲- المنجد: حیس.

۴- دلائل الامامة ۹۱.

۱- الاختصاص ۳۲.

۳- فرهنگ جامع: دار.

بیزاری از دشمنانشان را بر اهل آن عوالم فرض و لازم نموده است؛ چونان  
گفتمان حضرت صادق علیه السلام با مردی یمنی.<sup>۱</sup>

و گاهی صحبت از هفتاد هزار عالم دارند؛ عوالمی که جمعیتی بیش از  
جنّ و انس در آن زندگی می‌کنند و همه آنان - در سایه معرفت این خاندان  
و شناخت دشمنانشان - بر ظالمان نخست و غاصبان حقوق این دودمان  
لعن و نفرین دارند؛ آن سان که از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام رسیده  
است.<sup>۲</sup>

و گاهی کلامشان بر محور ملیون عالم می‌گردد؛ آن گونه که حضرت  
باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفی فرمودند:

سوگند، همانا خداوند تبارک و تعالی یک ملیون عالم آفریده است.<sup>۳</sup>

## دقتی در روایات عالمین

محتمل است مجموعه این روایات و سایر احادیثی که نیاوردیم،  
بیان‌گر کثرت عوالم باشد و در مقام حصر و احصا نباشد؛ زیرا همه مثبت  
هستند و عددی را که روایت اقل اثبات می‌کند حدیث اکثر نفی نمی‌کند. و  
ممکن است هر کدام از اعداد مذکور، ناظر به عوالم متعدّد از حیثیتی خاص  
باشد. فعلاً سخنی در این زمینه نداریم. آنچه مورد توجه است کثرت  
عوالم است تا محدوده عالمین مذکور در ربّ العالمین و رحمة للعالمین تا  
حدودی روشن شود. بر این اساس آن چه کیهان شناسان می‌گویند قابل قبول

۲- مختصر بصائر الدرجات ۱۲.

۱- الاختصاص ۳۱۹.

۳- الخصال ۶۵۲.

است که:

تعداد ستارگان آسمان که هر یک از آن‌ها جهانی و مرکز منظومه‌ای هستند، آن قدر زیاد است که اگر هر یک از آن‌ها را به اندازه دانه ریگی فرض کنیم و به اقیانوس کبیر که ۱۷۵ میلیون کیلومتر وسعت دارد، بریزیم آن را پر می‌کند.<sup>۱</sup>

و آنچه آما سوچ بیان کرده کاملاً پذیرفتنی:

بر حسب آخرین محاسباتی که به عمل آمده، در کهکشان ما یکصد و پنجاه میلیارد ستاره وجود دارد.<sup>۲</sup>

در هر حال هر چه هست از کنار این عالمین که این آقا رحمت برای همه آن‌هاست و خدای این رحمة للعالمین ربّ و پروردگار همه آنان است، نمی‌شود سرسری گذشت. به قول نظم‌آور خطّه گنجه، نظامی:

مرا بر سرگردون رهبری نیست

جز این کاین نقش دائم سرسری نیست

از این گردنده گنبدهای پر نور

به جز گردش چه شاید دیدن از دور؟!

بسی در طبع هر داننده‌ای هست

که با گردنده گرداننده‌ای هست<sup>۳</sup>

۲- ساختمان خورشید ۱۵۶.

۱- انسان و جهان ۶۴.

۳- کلیات خمسة نظامی ۳ خسرو و شیرین.

سرای آفرینش سرسری نیست

زمین و آسمان بی‌داوری نیست<sup>۱</sup>

شنیدستم که هر کوکب جهانی است

جداگانه زمین و آسمانی است<sup>۲</sup>

تو پنداری که عالم جز همین نیست

زمین و آسمانی غیر از این نیست

چو آن کرمی که در گندم نهان است

زمین و آسمان او همان است<sup>۳</sup>

### گفتار مفسرین در توضیح آیه

خوب است به آن‌چه در تفسیر این آیه شریفه رسیده نیز توجه کنیم تا

بهرتر مفاد و مفهوم جمله دعا - نبی رحمتک - روشن گردد.

سیوطی به مناسبت این آیه شریفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل نموده

است:

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

أَلَا تَلْعَنُ قَرِيشاً بَمَا اتُوا إِلَيْكَ؟ فَقَالَ: لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا، إِنَّمَا أُبْعَثْتُ

رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. يَقُولُ اللَّهُ: ﴿ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾<sup>۴</sup>

همانا خداوند مرا رحمت برای عالمین و جهانیان و هدایت و رهنمون

برای صاحبان تقوی مبعوث فرمود.

به حضرتش عرض شد: ای رسول خدا، آیا قریش را به خاطر

۲- همان ۱۳۷.

۱- کلیات خمسة نظامی ۱۵۴.

۴- الدر المنثور ۴ / ۳۴۲.

۳- دیوان نظامی گنجوی ۱.

مسألت نخست / صلوات بر پیامبر رحمت ❁ ۵۱

بدی‌هایی که با شما کردند، لعنت نمی‌کنید؟ فرمود: من لعان - بسیار لعن و نفرین آور - مبعوث نشده‌ام، همانا برانگیخته شدم برای رحمت. خداوند فرموده است: نفرستادیم تو را مگر برای این که رحمت باشی برای عالمیان و جهانیان.

امین الاسلام، مرحوم طبرسی در بیان این آیه شریفه چنین آورده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمودند: آیا از این رحمت - رحمت رحمة للعالمین من - چیزی نصیب تو شده است؟ عرض کرد: آری، همانا من بیم از عاقبت امر داشتم، ولی پس از آن که حق تعالی - در سایه پیام آوری برای شما - بر من ثنا فرستاد و مرا تعریف و تمجید نمود و فرمود: ❁ ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ❁ صاحب توان و جایگاه در نزد صاحب العرش، احساس امنیت نمودم.

و قد قال صلی الله علیه و آله: إِنَّمَا أَنَا رَحْمَةٌ مُّهِدَاةٌ، به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: همانا من رحمتی هستم که هدیه داده شده‌ام.<sup>۱</sup>

### معنای حدیث أَنَا رَحْمَةٌ مُّهِدَاةٌ

خوب است در کنار این کوتاه جمله حضرت رحمة للعالمین توقفی داشته باشیم و توجه بیشتری بنماییم. باشد که از این رحمت مُهِدَاةٌ حظّ و بهره بیشتری ببریم.

کلمة مُهِدَاةٌ که در این جمله رسول مکرم آمده است، در لغت چنین



معنی شده است:

### المُهْدَاةُ: العروسُ زُفَّتْ إِلَى بَعْلِهَا.<sup>۱</sup>

مهداة عروسی است که او را به عنوان زفاف به خانه همسرش می‌برند و به حجله عروسی وارد می‌شود.

معلوم است عروس با چه ناز و اعزازی و با چه کرشمه و دلالی و با چه هیمنه و بهایی و با چه جمال و جلالی و با چه شکوه و کمالی و با چه پیرایه و زیوری به حجله عروسی می‌رود. همه آن‌چه از آغاز زندگی فراهم آورده و در توان داشته برای زفاف و رفتن به حجله عروسی به کار می‌گیرد.

حضرت رحمة للعالمین فرموده است: إِنَّمَا أَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ، هَمَانَا مِنْ رَحْمَتِ مُهْدَاةٍ هَسْتُمْ. در این جا اگر دهانی به پهنای فلک باشد و خامه‌ای به نرمش سمک و نگارش‌گری همچون ملک، توان شرح و توضیح این جمله را ندارند.

این رحمت چه رحمتی است؟! عروس رحمتی که ربّ العالمین در خزانه ربوبی و مکنن غیب الغیوبی و سراپرده سرّ مستسرّ و حجاب محجوب و سرّ مکتوم داشته، در قالب وجود حضرت رحمة للعالمین بیرون آورده و همه جلوات آن عروس رحمت را در جلوه این درّ یتیم و صاحب این قلب سلیم ریخته و با چونان عزّت و اعزاز و دلال و ناز از حجله نازش بیرون آورده و او را به هستی هدیه داده و مبعوث به رسالت

ختمیه و نبوت ابدیه نموده.

این برترین و بالاترین هدیه‌ای است که خدای جهان آفرین و رب العالمین به عالمین عنایت نموده و در حقش ﴿ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾ سروده و خودش هم نعمة رحمانی انما انا رحمة مهادة را در پرده حجازی سر داده.

آری، انما انا رحمة مهادة.

چه بگوئیم و چه بنویسیم و در شرح این جمله آن نگار نگارین و حبیب رب العالمین چه بنگاریم جز این که همان چه خود او و خدای او گفته‌اند تکرار نماییم و یا دست به دامن نظمی حزین زنیم:

نای قلم را دم جان بخش دمیدم

تا عرضه دهم سرور قوسین مکان را

سالار رسل احمد مرسل که ز نامش

اندوخته کونین حیات دل و جان را

آن آیت رحمت که گل خلق کریمش

از حلم سبک سنگ کند کوه گران را

رضوان به دو صد عزت و تعظیم فرستد

از خاک درش غالیه خیرات حسان را

ای شاه‌سواری که ز عزت سگ کویت

نشمرده کمین چاکر خود قیصر و خان را

ای خاک درت قبله آمال دو عالم

گردی برسان چشم «حزین» نگران را

خورشید ولای تو بود نور ضمیرم

تا سایه کند پرچم جاهت ثقلان را<sup>۱</sup>

گویا در گردونه رحمت بسیار گردیدیم، هر چند ره به جایی نبردیم.  
بگذاریم و بگذریم.

در آغاز این دعای شریف می خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ.

رحمت اضافه به ضمیر متصل «گ» شده که به قرینه اللهم، خطاب به حضرت رب العالمین است. از این اضافه معلوم می شود آن مقدار از رحمت مطلقه و اسعه کامله شامله تامه عامه - که مختصری توضیحش را آوردیم - که قابل حمل به غیر آن ذات قدوسی که رحمتش وسعت کل شیء است، بوده، به این نبی رحمت عنایت شده و به این رحمة للعالمین افاضه گردیده و همان عنوان نبی رحمتک طغرای این صحیفه دعا قرار گرفته. توضیح نخستین صفت را با این ابیات همام به پایان بریم.

یتیمی که خاک کف پای او

شرف داشت بر دَر و لعل یتیم

زهی رحمت خلق عالم که خواند

خدای جهانش رؤوف و رحیم

بشیر نذیر و سراج منیر

نبیّ امین و رسول کریم

شہ انبیا سید المرسلین

محمد علیہ سلام القدیم

شرف بین کہ از حضرت ذوالجلال

ہم او یافت تشریف خلق عظیم

اللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ.

## وَکَلِمَةٍ نُّورِکَ

از خداوند مسألت نمودیم صلواتش را بر حضرت محمد ﷺ که پیامبر رحمت اوست، بفرستد. و آن چه در توضیح آن آوردیم نمی‌بود از یم رحمت این نبی رحمت. در این فراز دعا توصیف دیگری برای آن رسول معظم و نبی مکرم بیان شده که از جهتی مهم‌تر از توصیف اول است و آن عنوان کلمه نورک است.

بارالها صلوات بفرست بر آن آقای که کلمه نور توست.

کلمه چیست، نور چیست، نور تو چیست، و کلمه نور تو چیست؟ آن شخصیتی که حقیقت کلمه نورک است، کیست؟

## دو احساس متضاد

گاهی آن چنان انسان احساس غرور و منش و شخصیت و بینش می‌کند که خداوند منان به ما چه ارزانی داشته؟! پیامبری به ما عنایت فرموده که نبی رحمت است و کلمه نور است. ما که هستیم که چنین موهبتی در حق ما شده است؟ به قول حکیم غزنه، سنایی:

پرسند ز ما که اید؟ گوئیم      ما هیچ کسان پادشاییم

ما هیچ هستیم هیچ، ولی هیچ کسان آن کسی هستیم که همه کس است. اَمّت پیغمبر رحمتیم، اَمّت مرحومه مان می گویند و ما را منسوب به اولین شخصیت عالم خلقت می شناسند.

متقابلاً آن چنان احساس کسری و کاستی و کوچکی و پستی و قصور و تقصیر می نماییم که با این انتساب و ارتباط و با داشتن چنین سرمایه ها، چرا این قدر فقیر و دست خالی هستیم، این قدر جاهل و نادانیم، این قدر دور از ادب و آدابیم، هیچ نشانی از آنان نداریم، هیچ بویی از آن بوستان به مشام جانمان نرسیده. نه افکارمان، نه رفتارمان، نه گفتارمان، نه بازارمان، نه خانه و مسکنمان، نه زن و فرزندانمان، نه ارتباط با حق و خالقمان، نه سیر و سلوک با خلق و هم نوعانمان، هیچ کدامش هیچ شباهتی با آن پیامبر رحمت حق و کلمه نور ربّ ندارد.

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می مانی بگو؟<sup>۱</sup>

بگذریم.

من چه گویم یک رگم هشیار نیست

شرح آن یاری که آن را یار نیست

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر<sup>۲</sup>

## کلمه نورک یعنی چه؟

باری، این تَبی رحمتک وصف دیگری دارد که کلمه نورک است، کلمه نور خداست. مقصود از کلمه نور خدا چیست؟ برای توضیح این جمله باید سراغ روایات رسیده در خلقت نوریّه آن کلمه نور حق رفت. در حدیثی از خود آن کلمه نور چنین رسیده است:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي، إِبْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اشْتَقَّ مِنْ جَلَالِ عَظَمَتِهِ.<sup>۱</sup>

نخستین شیئی که خداوند آفرید نور من بود که آن را از نور خودش ایجاد نمود و از جلال عظمتش مشتق گرداند.

در خصوص عنوان کلمه نور در ارتباط با خلقت نوریّه آن پیامبر رحمت چنین سخنی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي.<sup>۲</sup>

همانا خداوند تبارک و تعالی احد و واحد و متفرد در وحدانیت بود، سپس به کلمه‌ای تکلم نمود و آن کلمه نوری شد، از آن نور پیامبر اکرم حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و من و ذریه‌ام را آفرید.

و در دیگر حدیثی که جناب سلمان از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل نموده،

۱- بحار الأنوار ۲۵ / ۲۲.

۲- بحار الأنوار ۱۵ / ۱۰.

چنین آمده است:

فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَدَأَ خَلْقَنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَكَانَتْ نُورًا، ثُمَّ تَكَلَّمَ  
بِكَلِمَةٍ ثَانِيَةٍ فَكَانَتْ رُوحًا فَمَزَجَ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَاعْتَدَلَ فَخَلَقَنِي وَ عَلِيًّا  
مِنْهُمَا.<sup>۱</sup>

آن گاه که خدای عزوجل اراده نمود خلقت ما را، به کلمه‌ای تکلم نمود که نور شد، سپس به کلمه دومی تکلم فرمود که روح ایجاد شد، سپس در میان آن نور و روح مزج و آمیزش برقرار ساخت - آن دو را با یکدیگر ممزوج و مخلوط کرد - به گونه‌ای که با یکدیگر اعتدال و برابری یافتند - نه نور بر روح غالب بود و نه روح بر نور - و من و علی را از آن نور و روح - ممتزج که پدیده دو کلمه حق تعالی بودند - آفرید.

آن چه آوردیم پاسخ اجمالی بود نسبت به دو سؤال آخرینی که در آغاز این فصل آوردیم. پاسخ پرسش نخست را در توضیح عبارت «فتمت کلمتک صدقاً و عدلاً» در کتاب سوگند به نور شب تاب آورده‌ایم. عزیزان می‌توانند به آن جا مراجعه نمایند.<sup>۲</sup>

جواب دو سؤال دیگر که مرتبط با نور است، از آن چه در توضیح جملات بعد می‌آوریم روشن خواهد شد ان شاء الله.

با نقل چند بیت از ترجیع‌بند مرحوم مفتقر در مدح این نبی رحمت و کلمه نور حق این فصل را خاتمه می‌دهیم.

۱- ارشاد القلوب ۲ / ۲۹۳؛ بحار الأنوار ۴۳ / ۱۷.

۲- سوگند به نور شب تاب صص ۳۳ - ۳۸.



مجلای اتم و نور مطلق	ای مظهر اسم اعظم حق
وی مصدر هرچه هست مشتق	ای نور تو صادر نخستین
وی اصل اصول هر محقق	ای عقل عقول و روح ارواح
وی اعظم نیّرات و اشراق	ای شمس شمس و نور انوار
هستی ز تو یافته است رونق	ای فاتحه کتاب هستی

فرموده به شأنت ایزد پاک

لولاک لما خلقت الافلاک<sup>۱</sup>

مسألت دوم

# نور یقین

وَأَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي نَوْرَ الْيَقِينِ

## تعلیم ده نور از آخرین مظهر آیت نور

این قسمت از دعای مبارک بعد از زیارت شریف آل یس، پس از صلوات بر پیامبر اکرم و خاندان رسالت علیهم السلام مشتمل بر ده مسألت است که همه آن‌ها بر محور نور می‌گردد و از نوراتیست خاصی برخوردار است. چرا چنین نباشد و حال آن که از مصدر نور صادر شده و تعلیم مظهر یهدی الله لنوره من یشاء،<sup>۱</sup> ناموس الدهر و امام العصر القائم المنتظر و العدل المشتهر القمر الزاهر و النور الباهر، حضرت اباصالح المهدی روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء می‌باشد.

باری به تعلیم آن امام نور، داعی پس از مسألت صلوات بر نبی رحمت و کلمه نور ربّ، در مقام دعا و خواست نسبت به خودش برمی‌آید و مجموعاً ده کمال را جویند می‌گردد. همه آن کمالات بر محور کلمه نور می‌گردد و در گردونه نوری سیر می‌کند و در فلک الافلاک نور سیر و

---

۱- برگرفته از حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام که فقرات آیه شریفه نور را با حضرات معصومین علیهم السلام تطبیق نموده و عبارت یهدی الله لنوره من یشاء بر آخرین آنان، حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارد. (تفسیر البرهان ۳ / ۱۳۷).

سباح‌ت دارد. به همین جهت مناسب است ابتداءً توضیحی نسبت به کلمه نور بیاوریم و سپس در مقام شرح و بیان این جملات برآییم. باشد که از این انوار شعاعی بر دل‌های ما بتابد و فروغی پرتوافکند تا سینه ما هم سینا گردد و قلب ما هم قالب این انوار و دل ما هم جای رویش این گل‌ها، که راستی دل‌دل شود و از گل به گل قلب گردد.

دل یکی منظری است ربّانی	اندر او طرح و فرش نورانی
از سر جهل و روی نادانی	حجره دیو را چه دل خوانی؟!
پرو بال خرد ز دل باشد	تن بی‌دل جوال گل باشد
این که دل نام کرده‌ای به مجاز	رو به پیش سگان کوی انداز
دل که بر نفس مهتری یابد	بر همه سروران سری یابد
توز دل غافل و بی‌خبری	دگرست آن دل و تو خود دگری <sup>۱</sup>
دعوی دل مکن که جز غم حق	نبود در حریم دل دیار
ده بود آن نه دل که اندر وی	گاو و خر باشد و ضیاع و عقار <sup>۲</sup>

ناگفته نگذاریم که تکرار ده مرتبه کلمه نور در این جملات به صورت نور الیقین، نور الایمان، نور النیات، نور العلم، نور العمل، نور الصدق، نور البصائر من عندک، نور الضیاء، نور الحکمة، نور المولاة لمحَمَّد و آله علیهم‌السلام بعد از توصیف نقطه ختمیه رسالت و پیامبر رحمت با عنوان کلمه نورک، می‌تواند راه‌گشای ما در فهم کلمه نور، آن هم نوری که در این جملات آمده، باشد.

در جمله قبل پیامبرا کرم ﷺ را با عنوان کلمة نورک ستودیم و در جملاّت بعد نور یقین و نور ایمان و سایر انوار را مسألت می‌نماییم. معلوم می‌شود هر خواسته نوری که داریم و هر مسألت یقینی و ایمانی و صدقی و بصیرتی که می‌نماییم، همه مرتبط با این کلمة نورک است؛ رسول خدا ﷺ کلمة نور حق تعالی است و حق تعالی اصل و اساس نور و منور الانوار: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ...﴾<sup>۱</sup>

## معنای نور

نور را چنین معنی کرده‌اند:

الظَّاهِرُ بِذَاتِهِ الْمُظْهَرُ لِغَيْرِهِ مِنَ الْمَحْسُوسَاتِ لِلْبَصْرِ. چیزی که به ذات خود ظاهر است و موجب ظهور محسوسات غیر خودش برای دیده می‌باشد. وضع کلمة نور ابتداء برای این معنی بوده سپس در استعمال عمومیت یافته و به هر چیزی که مایه انکشاف محسوسات باشد اطلاق نور شده‌است، لذا همه حواس را نور یا صاحب نور نامیده‌اند؛ زیرا همه حواس محسوسات خود را آشکار می‌سازند؛ چون سمع و شنوایی، شم و بویایی، ذوق و چشیدنی و لمس و دست آزدنی. و همچنین آن را به غیر محسوسات هم تعمیم داده‌اند و عقل را هم نور شمرده‌اند؛ زیرا به وسیله آن معقولات ظاهر و منکشف می‌گردد.<sup>۲</sup>

در معنای نور و حقیقت نور و مبانی بزرگانِ دیروز و امروز راجع به نور سخن بسیار است و حرف فراوان که بسیاری از آن‌ها نه در تخصص ماست و نه در تعهد ما، و نه این نوشتار مناسب با نقل آن‌ها. فقط به مقدار نمک طعام که مرقومه خالی از ملاحظت نباشد، اشاراتی گذرا می‌آوریم و سپس به آن‌چه در آیات و روایات آمده می‌پردازیم.

نور: روشنایی - روشنی مکتسب و عارضی، چون روشنی ماه و روشنی منعکس در آئینه - روشنی هر چه باشد یا شعاع روشنی - کیفیتتی که به وسیله حس بینایی درک می‌شود و به وساطت آن، اشیا دیده می‌شود - روشنی مقابل تیرگی - در فیزیک تابش مرئی الکترو مغناطیس است که در خلاء با سرعت ۲۹۸۰۰۰ کیلومتر در ثانیه انتشار پیدا می‌کند. رنگ نور بستگی به طول موج آن دارد... در فلسفه اشراق کلمه نور مرادف با وجود است.<sup>۱</sup>

در نظر فیزیک، نور از امواج الکترو مانتیک تشکیل شده است. وقتی این امواج به ماده برخورد می‌کنند در آن‌ها تغییراتی پدید می‌آیند. مثلاً در عبور از منشور شیشه‌ای شکسته می‌شوند، و وقتی بر سطح غیر شفاف بتابند جذب یا منعکس می‌شوند... چشم ما نسبت به آن دسته امواج حساسیت دارد که ۴۰۰ تا ۷۰۰ میلی کرون طول دارند. امواجی که طول آن‌ها به ۴۰۰ نرسد یا از ۷۰۰ میلی کرون تجاوز کند دیده نمی‌شود. این است که زیر سرخ، یعنی امواجی که طول آن‌ها بیش از ۷۰۰ میلی کرون است و ورای بنفش، طول موج کمتر از

۱- لغت نامه دهخدا: نور. متن و پاورقی.

۴۰۰ میلی کرون را دیگر نمی توان نور نامید.<sup>۱</sup>

و خلاصه سخن را راجع به نور چنین آورده اند:

این نور ذره یا موجی یا الکترو مغناطیسی و هر چه هست، روشن کننده جهان مادی است و راهنمای تکوینی به نور هدایت حقیقی که هدایت آموزش و پرورش جهان و کتاب تشریحی است که باطن را روشن می سازد...<sup>۲</sup>

علاقه به نور و بینایی و تنفر از کوری و تاریکی، فطری آدمی بوده و در قرآن شریف نابرابری آن، چونان سایر مسایل فطری، بدون اقامه برهان مطرح شده است:

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ۝ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ۝ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ۝ وَلَا الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْواتُ...﴾<sup>۳</sup>

کور و بینا، تاریکی ها و نور، سایه و آفتاب، زندگان و مردگان هرگز با یکدیگر برابر نیستند.

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾<sup>۴</sup>

بگو آیا کور و بینا با یکدیگر یکسانند؟ یا آیا تاریکی ها و روشنی با هم برابر؟

در سایه همین گرایش فطری به نور و بزرگداشت آن می بینیم در طول

۱- اصول روان شناسی مان ۳۰۹.

۲- رساله نور ۱۷.

۳- سوره فاطر: ۱۹ - ۲۲.

۴- سوره رعد: ۱۶.

تاریخ آن قدر به نور و مظاهر آن اهمیت داده شده و بانگه‌قداست به آن توجه شده که تا مرز الوهیت و ربوبیت آن را بالا برده‌اند. ستاره پرستی و ماه پرستی و خورشید پرستی و آتش پرستی نتایج طبیعی این طرز فکر بوده است، و چه بسا بتوانیم فرشته پرستی را هم با این امر همسو بشناسیم. و باز همین امر موجب شده که شادی‌ها و خوشی‌ها، وصال‌ها و دیدارها با طلوع فجرها، صبح‌ها و روشنی‌ها قرین و شبیه گردیده، و متقابلاً، سختی‌ها و رنج‌ها، فراق‌ها و هجران‌ها با شام سیاه و ظلمت و تاریکی عجین شده است. نظم ناظمان و زبان شاعران در همه فرهنگ‌ها گواه و شاهد این امر می‌باشد.

## نور در قرآن

در قرآن شریف مجموعاً ۴۳ مرتبه کلمه نور با الف و لام و بدون الف و لام و با اضافه به ضمیر و خالی از ضمیر آمده، و ۶ مرتبه هم کلمه منیر. یک سوره هم در قرآن که ۶۴ آیه دارد به نام «النور» خوانده شده و مجموعاً ۶ مرتبه در آن کلمه نور آمده است. از مجموع ۴۳ مرتبه‌ای که کلمه نور در کتاب سراسر نور تکرار شده، تنها ۲ مرتبه‌اش مربوط به نور ظاهری که نور قمر است، می‌باشد و ۴ نوبتش عمومیتی دارد که نور ظاهری و باطنی را شامل می‌شود، و بقیه موارد که ۳۷ مورد است، ناظر به نور معنوی و باطنی و نور قلبی و درونی و نور ایمان و هدایت و کتاب و آخرت می‌باشد.

از همین شماری که آوردیم، کاملاً استفاده می‌شود که این کلمه در



این کلام مثلی است که حق تعالی برای ما خاندان آورده. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه و پیشوایان معصوم علیهم السلام از دلایل و آیات حق تعالی هستند که به وسیله آنان مردمان به توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و واجبات و مستحبات رهنمون می‌گردند.

این حدیث مدار نور را در همه امور و شؤون، رسول خدا صلی الله علیه و آله - همان شخصیتی که در جمله قبل از او به عنوان کلمه نورک یاد نمودیم - و اهل بیت طاهرینش معرفی می‌نماید.

دومین حدیث روایتی است که مهین مفسر شیعه، مرحوم علی بن ابراهیم قمی رضوان الله تعالی علیه در تفسیرش از امام ششم علیه السلام آورده است. ایشان فرمودند:

فَهَذَا مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: فَالْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ. مَدْخَلُهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ وَ مَصِيرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْجَنَّةِ نُورٌ...<sup>۱</sup>

این کلام - آیه نور - مثلی است که خداوند برای مؤمنان زده است. مؤمن پیوسته در پنج نور سیر می‌کند: مدخلش نور است. مخرجش نور است - ورود و خروجش در همه امور محفوف و مقرون به نور است - علم و آگاهی‌اش نور است. کلام و گفتارش نور است، و انجام کار او - در آخرت با دخول در بهشت - نور است.

از این دو حدیث که هر دو در بیان آیه شریفه نور رسیده است و

اکرم و حضرات معصومین علیهم‌السلام چونان شمس طالعه‌ای هستند که منور به نور ربّ الانوارند، و اهل ایمان چونان کواکب و اخترانی می‌باشند که اطراف این مثل نوریّه را گرفته‌اند و هر کدامشان به مقدار سعه و جودی و وسعت ظرف قلبی و وعاء درونی خود از این شمس منیره بهره می‌برند. و چه بسا این بهره‌وری نوری و استضاءة قلبی در این عالم، مرتبط با پیشینه‌ای بس قدیم باشد. این حقیقت در گفتمانی که میان پیامبر اکرم و امیرمؤمنان علیه‌السلام روی داده، آمده است.

يا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنِي وَإِيَّاكَ مِنْ نُورِهِ الْأَعْظَمِ، ثُمَّ رَشَّ مِنْ نُورِنَا عَلَيَّ جَمِيعِ الْأَنْوَارِ مِنْ بَعْدِ [ي] خَلْقِهِ لَهَا، فَمِنْ أَصَابَةٍ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَيْتُ إِلَيْهَا وَمِنْ اخْطَاءِ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنَّا. ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ يَهْتَدِي إِلَى نُورِنَا.<sup>۱</sup>

علی جان، همانا خداوند تبارک و تعالی من و تو را از نور اعظمش آفرید، و بعد از آن که جمیع انوار را آفرید از نور ما رش و رشح و پرتوی بر آنها افکند. پس به هر کس از آن نور فروغی تابید به ولایت ما رهنمون گردید و هر کس را پرتو این نور شامل نگشت گمراه شد و از ما جدا گردید. سپس حضرت آیه شریفه را تلاوت نمودند: هر کس خداوند برای او نوری قرار ندهد پس برای او نوری نیست، که به نور ما رهنمون گردد.

### حدیثی بس نفیس در آفرینش نوری

در همین راستا دیگر حدیثی را مهین مورخ مورد اعتماد و مشهور میان خاصه و عامه، مسعودی هذلی در کتاب کهن و گران سنگ مروج الذهب که حدود یازده قرن از نگارش آن می‌گذرد، آورده است که بخشی از آن را می‌آوریم و به نتیجه و برداشت می‌نشینیم.

رَوَى عَنْ امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حِينَ شَاءَ تَقْدِيرَ الْخَلِيقَةِ وَ ذَرَاءَ الْبَرِيَّةِ وَ اِبْدَاعَ الْمُبْدَعَاتِ نَصَبَ الْخَلْقَ فِي صُورٍ كَالهَبَاءِ قَبْلَ دَحْوِ الْأَرْضِ وَ رَفَعِ السَّمَاءِ...

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: همانا خداوند وقتی اراده نمود موجودات را بیافریند خلق را در صورت‌هایی چونان ذرات پراکنده در فضا قرار داد قبل از این که زمین را پهن کند و آسمان را بر افرازد، در حالی که در ملکوتش منفرد بود و تنها، و در جبروتش متوحد و یکتا. سپس نوری از نور خود و شعله‌ای از ضیاء خویش را آماده ساخت. آن نور لمعان و درخشش گرفت و آن ضیاء و شعله روشنی آغازید. سپس آن نور را در میان آن صورت‌های خفیه قرار داد و با صورت پیامبر ما، حضرت محمد صلی الله علیه و آله موافق افتاد.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: أَنْتَ الْمَخْتَارُ الْمُنتَخَبُ وَ عِنْدَكَ مُسْتَوْدَعُ نُورِي وَ كُنُوزُ هِدَايَتِي...

سپس خداوند که گوینده‌ای بس عزیز است - آن نور را مورد خطاب قرار داد و - فرمود: مختار و گزیده و منتخب تو هستی و نور من و گنج‌های هدایت و رهنمونی من نزد تو به ودیعه نهاده شده. به خاطر

تو پهن‌دشت زمین را می‌گسترم و آب را جاری می‌سازم و گنبد  
 نیلگون آسمان را بالا می‌برم و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ قرار  
 می‌دهم.

و أَنْصِبُ أَهْلَ بَيْتِكَ لِلْهُدَايَةِ وَ أَوْتِيهِمْ مِنْ مَكْنُونِ عِلْمِي مَا لَا يَشْكُلُ  
 عَلَيْهِمْ دَقِيقٌ وَ لَا يُعَيِّبُهُمْ خَفِيٌّ، وَ أَجْعَلُهُمْ حُجَّتِي عَلَى بَرِيَّتِي وَ  
 الْمُتَّبِعِينَ عَلَى قَدْرَتِي وَ وَحْدَانِيَّتِي...

و اهل و خاندانت را نماد و نمود هدایت قرار می‌دهم و آنان را  
 شاخصه‌های رهنمونی می‌گمارم و به آنان از مکنون علم و علم  
 مکنون و پنهان خود عطا می‌کنم به حدی که هیچ امر دقیقی بر آنان  
 مشکل نیاید و هیچ جریان پنهان و مخفی آنان را خسته ندارد و از پا  
 در نیاورد، و آنان را - با چنین علم و آگاهی - حجت خودم قرار  
 می‌دهم، و همانان را بیدارگران و توجه‌بخشان به قدرت و یکتایی‌ام  
 می‌دارم. سپس از آنان - مخلوقاتی که به صورت ذرات بودند - گواهی  
 به ربوبیت و اخلاص و وحدانیت و یکتایی گرفت، و پس از آن،  
 گزینش محمد و آل محمد عليهم‌السلام را به خلقش ارائه داد و به آنان  
 فهماند که هدایت با اوست و نور برای اوست و امامت و رهبری با آل  
 و عترت و خاندان و اهل بیت اوست.

در ادامه حدیث کیفیت خلقت عالم و آدم عليه‌السلام را می‌گوید تا به این

جامی‌رسد که:

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مبعوث به رسالت گردید و در مقام دعوت خلق برآمد  
 و مردم را در ظاهر و باطن و سرّ و پنهان و علن و آشکار به حق

دعوت نمود و به آن عهد قدیم در عالم ذرّ قبل از این عالم توجّه بخشید.

فَمَنْ وَاقَّهَ وَ قَبَسَ مِنْ مِصْبَاحِ النُّورِ الْمَقْدَمِ اهْتَدَى إِلَى سِرِّهِ وَ اسْتَبَانَ وَاضِحَ أَمْرِهِ، وَ مَنْ أْبَلَسَتْهُ الْغَفْلَةُ اسْتَحَقَّ السُّخْطَ...

پس آنان که اظهار موافقت نموده و از آن مصباح نور بهره‌مند شده بودند به سرّ او رهنمون گشتند و امر او برای آنان واضح و آشکار شد - بدون چون و چرا پذیرای دعوت او گشتند - و آنان که - به سوء اختیار خود - دچار غفلت گردیده بودند، موجبات سخط و غضب بر ایشان فراهم آمد.

هر چند شاهد گفتارمان همین جملات حدیث بود که بهره‌وری نوری و هدایت و رهنمونی این عالم را پیوند به عالم قبل می‌دهد، ولی قسمت پایانی حدیث جملاتی دارد بس زیبا و دلربا و بسیار جذاب و گیرا و پرمحتوی، که جفا می‌دانم برای عزیزان نیاورم؛ چون ممکن است دست‌رسی به اصل روایت برای آنان میسر نباشد، به خصوص که ارتباطی هم با آن نوری دارد که این نوشتار شرح و توضیح دعای نورانی اوست؛ یعنی نور آل محمد، حضرت حجّت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف.

باری، امیرالمؤمنین علیه السلام در دنباله گفتار می‌فرمایند:

ثُمَّ انْتَقَلَ النُّورُ إِلَى غَرَائِزِنَا وَ لَمَعَ فِي انْمَتِنَا، فَنَحْنُ انْوَارُ السَّمَاءِ وَ انْوَارُ الْأَرْضِ، فَبِنَا النِّجَاةُ، وَ مِنَّا مَكْتُونُ الْعِلْمِ وَ إِلَيْنَا مَصِيرُ الْأُمُورِ، وَ بِمَهْدِينَا تَنْقَطِعُ الْحُجُجُ، خَاتِمَةُ الْأُمَّةِ وَ مُنْقِذُ الْأُمَّةِ وَ غَايَةُ النُّورِ وَ

مصدرُ الأمورِ، فنحنُ أفضلُ المخلوقينَ و اشرفُ الموحدينَ و حُجَجِ  
ربِّ العالمينَ، فليهنَّا بالنعمةِ مَنْ تَمَسَّكَ بولائتنا و قبضَ على  
عُرْوَتنا.

سپس آن نور به ما خاندان منتقل شد و در ائمه و پیشوایان دودمان  
ما درخشش گرفت. پس ماییم انوار آسمان و انوار زمین، و نجات  
فقط به وسیلهٔ ماست، و مکنون علم از ماست - علوم مکنونه و کنوز  
خفیه حقیقیه فقط و فقط پیش ماست. و مصیر و بازگشت همهٔ امور  
فقط به سوی ماست.

به مهدی ما حجت‌ها منقطع می‌گردد، همان که آخرین امام است و  
نقطهٔ پایانی هدایت و رهنمونی و پیشوایی و رهبری، همان که  
نجات بخش امت است و غایت و نهایت نور - نور آخر است و آخر  
نور - و مصدر همهٔ امور. این ماییم برترین آفریدگان، و ماییم  
شریف‌ترین یکتاپرستان، و ماییم حجت‌های پروردگار جهانیان. پس  
گوارا باد نعمت ولایت ما خاندان بر آنان که به آن رهنمون شده و  
متمسک گردیده‌اند و دست دل بر عروه و دستگیره و دست‌آویز  
ولای ما یازیده‌اند.<sup>۱</sup>

این حدیث مفصل از ذخایر روایات معارفی است و متضمن نکات  
ارزنده و حقایق گسترده‌ای در ابعاد مختلف است، به خصوص جملات  
پایانی آن که نورانیت خاصی دارد و از حلاوت و شیرینی مخصوص  
برخوردار است. هرچه انسان می‌بیند و می‌خواند و می‌شنود سیر نمی‌شود،

بلکه گرسنه تر می گردد. آری،

و بَمَهْدِينَا تَنْقَطِعُ الْحُجَجُ، خَاتِمَةُ الْأُمَّةِ وَ مُنْقِذُ الْأُمَّةِ وَ غَايَةُ النُّورِ وَ

مصدرُ الْأُمُورِ.

و همچنین جمله:

فَلِيَهْنَا بِالنِّعْمَةِ مَنْ تَمَسَّكَ بِوَلَايَتِنَا وَ قَبِضَ عَلَيَّ عُرْوَتِنَا.

به راستی چه زیبا جمله‌ای! چه گوارا کلامی! چه شیرین بیانی! چه نوید امن و امانی! چه بهجت‌زا و سرور آفرین گفتاری!

### عظمت نعمت ولایت

راستی اگر نعمت ولایت این مظاهر آیت نور را نداشتیم چه می کردیم؟ راستی اگر به جای ولایت ارباب نور، ولاء مظاهر کفر و نفاق و ظلمت و ضلالت در دلمان بود چه وضعی داشتیم؟ چه گونه سپاس این نعمت را بیاوریم و شکر این موهبت را بگذاریم؟! به قول مرحوم ابن شهر آشوب:

مَوَاهِبُ لِلَّهِ عِنْدِي جَاوَزَتْ أَمَلِي      وَ لَيْسَ يَبْلُغُهَا قَوْلِي وَ لَا عَمَلِي  
لَكِنَّ أَشْرَفَهَا عِنْدِي وَ أَفْضَلَهَا      وَ لَايَتِي لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

بخشش‌های پروردگار نسبت به من از آرزویم برتر است، تا بدان جا که گفتار و رفتار به شکر و سپاس آن‌ها نمی‌رسد.

ولی اشرف و برتر همه آن‌ها پیش من تولی و دوستی من نسبت به  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

راستی اگر هیچ نعمتی نداشتیم پس از اعتقاد به وحدانیت حق و  
رسالت حضرت ختمی مرتبت، مگر همین نعمت ولایت و انتساب به  
خاندان طهارت، همه نعمت‌ها را داشتیم، و اگر این نعمت را نداشتیم هیچ  
نعمتی نداشتیم.

كَفَى شَرَفًا أَنِّي مُضَافٌ إِلَيْكُمْ      وَإِنِّي بِكُمْ أَدْعَى وَ أُرْعَى وَ أَعْرِفُ  
إِذَا بِمُلُوكِ الْأَرْضِ قَوْمٌ تَشَرَّفُوا      فَلِي شَرَفٌ مِنْكُمْ أَجَلٌ وَ أَشْرَفُ<sup>۱</sup>

همین شرافت برای من بس است که به شما منسوبم. مرا به شما  
می‌خوانند، به شما رعایت و حفاظت می‌کنند و به شما می‌شناسند.  
هرگاه جمعی با انتساب به ملوک ارض و سلاطین زمین کسب  
شرافت می‌کنند، پس من شرافتی برتر و بالاتر از آن در انتساب به شما  
دارم.

آری، تمسک به ولایت چنین جمعی را حق تعالی به ما ارزانی داشته  
که در این ابیات از جناب زید بن علی بن الحسین علیه السلام آمده است:

نَحْنُ سَادَاتُ قَرِيْشٍ وَ قِوَامُ الْحَقِّ فِينَا

نَحْنُ الْأَنْوَارُ الَّتِي مِنْ قَبْلِ كَوْنِ الْخَلْقِ كُنَّا



نَحْنُ مِنَ الْمُصْطَفَى الْمُخْتَارِ وَ الْمَهْدِيِّ مَنَا

فَبِنَا قَدْ عُرِفَ اللَّهُ وَ بِالْحَقِّ أَقْمَنَا

سَوْفَ يَصْلَاهُ سَعِيرًا مَنْ تَوَلَّى الْيَوْمَ عَنَّا<sup>۱</sup>

ماییم آقایان قریش و قوام حق در جمع ماست. ماییم انواری که قبل از تکوین خلق و آفرینش موجودات بوده ایم.

ماییم که حضرت مصطفی پیامبر مختار ﷺ و مهدی علیه السلام از ما هستند. ماییم که خدا به وسیله ما شناخته شده و ماییم که حق را به پا داشتیم. هر آن که امروز از ما روی گرداند، خداوند در آن سرا او را به آتش درآورد.

آری، خداوند نعمت توّسل به ذیل عنایت و تمسک به دامن کبریایی ولایت جمعی را به ما موهبت نموده، که آنان را چنین آفریده که فوآد آورده:

### اشعاری از فوآد کرمانی

حق شما را آفرید از قدرت بی مثل و چون

بندگان با سکون در زیر چرخ بی سکون

چون شما را پا نرفت از خط فرمانش برون

خواست معمار ازل کاین نه رواق بی ستون

بر زمین ناید فرود الا به فرمان شما

خلقتان در مبدئیت اسبق از لوح و قلم

وز کتاب آفرینش نقطهٔ اول رقم

نفستان روح عطا اصل کرم ذات همم

بر خلائق از شما مفتوح ابواب نعم

ما سوی الله ریزه خوار خوان احسان شما

ای قباب نور کامد عرشتان ظلّ ظلیل

در بیوت ذکر موصوف از خداوند جلیل

بلکه بر اوصافتان اخلاقتان باشد دلیل

کانچه حق اسماء حسنی داشت و اوصاف جمیل

مر شما را داد و الحق بود شایان شما

ما سوی الله نزد اشراق شما در انتساب

همچو ذراتند موجود از وجود آفتاب

یا ز دریای شما کفند و موجند و حباب

ای بحور علم عرفان کز مشیت تا کتاب

هیچ غواصی نداند عمق و پایان شما

هیچ کس را جز شما آگاهی از الله نیست

همچو غیر الله کز سرّ شما آگاه نیست

آری آری هر گدا را قرب شاهنشاه نیست

بر عقول خلق کایشان را به وحدت راه نیست

باب عرفان خدا مسدود و عرفان شما<sup>۱</sup>

باری، سخن در این میان به درازا کشید، ولی چه می‌شود کرد که وقتی سخن به اینان می‌رسد گویا عنان اختیار از کف نگارنده و نوک خامه بیرون می‌رود، و دست و قلم در حال و هوای دگری به چرخش می‌آید و نمی‌خواهد از چرخش باز ایستد.

### نتیجه روایاتی که آوردیم

سر رشته گفتار از دست نرود. صحبت در این بود که چه بسا بتوانیم از دو حدیثی که از ارشاد القلوب و مروج الذهب آوردیم، استفاده کنیم که هر کس در عالم قبل از این عالم به حسن اختیارش توانسته قابلیت جذب نور از نور رسول خدا و امیر مؤمنان علیهما السلام را در خود ایجاد کند و شعاع آن نوری که از نور اعظم حق است، او را زیر پوشش گرفته، در این عالم هم مشمول آن نور گردیده و قلبش مشکاة نور آن مشکاة نور حق شده و سینه‌اش سینای تجلی انوار مظاهر ربّ گردیده است.

چنین کسی همان است که حدیث قبل گفت: مَدخل و مَخرج و علم و کلام و مَصیرش، همه و همه نور است، و همه آن چه متعلق به چنین کسی است، در سایه پرتوی که از انوار مظاهر آیت نور، به خصوص از مشکاة

آن آیت، نقطه ختمیه رسالت، کلمه نور حق، حضرت ختمی مرتبت ﷺ و از مصباح آن آیت، امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا کرده، از نورانیت خاصی برخوردار است، که چه بسا در طول زندگی با مصادیق و نمونه‌های آن مواجه شده و وجدان کرده باشیم.

کسی را می‌بینیم چهره‌اش بسیار نورانی است، در حالی که از نظر ظاهری جمالی ندارد. سخن کسی را می‌شنویم احساس می‌کنیم کلامش بسیار روشن و نورانی است، در حالی که چه بسا آهنگ موزونی نداشته باشد، بلکه ظواهر کلمات را هم آن‌گونه که باید و شاید درست ادا نکند. رفت و آمد و حرکات و سکنات کسی را زیر نظر می‌گیریم می‌بینیم از نورانیت خاصی برخوردار است، هر چند از پیرایه‌های ظاهری عاری و خالی است، ولی هر چه متعلق به اوست از گفتار و رفتار، اعمال و کردار، نشست و برخاست، نگاه و توجه، سکوت و سخن، بیداری و خواب، عبادت و طاعت، حتی مزاح و مباحات او، همه و همه، با همه فرق دارد. گویا در کنار هر چه متعلق به اوست نور خاصی تلالو و جلوه‌گری دارد. این جلوه‌های نوری برای آنانی که لایق و قابلند نیز منشأ اثر و نور بخش و هدایت آفرین است. این حقیقت را همه شاهد بوده‌ایم.

### بزرگ مردی در روستایی

نسبت به بزرگ مردی که تا حدودی بهره‌ای از این انوار برده بود، نقل می‌کنند وقتی به روستایی رفته بود. برای تجدید وضو کنار قنات آبادی رفت. جمعی که آنجا بودند یا در مسیر او را می‌دیدند، آب از دیده

می ریختند و چشم از او بر نمی داشتند، در حالی که نه حرفی می زد، نه سخنی می گفت، نه امر و نهی داشت و نه کیا و بیایی. عاری از همه تعینات و خالی از همه اعتباریات، ولی سر تا قدم منور به انوار، و روشن از روشنی ها.

آری به هر مقدار که مرآت قلب و آئینه دلان در برابر تجلیات این مظاهر انوار ربوبی، کلمه نور رب و عترت و اهل بیت او قرار گرفت، ما هم به همان مقدار نورانی می شویم، و همه آن چه هم که به ما تعلق و ارتباط دارد نورانی می گردد، و همه چیزمان با همگان به همان نسبت، تفاوت پیدا می کند، و دیگر دیگر می شویم.

### نورانیت مرحوم آیه الله بروجردی

بزرگ مردی که خود بهره ای از این انوار برده بود و راستی نورانیت خاصی، حتی گفتار ساده و رفتار بی پیرایه اش داشت، بلکه حتی لباس ساده او هم چنین بود و سؤال انگیز و پرسش زا که از کجا تهیه کرده ای؟ او نقل می کرد:

در اوایل ورود آیت عظیم الشان، مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی به قم، شب میلاد نوریه هستی و زهره وجود، حضرت صدیقه علیها السلام مجلس جشن و حفله سروری بر پا بود. ایشان وارد شدند و نشستند. من هم مقابل ایشان نشستم نگاهشان می کردم: حالا که دیدار منوب و آن مظهر یهدی الله لنوره من یشاء میسر نیست، از دیدار نایبش بهره مند گردم. نگاه می کردم و اشک

می ریختم. گویا تک تک موهای محاسن ایشان را جواهر نشان کرده بودند - چهره دلربایی خاصی داشت - زبانش به ذکر خدا مشغول بود و چون تفاوتی در کم و کیف پذیرایی میان خود و دگران دید با دست اشاره کرد که بردارند و تفاوت را از بین ببرند.

این چشم و گوش، این مو و ابرو، این بینی و عذار، این لب و دهان، این قد و قامت، این جامه و دستار را همه دارند، ولی گویا همه آن چه او دارد با همه آن چه همه دارند فرق دارد.<sup>۱</sup>

آن رخ است یا مهر یا مه یا عطارد یا سراج  
 یا جمال یوسفی کز مصر می گیرد خراج؟!  
 عنبر است آن زلف یا مشک است یا زنجیر عشق  
 رشته جان است یا دل های مستان را علاج؟!  
 حاجب است آن یا هلالی یا که ابروی شما  
 طاق محراب است یا قبله گه اهل حجاج؟!  
 آن دو چشم است یا دو فتان است یا دو ساحر است  
 یا فسون خوان است یا گوی است یا بیند کاج؟!  
 آن دهان و یا خیال است یا گمان و یا یقین  
 یا نبات و شکر است و یا که قند جان رواج؟!  
 نقره خام است آن اندام یا روح ملک  
 یا گل اسفند یا ارواح قدسی یا که عاج؟!<sup>۲</sup>

۱- ما سمعت ممن رأیت، نسخه دست نویس مؤلف ۱۶۹.

۲- دیوان شمس تبریزی.

ولی در عین این که همهٔ این‌ها هست هیچ کدام از این‌ها نیست؛ که این‌ها مربوط به ظاهر است و آن‌ها راجع به باطن، این‌ها مربوط به لفظ است و آن‌ها مرتبط با معنی، این‌ها شعر است و آن‌ها شعور، این‌ها اگر نوری هم داشته باشد نور ظاهری است و آن‌ها نور معنوی. آنچه این جاست ارتباط با این بیت مرحوم ادیب اول دارد:

اصحاب سرّ دلیم انوار لم یزلایم

گر ما ز آب و گلیم ز آب و گل دگریم<sup>۱</sup>

باری، هر چند سهم صاحب این سطور و راقم این حروف از این کمالات و حقایق و از این انوار و شوارق جز معنی حرفی چیزی نیست، ولی در سایهٔ لطف و عنایتی که نموده‌اند، این معنای حرفی را به صورت حرف حسابی خوب فهمیده‌ایم و می‌دانیم.

﴿مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾

## نور و ظلمت

متقابلاً بعضی را می‌بینیم که چه بسا بسیاری از جهات اثباتی را در جهات مختلف دارا هستند، ولی مع ذلک نوری و نورانیته ندارند و انسان در کنارشان احساس ظلمت و تاریکی می‌کند. نه دیدارشان نور دارد، نه گفتارشان نور دارد، نه رفتارشان نور دارد. به جای نور علی نور، ظلمات بعضها فوق بعض هستند.

۱- دیوان ادیب نیشابوری، لئالی مکنون ۷۰.

آن نور و نورانیت خاص و این ظلمت و تاریکی مخصوص، در همه قشرها و طبقات بیش و کم دیده می‌شود. گاهی یک عامی دهاتی و عاری از مبادی و مبانی، نورانی است. گاهی یک صاحب اعتبار و عنوان، ظلمانی و تاریک. آن‌گاه که جمع شود همه جهات بایکدیگر از گل‌ها چه گل می‌شود؛ چونان بعضی از فقهای راستین و علمای عامل و نایبان نورانی آن منوب نور.

باید رفت آینه شد و جمال پری طلعتان را طلب نمود!

باید رفت خانه دل را جارو زد و سپس میهمان طلب کرد!

باید رفت عدسی دیده درون را در برابر انوار شمس طالعه و اقمار

منیره مظاهر نور منور الانوار قرار داد و طلب بینش و بینایی نمود!

باید رفت کوه و روزنه سینه را گشود و خوچه و سوراخ صدر را باز

کرد و دریچه قلب را برای فتوحات مفتوح ساخت و طالب فتوحات

گردید!

آن وقت انسان می‌فهمد که حتی در فتوحات هم فتوحاتی نوری

نیست، در نگین‌ها و فصوص حکمت هم حکمت ربّانی نیست، در اشارات

هم چنین بشاراتی نیست، در شفا هم از این شفاها نیست، در اسفار و سایر

اسفار هم از این گونه اسرار نورانی نیست، از منظومه هم نظمی برنیاید و

در لئالی هم لؤلؤی یافت نشود. هر چند آگاهی از آنها مانعی ندارد و برای

اهلش چه بسا خالی از فائده هم نباشد و اشتغال به آنها و سایر علوم

رسومی برای جمعی لازم و ضرور باشد. اما تصوّر این که نور در این‌هاست

و مجمع الانوار این‌هاست و اسرار حق در این‌ها، تصوّری نابه‌جا و

تصدیقی نارواست.



## نصیحتی از بزرگ مردی

بزرگ مردی که همه آن‌ها را خوانده بود، آن هم خواندنی کامل، و اطلاعاتی شامل و چشم‌گیر از آن‌ها داشت تا آن‌جا که بسیاری از آنان که داعیه‌ای در این علوم دارند، از او بهره برده بودند و تلمیذش به حساب می‌آمدند، گاهی برای زیارت به مشهد مقدس می‌آمد. در آن روزها که بچه‌تر از امروز بودم، به من می‌گفت: سراغ این کتاب رفتم فکر کردم آن چه می‌جویم در این کتاب است و در آن می‌یابم، ولی نیافتم. سراغ آن کتاب دیگر رفتم چون بزرگ‌تر بود و مؤلفش با نام و نشان‌تر، ولی آن چه می‌جستم در آن هم پیدا نکردم. گفتم: این آخری حجمش بیشتر است و چند جلد است، لابد در این پیدا می‌کنم و مرا رهنمون می‌گردد، آن را هم تا به آخر خواندم ولی در آن هم ندیدم. سپس سفارش می‌کرد: در کنار همه درس‌ها و بحث‌ها و همراه با همه تعلیم و تعلم‌ها، روزی یک درس خدمت این آقا، عالم آل محمد علیه السلام، حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام بگذار و صحیفه دلت را در برابر انوار آن عالم ربّانی بگشای تا نور علم به قدری که لایق و قابلی و مصلحت می‌دانند، افاضه کنند.

هر چند نگارنده را نه آن است و نه این! و ای کاش می‌بود!!

آری، فضل امری است و فضیلت امری آخر. اطلاع و آگاهی از امور امری است و بصیرت و نورانیت امری آخر. آشنایی با اصطلاحات امری است و تفقه امری آخر. علوم رسومی امری و علمی که: **إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَّن يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ**<sup>۱</sup>، امری آخر، که به این حقیقت، آنان که

خود این وادی‌ها را طی نموده‌اند، صریحاً اقرار و اعتراف نموده‌اند.

### فیضی از مرحوم فیض

از جمله مرحوم فیض کاشانی در مقدمهٔ قره العیون که در اواخر عمرش نوشته و در سال ۱۰۸۸ ق. از تألیف آن فارغ شده و سه سال بیشتر بعد از نگارش آن در قید حیات نبوده، چنین می‌گوید:

إِعْلَمُوا إِخْوَانِي هَدَاكُمْ اللَّهُ كَمَا هَدَانِي، إِنِّي مَا اهْتَدَيْتُ إِلَّا بِنُورِ الثَّقَلَيْنِ وَ مَا اقْتَدَيْتُ إِلَّا بِالْأُمَّةِ الْمَصْطَفَيْنِ، وَ بَرَّئْتُ إِلَى اللَّهِ مِمَّا سِوَى هُدَى اللَّهِ. فَإِنَّ الْهَدَى هُدَى اللَّهِ. نَهْ مَتَكَلَّمْ وَ نَهْ مَتَفَلَسَفْ وَ نَهْ مَتَصَوَّفَمْ وَ نَهْ مَتَكَلَّفْ، بَلَكَه مَقْلَدَ قُرْآنٍ وَ حَدِيثِ پِيغمبرم وَ تَابِعِ أَهْلِ بَيْتِ أَنْ سُرُور. أَزْ سَخْنَانَ حَيْرَتِ أَفْزَايِ طَوَائِفِ أَرْبَعِ، مَلُولٍ وَ بَرَكْرَانَه، وَ أَزْ مَاسْوَايِ قُرْآنِ مَجِيدٍ وَ حَدِيثِ أَهْلِ بَيْتِ وَ أَنْ چَهْ بَدِينِ دُو أَشْنَا بَاشَد، بِيگَانَه.

من آن چه خوانده‌ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم<sup>۱</sup>

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف

چون هنرهای دگر باعث حرمان نشود<sup>۲</sup>

چرا که مدتی مدید که در بحث و تفتیش و تعمق در فکرهای

۱- کلیات سعدی، طیبیات. متن کلیات: آنها که خوانده‌ام.

۲- دیوان حافظ از غزل ۱۹۷. متن دیوان: موجب حرمان نشود.

دورانیش بودم، طرق مختلفه قوم را آزمودم و به گُنه سخنان هر یک رسیدم، و به دیده بصیرت دیدم که چشم عقل از ادراک سبحات جلال صمدیت حاسر، و نور فکر از رسیدن به سرادقات جمال احدیت قاصر بود.

كَلَّمَا رَامَ الْعَقْلُ أَنْ يَبْصُرَ مِنْهَا شَيْئًا انْقَلَبَ إِلَيْهِ الْبَصَرُ خَاسِتًا وَ هُوَ خَسِيرٌ، وَ كَلَّمَا بَزَعَ نَوْرُ الْفِكْرِ لِيُضِيَءَ اضْمَحَلَّ بِهَا مِتَلَاشِيًا ثُمَّ أَفْلَ وَ هُوَ خَسِيرٌ.

فَلَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ كَذَلِكَ نَادَيْتُ مِنْ وَرَاءِ حِجَابِ الْعِبُودِيَّةِ:  
سَبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، غَفْرَانِكَ إِنِّي لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ، إِنِّي  
وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ  
المشركين، إِنْ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ  
العالمين، لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم  
هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم  
کبریای حرم حسن تو چون روی نمود  
چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم  
مُصحف روی و حدیث لبّت از یاد ببرد  
هر چه خواندیم و دگر بر سر تکرار شدیم  
هر چه دادند به ما از دگری بهتر بود  
تا سزاوار سراپرده اسرار شدیم

این ابیاتی که مرحوم فیض در آخر مقدمه قره العیون آورده، از غزلی است که در دیوانش آمده و چون در آنها شاهی است بر گفتارمان، می‌آوریم:

### اشعاری از مرحوم فیض

پرتو حسن تو چون تافت برفتیم از هوش  
چون که هوش از سر ما رفت خیردار شدیم  
بار دانش که چهل سال کشیدیم به دوش  
به یکی جرعه فکندیم و سبکبار شدیم  
شربت لعل لبث بود شفای دل ما  
به عبث ما ز پی نسخه عطار شدیم  
در دل و دیده ما نور تجلی افروخت  
تا به نیروی یقین مظهر انوار شدیم  
سر ز دریای حقایق چو برون آوردیم  
بر سر اهل سخن ابر گهربار شدیم  
راه رفتیم بسی تا که به ره پی بردیم  
کار کردیم که تا واقف این کار شدیم

و در این راستا صریح‌تر از این غزل و واضح‌تر از بیان قره العین را در چکامه نغز با تیه‌اش آورده است:

سالک راه حق بیا همت از اولیا طلب

همت خود بلند کن سوی حق ارتقا طلب

پیروی رسول حق دوستی حق آورد

پیروی رسول کن دوستی خدا طلب

چشم بصیرتت به خود نورپذیر کی شود؟

نور بصیرت دل از صاحب انما طلب

خستهٔ جهل را بگو خیز و بیا به جستجو

از بر ما شفا بجو از در ما دوا طلب

مفلس بینوا بیا از در ما بجو نوا

صاحب مدعا بیا از دم ما دعا طلب<sup>۱</sup>

### غزلی از فیاض لاهیجی

در غزلی که ملا عبدالرزاق لاهیجی، ملقب به فیاض، صاحب شوارق

و صهر دیگر صاحب اسفار سروده، چنین می خوانیم:

مباش غره، شب عیش را صباحی هست

فریب سایه مخور کآفتاب در پیش است

به پشت گرمی مهلت سمند جور متاز

که بی حساب ستم را حساب در پیش است

شبی به تجربه بیدار می‌توان بودن

تو را که فرصت شب‌های خواب در پیش است

علاج تشنگی راه پیشتر می‌کن

که تا به منزل از این جا سراب در پیش است

کتاب حکمت یونان چه می‌کنی «فیاض»

تو را که حکمت ام‌الکتاب در پیش است<sup>۱</sup>

این غزل پر بار را به خاطر آخرین بیتش آوردیم که شخصیتی چونان  
قیاض لاهیجی، با آن تزلزلش در علوم رسومی و آگاهی‌اش به حکمت و  
کلام و دیگر مبانی اصطلاحی، باز می‌گوید:

کتاب حکمت یونان چه می‌کنی «فیاض»

تو را که حکمت ام‌الکتاب در پیش است

معلوم می‌شود نوراتیت در حکمت ام‌الکتاب است و کسی که مرتبط  
با جمعی است که قلوب شریفشان مجلای حقایق ام‌الکتاب است، بلکه  
خود ام‌الکتابند، نیازی به سایر کتاب‌ها و حکمت‌ها ندارد و آن‌ها برای او  
نوراتیتی ندارد، هر چند همه آن‌ها را بخواند و بداند، بل خود بنویسد و  
بگوید. می‌داند که نور و نوراتیت جای دیگر است. قبل از این فیاض و آن  
فیض، مرحوم شیخ بهاء‌الدین عاملی پنبه این حرف‌ها را زده، در قالب نظم  
« نان و حلوا » و « شیر و شکر »، نانی شیرین و حلوایی شکرین آورده:

## نان و حلوا، شیر و شکر

علم رسمی سر به سر قیل است و قال  
نه از او کیفیت حاصل نه حال  
طبع را افسردگی بخشد مدام  
مولوی باور ندارد این کلام  
از هیولا تا به کی این گفتگوی  
رو به معنی آر و از صورت مگوی  
این علوم و این خیالات و صور  
فضله شیطان بود بر آن حجر  
لوح دل از فـضـله شیطان بشوی  
ای مدرّس درس عشقی هم بگوی  
چند و چند از حکمت یونانیان  
حکمت ایمانیان را هم بدان  
صرف شد عمرت به بحث نحو و صرف  
از اصول عشق هم خوان یک دو حرف  
دل منور کن به انوار جلی  
چند باشی کاسه لیس بوعلی  
سرور عالم شه دنیا و دین  
سور مؤمن را شفا گفت ای حزین  
سور رسطاليس و سور بوعلی  
کی شفا گفته نبی منجلی!؟

سینه خود را برو صد چاک کن

دل از این آلودگی‌ها پاک کن<sup>۱</sup>

خشية الله را نشان علم دان

إنما يخشى تو در قرآن بخوان

سینه را از علم حق آباد کن

رو حدیث لَو عَلِمْتُمْ يَادُ كُن<sup>۲</sup>

ای کرده به علم مجازی خوی

نشنیده ز علم حقیقی بوی

سرگرم به حکمت یونانی

دل سرد ز حکمت ایمانی

بر علم رسوم چو دل بستی

بر اوجت اگر ببرد پستی

راهی ننمود اشاراتش

دل شاد نشد ز بشاراتش

محصول نداد محصل آن

اجمال افزود مفضل آن

تا کی ز شفافش شفاطلبی

وز کاسه زهر دوا طلبی<sup>۳</sup>

۲- همان ۷ نان و حلوا.

۱- کلیات شیخ بهائی ۴ نان و حلوا.

۳- کلیات شیخ بهائی ۲۹ شیر و شکر.



علمی بطلب که تو را فانی  
سازد ز علایق جسمانی  
علمی بطلب که به دل نور است  
سینه ز تجلی آن طور است  
علمی که از آن چو شوی محفوظ  
گردد دل تو لوح محفوظ  
علمی بطلب که نماید راه  
وز سرازل کندت آگاه  
به علوم غریبه تفاخر چند  
زین گفت و شنود زبان در بند  
سهل است نحاس که زر کردی  
زر کن مس خویش تو اگر مردی<sup>۱</sup>

### چه کنیم تا ما هم نورانی شویم؟

با توجه به آن چه آوردیم ممکن است برای کسی این سؤال پیش آید که چه کنیم آن نورانیت خاص برای ما پیدا شود و بهتر و بیشتر از آن انوار بهره ببریم و ما هم روشن و نورانی شویم. جواب مطلب روشن است و طرح پاسخ سهل و آسان؛ پس از اقرار و اعتراف به عقاید حقه و پذیرش ولایت حق تعالی و ولایت کلمه نور او و ولایت عترت و خاندان او، در مقام اطاعت و متابعت و پیروی و

فرمان پذیری برآییم، و از گناه و معصیت دوری کنیم، و از لذایذ حیوانی و تمایلات نفسانی بکاهیم و به لذت‌های باطنی و معنوی بیشتر بگراییم. هر چه با این دو بال بندگی و عبادت و پیروی و اطاعت، و ترک گناه و معصیت بیشتر پر و بال بزنیم بیشتر اوج می‌گیریم و به مظاهر نور نزدیک‌تر می‌شویم.

این مطلب از نظر علمی هم ثابت است که هر جسمی که روشن‌تر باشد، نور را بهتر و بیشتر منعکس می‌سازد. قلب انسان هم که آینه است، اگر از لوث معصیت و کدورت گناه پاک شد و صاف و صیقلی گردید، انوار حقایق بیشتر در آن جلوه می‌کند و می‌تابد، تا آن جا که یَنظُر بنور الله می‌شود و در حقّ او این مقاله راست می‌آید و این گفته صادق صدق می‌کند:

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ.<sup>۱</sup>

اگر نه این بود که شیاطین گرداگرد دل‌های فرزندان آدم می‌چرخند - و او را در ارتکاب گناه و معصیت وسوسه می‌نمایند - هر آینه آنان به ملکوت آسمان‌ها نگاه می‌کردند.

از نکات ظریف در این زمینه این است که نوعاً چنین نوری و نورانی در ظلمت و تاریکی یافت می‌شود؛ چونان گنجی که در ویرانه پیدا می‌گردد. در حدیثی به این حقیقت تصریح شده است.

قال رسولُ الله ﷺ: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا تَخَلَّى بِسَيِّدِهِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ  
الْمُظْلَمِ وَ نَاجَاهُ أَثَبَتَ اللَّهُ النُّورَ فِي قَلْبِهِ.<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: همانا بنده هرگاه با آقا و مولای خودش در  
دل شب‌های تاریک خلوت کند و با او به مناجات بنشیند خداوند نور  
و روشنی را در دل او ثابت و پابرجا بدارد.

### غزلی از خواجه

این حقیقت را بسیاری از ناظمان در قالب نظم آورده‌اند؛ چون  
خواجه شیراز که گوید:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند  
و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
بی خود از شعله پرتو ذاتم کردند  
باده از جام تجلی صفاتم دادند  
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده دمی [شبی]  
آن شب قدر که این تازه براتم دادند  
بعد از این روی من و آینه وصف جمال  
که در آن جا خبر از عالم ذاتم دادند  
همت «حافظ» و انفس سحرخیزان بود  
که ز بند غم ایام نجاتم دادند<sup>۲</sup>

### اشعاری از مرحوم مفتقر

و چونان مرحوم مفتقر که چنین نوا در داده:

گهی به کعبه جانان سفر توانی کرد  
که در مینای وفا ترک سر توانی کرد  
به راه عشق توانی که ره‌سپر گردی  
اگر که سینه خود را سپر توانی کرد  
به چاریالش ناز آن گهی تو تکیه زنی  
که تن نشانه تیر سه‌پر توانی کرد  
نسیم صبح مراد آن گهی کند شادت  
که خدمت از سر شب تا سحر توانی کرد  
ز فیض گفت و شنودش چه بهره‌ها ببری  
اگر به طور شهودش گذر توانی کرد  
تورا به بوی حقیقت دماغ تر گردد  
اگر که دیو طبیعت به در توانی کرد  
جدا مشوز در دوست «مفتقر» هرگز  
که چاره دل از این رهگذر توانی کرد<sup>۱</sup>

### ابیاتی از بوعلی

و قبل از آنان هم بوعلی چنین نغمه‌ای نواخته:

---

۱- دیوان مفتقر از غزل ۴۹.

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد  
نشاط و عیش به دار بقا توانی کرد  
و گر به آه [آب] ریاضت برآوری غسلی  
همه کدورت دل را صفا توانی کرد  
ز منزلت هوس گر برون نهی قدمی  
نـزول در حرم کبریا توانی کرد  
و گر ز هستی خود بگذری یقین می‌دان  
که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد  
ولیکن این عمل رهروان چالاک است  
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد؟!  
نه دست و پای امل را فروتوانی بست  
نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد  
چو «بوعلی» ببر از خلق گوشه‌ای بنشین  
مگر که خوی دل از خلق وا توانی کرد<sup>۱</sup>

بگذریم. چون مرد این میدان نیستیم بیش از این، عنان قلم را در این  
میدان به تک و تاز و اندازیم. در هر حال راه این است و بس. و لیس ماوراء  
عبّادان من قریة.

صحبت از نور بود و ارتباط این ده نور مذکور در این جملات با نور  
نخستین کَلِمَة نورک. ده نوری که با نور یقین آغاز شده و به نور المولا  
خاتمه یافته.

آری، نخستین مسألت ما پس از خواستاری صلوات بر نبی رحمت و کلمه نور حق، مسألت نور الیقین است:

وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نَوْراً يَقِينُ.

تعبیر، تعبیر عجیبی است. مفردات جمله و کلمات کلام هر کدام گویایی خاصی دارد. جمله مرگب از چهار کلمه است:

۱- أَنْ تَمْلَأَ: حرف أَنْ فعل مضارع تملأ را لفظاً منصوب می‌سازد و معنأ به تأویل مصدر می‌برد و نتیجه مِلْأَهُ و مَلَأَهُ می‌گردد.

۲- قَلْبِي: کلمه قلب که اضافه به یای متکلم شده است.

۳- نور: اضافه به یقین گردیده و مفعول دوم فعل تملأ می‌باشد.

۴- الیقین: صفت مشبّهة مُحَلِّي به الف و لام است و مضاف الیه نور واقع شده. در آغاز هم حرف واو جمله را به جمله ساق معطوف کرده و در نتیجه اِنِّي اسألک در جمله قبل، در آغاز این جمله هم می‌نشیند و چنین معنی می‌شود: بارالها از تو مسألت می‌نمایم که مملو بداری و پر سازی قلب مرا از نور یقین. این مختصر توضیحی در تجزیه و ترکیب و صورت ظاهری این جمله.

اما محتوی و مفهوم این جمله و توضیح معنای مفردات آن.

شاید از آن چه آوردیم تا حدودی معنای کلمه نور که در این جمله و جمله سابق و جملات بعد به کار رفته و می‌رود، روشن شده باشد. نور علی ما هو علیه، نور همان گونه که شرح دادیم و توضیحش را آوردیم.

کلمه قلب هم در اصطلاح قرآن و حدیث تا حدودی معنایش آشکار

است و همه می‌دانیم مقصود از آن جسم صنوبری شکل که در سمت چپ سینه قرار دارد، نیست. برای بهتر روشن شدن معنا و مفاد آن، کلام مرحوم طریحی را می‌آوریم:

### معنای قلب

بعضی اهل تحقیق گفته‌اند: همانا قلب بر دو معنی اطلاق می‌گردد. یکی قطعهٔ گوشت صنوبری شکل که در سمت چپ سینه قرار دارد، که گوشت مخصوص مجوفی است و خون پیوسته در آن جریان دارد. قلب به این معنی در حیوانات هم موجود است. معنی دوم قلب آن لطیفهٔ ربّانی و آن حقیقت روحانی است که با این قلب ظاهری تعلق و پیوستگی دارد، و از آن گاهی تعبیر به قلب، و گاهی تعبیر به نفس، و گاهی تعبیر به روح، و گاهی تعبیر به انسان می‌گردد. و همان است که درک می‌کند، می‌داند، می‌فهمد و مورد خطاب و بازخواست و عقاب قرار می‌گیرد و با این قلب جسمانی تعلق دارد... و همین معنی در این حدیث مراد است که

لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ عَلَى اللَّهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ.

هیچ بنده‌ای نیست که با قلبش رو به سوی حق تعالی کند مگر این که خداوند قلوب اهل ایمان را رو به او بدارد - و به طرف او متمایل گرداند.

و در خبری آمده که قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ اللَّهِ. قلب

مؤمن میان دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد، که این جمله مثالی است برای سرعت تقلب و زود زیر و رو شدن قلب، و یا مقصود این است که قلب مؤمن به مشیت حق متعال گره خورده و به اراده او پیوند و تعلق یافته. و تخصیص اصابع و انگشتان کنایه از اجرای قدرت و توان است؛ زیرا نماد قدرت دست است که در انگشتان ظهور و بروز پیدا می‌کند.<sup>۱</sup>

آری، قلب که نوعاً در فارسی از آن به دل تعبیر می‌شود، حقیقتی است یَدْرَک و لایوصَف، و همان به که به توصیف نظم‌گونه آن بسنده کنیم که چه زیبا به نظم آورده‌اند:

### دل در آینه شعر

چرخ است حلقه در دولت‌سرای دل

عرش است پرده حرم کبریای دل

دل را به خسروان مجازی چه نسبت است

دارد به دست لطف یدالله لوای دل

هرگز نمی‌شود سفر اهل دل تمام

در خاک هم به گرد بُود آسیای دل

چندان که می‌روی به نهایت نمی‌رسد

بی‌انتهاست عالم بی‌ابتدای دل



دست از کتابخانه یونانیان بشوی  
صد شهر عقل گرد سر روستای دل  
دل آن چنان که هست اگر جلوه گر شود  
نه اطلس سپهر نگرده قباى دل  
با نور آفتاب به انجم چه حاجت است  
با خلق آشنا نشود آشنای دل  
«صائب» اگر به دیده همت نظر کنی  
افتاده است قصر فلک پیش پای دل<sup>۱</sup>

آری،

فلک که نقطه پرگار اوست جرم زمین  
جزیره‌ای است ز دریای بی‌کرانه دل<sup>۲</sup>  
دل چو فارغ شد ز تن فرمان‌پذیر تن شود  
می‌برد هر جا که خواهد اسب، خواب‌آلوده را<sup>۳</sup>  
به غیر دل که عزیز و نگاه‌داشتنی است  
جهان و هر چه در او هست وا گذاشتنی است<sup>۴</sup>  
شکست شیشه دل را مگو صدایی نیست  
که این صدا به قیامت بلند خواهد شد<sup>۵</sup>

باری،

۱- دیوان صائب ۷۵۲.

۲- دیوان صائب ۷۴۹.

۳- ۴- ۵، تک بیت‌هایی از دیوان صائب ۸۴۱.

اندر صدف دو جهان نبود      چون گوهر قدس یگانه دل  
در مملکت سلطان وجود      گنجی نبود چو خزانه دل<sup>۱</sup>

بگذریم از نور و از دل. خدا به همه ما دل دهد و نور دل ارزانی دارد. دو کلمه دیگری که در این جمله نیاز به توضیح دارد، کلمه اوّل و آخر این جمله است: آن تملأ و اليقین.

### معنای آن تملأ

ملأه یعنی چه و یقین چه مفهومی دارد؟ در فارسی ملأ و امتلاء را به پر شدن معنی می‌کنیم. این کلمه در جا و مکانی صادق است و حقیقت دارد که هیچ جای خالی در آن مکان باقی نمانده باشد.

وقتی می‌گوییم: این ظرف را پر کن، باید به مقداری که گنجایش دارد، در آن بریزیم و الا ملأ و پر شدن صادق نمی‌کند. و گاهی در مقام اعتراض برمی‌آییم و می‌گوییم: مگر نگفتم پر کن؟! چرا سرخالی است؟ ملأ و پر شدن وقتی صادق است که به مقداری که ظرف جا دارد، از آن چه مورد نظر است در آن قرار گیرد، و اگر به این حد نرسد تعبیر پر شدن تعبیر مسامحه‌ای و مجازی است.

از طرف دیگر گاهی هم ظرف پر شده اما هنوز ریزش ادامه دارد. باز زبان اعتراض گشوده می‌گردد: مگر نمی‌بینی پر شده؟ لبریز شده؟ بس است! پس کلمه آن تملأ پر شدن و امتلاء از شیء مورد نظر است به طوری که هیچ جای خالی در آن نباشد. ظرف آن تملأ در این جمله قلب است:

قلبم را پرکن. معنای قلب و پر شدن روشن شد، و نتیجه این که قلبم پر شود به طوری که هیچ جای خالی در آن باقی نماند.

## نور الیقین

اما آن چه مهم است و مهم تر و مسألت داریم، آن چیزی است که می خواهیم خداوند ظرف دل و صندوق سینه و وعاء قلبمان را از آن پر سازد. آن نور الیقین است، روشنی یقین، فروغ باور، نور اعتقاد جازم؛ یعنی همان حقیقتی که حدیث می گوید: در بین مردم چیزی کمتر از آن، قسمت نشده است.

گاهی شیء نفیسی، متاع بسیار با ارزشی را به صورت هدیه و ارمغان به جمعی می دهند و به هر کس مقدار کمی مرحمت می نمایند. کسی می آید و ظرف بزرگی می آورد و می خواهد آن ظرف را از آن متاع پر بها و بخشش با ارزش پر سازند. ممکن است بعضی بر این کار او خرده بگیرند، ولی او می گوید: من این شخص را می شناسم. گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟ اگر بداند لایق و قابل هستم هیچ کم نمی گذارد. در هر حال از خدا می خواهیم ظرف دلمان را از گوهر گران بها و جوهر نفیس و کم یاب یقین پر سازد.

ابتداءً باید دید یقین چیست تا اهمیت این مسألت بهتر روشن شود.

## یقین در لغت

یقین را در لغت به از بین رفتن شک و تردید، تحقیق، پابرجایی و

ثبات امر و علم حاصل از نظر و استدلال معنی کرده‌اند.<sup>۱</sup>  
 معنایی که راغب اصفهانی برای یقین نموده، جایگاه والایی به آن  
 بخشیده است. وی می‌گوید:

اليقينُ في صفةِ العلمِ فوقَ المَعْرِفَةِ و الدِّرَايَةِ و أَخْوَاتِهَا. يُقَالُ: عِلْمٌ  
 يقينٌ، و لا يُقَالُ: مَعْرِفَةٌ يقينٌ. و هو سكونُ الفهمِ مع ثباتِ الحكمِ.<sup>۲</sup>  
 یقین وقتی صفت علم قرار می‌گیرد معنایی بالاتر از شناخت و  
 معرفت و درایت و فهم و امثال آن ایفا می‌کند. گفته می‌شود: علم  
 یقین، ولی گفته نمی‌شود: معرفت یقین. و یقین سکون فهم و آرامش  
 درک با ثبات و قرار حکم است - درکی همراه با آرامش بدون  
 اضطراب و تردید، و حکمی همراز با قرار و پابرجایی، خالی از شک و  
 شائبه.

### کلامی از خواجه نصیرالدین طوسی و فیض کاشانی

از مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی چنین سخنی در تعریف یقین  
 رسیده است:

یقین اعتقاد جازم مطابق ثابتی است که امکان زوال در آن نیست، و  
 در حقیقت از دو علم ترکیب یافته. یکی علم به معلوم و دیگر این که  
 خلاف این علم محال است. و برای آن مراتبی است: علم یقین،  
 عین یقین، حق یقین.<sup>۳</sup>

۲- المفردات فی غریب القرآن ۵۵۲.

۱- المنجد: یقین.

۳- بحار الأنوار ۷۰ / ۱۴۳.

مرحوم فیض کاشانی چنین تصویری از یقین به دست داده است:

یقین عبارت از این است که انسان همهٔ اشیاء را از مستبب‌الاسباب بداند و اعتناء و توجهی به واسطه‌ها نداشته باشد، بلکه همهٔ وسایط را مسخر حکم حق بداند و برای آنان حکمی استقلالی نشمارد. و اعتماد و وثوق به ضمانت حق تعالی نسبت به رزق و روزی داشته باشد و بداند آنچه برای او مقدر نموده به او می‌رسد. و در قلبش این حقیقت راه یابد که آنچه از اعمال خیر و شر می‌آورد، هر چند به مقدار سنگینی ذره‌ای باشد، خدا آن را می‌بیند. و به این امر معرفت و شناخت داشته باشد که خداوند در همهٔ احوال مطلع و شاهد بر اوست و از ضمائر پنهان و خفایای خواطر او آگاه است. بر این اساس در همهٔ احوال و اعمال مودب به آداب الهی می‌باشد، و مبالغه و جدّ و جهدش در آبادی و طهارت باطنی و درونش که در برابر دید حق بین حق تعالی است، بیش از اهتمام او به آرایش و پیراستگی ظاهری‌اش برای مردم خواهد بود.<sup>۱</sup>

### یقین در روایات

هر چند آنچه از این بزرگان آوردیم تا حدودی جایگاه یقین را معرفی نمود، ولی در احادیث و روایات جایگاهی بس رفیع و مقامی بس منیع برای یقین دیده می‌شود، تا آن جا که گویا کمالی برتر و بالاتر از آن متصوّر نیست. در اهمّیت آن همین بس که مرحوم کلینی در کافی شریف،

در حالی که نوعاً برای هر مطلبی یک باب می‌آورد و یک عنوان می‌نگارد، در ارتباط با مسألهٔ یقین سه باب گشوده و سه عنوان آورده:

۱- فضل الایمان علی الاسلام و الیقین علی الایمان،

برتری ایمان بر اسلام و برتری یقین بر ایمان.

۲- حقیقة الایمان و الیقین، حقیقت ایمان و یقین.

۳- فضل الیقین، فضل و برتری و جایگاه و اهمیت یقین.

و در این ابواب مجموعاً بیش از بیست روایت آورده است که بعضی از آنها را می‌آوریم.

حضرت صادق علیه السلام به جابر بن یزید جعفی فرمودند:

یا ابا جُعفی، إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَ إِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ

الْإِيمَانِ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيَقِينِ.<sup>۱</sup>

ای برادر جعفی، همانا ایمان برتر از اسلام است، و قطعاً یقین افضل

از ایمان، و هیچ چیزی کم‌یاب‌تر از یقین نیست.

مرحوم مجلسی در توضیح جملهٔ آخر این روایت گوید:

یقین با معصیت جمع نمی‌شود، خصوصاً با انجام مکرر آن، و تارک

معصیت به طور کلی بسیار کم‌یابند، بلکه ممکن است ادعا کنیم

ایمان بیشتر مردم تقلیدی و ظنی است که با کم‌ترین وسوسهٔ نفس یا

شیطان از بین می‌رود. آیا نمی‌بینید وقتی طبیب به یکی از آنان خبر

۱- اصول کافی، باب فضل الایمان علی الاسلام...، حدیث ۱.

## مسألت دوم / نور یقین ❁ ۱۰۹

می‌دهد که فلان خوراک برایش ضرر دارد و یا موجب زیادی مرض و یا دیر خوب‌شدن آن می‌شود، از آن طعام پرهیز می‌کند برای تحفظ و خویشتن داری و حفظ نفسش از ضرر ضعیف متوهم؟ - که ممکن است واقعاً هم چنین نباشد - ولی معصیت کبیره و گناه بزرگ را با إخبار خدا و رسول و ائمه هدی علیهم‌السلام ترک نمی‌کند، با این که موجب هلاکت و عذاب شدید است. و این امر علتی جز ضعف ایمان و نبود یقین ندارد.<sup>۱</sup>

و در حدیثی دیگر از حضرت ابی‌الحسن، موسی بن جعفر علیه‌السلام چنین رسیده است:

الایمانُ فوقَ الاسلامِ بدرجةٍ، و التقوی فوقَ الایمانِ بدرجةٍ، و الیقینُ فوقَ التقوی بدرجةٍ، و ما قسّم فی الناس أقلّ من الیقین.<sup>۲</sup>

ایمان درجه‌ای برتر از اسلام است، تقوی مقامی بالاتر از ایمان دارد، جایگاه یقین رفیع‌تر از تقوی است و در میان مردم چیزی کمتر از یقین قسمت نشده است.

## جوان موقن

جریانی را از حضرت صادق علیه‌السلام نقل نموده‌اند که در ارتباط با مسأله یقین بسیار حایز اهمیت است. ایشان فرمودند:

۱- مرآة العقول ۷ / ۳۲۶.

۲- اصول کافی، باب فضل الایمان علی الاسلام... حدیث ۲.

همانا رسول خدا ﷺ نماز صبح را با مردم خواندند، سپس نگاهشان در مسجد به جوانی افتاد که بر اثر غلبه خواب و خستگی سرش پایین می‌افتاد. رنگ چهره‌اش زرد و بدنی ضعیف و لاغر داشت و دیدگانش به گودی نشسته بود. حضرت به او فرمودند: کَیْفَ أَصْبَحْتَ یا فلان؟ چه‌گونه صبح کردی - و دوشین را چه‌گونه گذراندی؟ - عرض کرد:

أَصْبَحْتُ یا رسولَ اللَّهِ موقناً. ای رسول خدا من شب را با یقین به صبح آوردم - در حالی که موقن بودم و عروس یقین را در آغوش جان داشتم شب را پشت سر گذاردم - پیامبر اکرم ﷺ از این سخن او تعجب کردند - در برابر خداوندگار یقین و اولین و برترین موقن وجود و صاحب یقین هستی، چنین اظهاری نمودن و کوس اصبحْتُ موقناً به صدا در آوردن بس شگفت می‌نماید -

حضرت فرمودند: همانا برای هر یقینی حقیقتی است. حقیقت یقین تو چیست؟ - علامت و نشانه این ادعای تو کدام است؟

عرض کرد: ای رسول خدا، همانا یقین مرا به حزن واداشته و بیداری شب برایم به ارمغان آورده و تشنگی در روزهای گرم به سراغم فرستاده - شب زنده داری و روزه‌گیری در هوای گرم به من بخشیده - از دنیا و آنچه در آن است بریده‌ام، گویا به عرش پروردگارم می‌نگرم در حالی که برای حساب به پا شده و خلاق برای حساب‌رسی محشور گردیده‌اند و من هم در جمع آنانم. و گویا می‌نگرم که اهل بهشت در بهشت متنعم هستند و با یکدیگر معارفه و آشنایی دارند و بر اریکه‌ها و مسندهای بهشتی تکیه - عزیزانه و



ملوکانه - زده‌اند.

و گویا می‌نگرم به اهل آتش که در آتش معذب هستند و فریاد استغاثه‌شان بلند است، و گویا هم اکنون زفیر آتش و صدای شعله آن به گوشم می‌رسد.

پیامبر اکرم ﷺ به اصحابشان فرمودند:

هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ [لِلْإِيمَانِ].

این بنده‌ای است که خداوند دل او را به ایمان روشن ساخته.

سپس به او فرمودند: بر همین روش که داری پایدار باش. جوان عرض کرد: ای رسول خدا، از خدا بخواهید که شهادت با شما را نصیب و روزی من گرداند. حضرت در حق او دعا کردند و دیری نپایید که در یکی از جنگ‌ها در خدمت رسول خدا ﷺ شرکت جست و پس از نه نفر به شرف شهادت نایل آمد و او دهمین آنان بود.<sup>۱</sup>

## بیان مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث گوید:

بعضی از محققین گفته‌اند: تنویر و نورانیتی که در این حدیث اشاره شده: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ - با زیادی ایمان و شدت یقین حاصل می‌شود؛ زیرا این دو امر صاحبش را به اطلاع و آگاهی از حقایق اشیاء می‌رساند، و از امور محسوسه و معقوله باخبر می‌شوند و حجب و استار - پرده‌ها و پوشش‌ها - از برابر دیدگان‌شان برداشته می‌شود و

۱- اصول کافی، باب حقیقة الایمان و الیقین، حدیث ۲.

با دیده یقین و مقام عین یقین همه اشیا را به حقایق خودش، بدون هیچ شک و ریبی مشاهده می‌کنند و اطمینان قلب و راحت روح می‌یابند. و حکمت حقیقیه‌ای که به هر کس داده شده خیر کثیری به او عنایت گردیده، همین است. و به همین حقیقت اشاره دارد کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام:

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَيَّ حَقَائِقَ الْأُمُورِ [حَقِيقَةُ الْبَصِيرَةِ] وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوَعَرَهُ [اسْتَعْوَرَهُ] الْمَتَرَفُونَ وَ أَنْسَوُا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أرواحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَلَأِ [بِالْمَحَلِّ] الْأَعْلَى.<sup>۱</sup>

علم آنان را به حقایق امور آشنا نموده - و با بصیرت و بینش حقیقی به آنان رو آورده - و با روح یقین مباشرت پیدا کرده‌اند - حقیقت یقین و باور را تنگاتنگ در آغوش جان گرفته‌اند - و آنچه ارباب ناز و نعمت سخت و دشوار گرفته‌اند آنان سهل و آسان یافته‌اند - چون شب زنده داری و روزه‌گیری در هوای گرم و ترک شهوات نفسانی و لذات حیوانی - و انس و الفت گرفته‌اند با آنچه نادانان از آن وحشت به خود گرفته‌اند - چون تنهایی و ناداری - و در دنیا فقط با تن و پیکرشان زندگی می‌کنند در حالی که ارواحشان به جایگاه بلند عالم بالا و محل رفیع ملاً اعلیٰ آویخته است.

و سر مطلب در این است که قلب آدمی مستعد و آماده است که حقایق اشیا، آن‌گونه که قضای حق تا قیامت به آن تعلق گرفته، از

لوح محفوظ در آن، نقش پذیرد. آنچه مانع این مهم می‌شود حجاب‌ها و پرده‌هایی است که به بعضی از آن‌ها در این حدیث نبوی اشاره شده است:

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاءِ.

اگر نه این بود که شیطان‌ها اطراف قلب فرزندان آدم می‌چرخیدند - تا او را گمراه کنند و از مسیر حق بازدارند - هر آینه آنان به ملکوت آسمان - و باطن عالم بالا - می‌نگریستند.<sup>۱</sup>

### احادیثی نسبت به یقین

آری، یقین چنین جایگاه و منزلتی دارد که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

خَيْرُ مَا أُتِيَ فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ.<sup>۲</sup>

بهترین چیزی که در قلب افکنده شده و در دل مستقر شده، یقین است.

و در دیگر سخنی فرمودند:

كَفَى بِالْيَقِينِ غِنًى.<sup>۳</sup>

داشتن سرمایه یقین - و همراهی این گوهر گران قدر - برای غنا و بی‌نیازی کافی است - کسی که یقین دارد همه چیز دارد و نیاز به چیزی

۲- امالی صدوق ۳۹۵ مجلس ۷۴ حدیث ۱.

۱- مرآة العقول ۷ / ۳۳۴.

۳- المحاسن ۲۴۷.

ندارد.

و نسبت به امام چهارم، حضرت زین العابدین علیه السلام چنین نقل شده است:

كان عليُّ بنُ الحسينِ عليه السلام يُطيلُ القعودَ بعدَ المغربِ يسألُ اللهَ اليقينَ.<sup>۱</sup>

سیره و روش حضرت علی بن الحسین علیه السلام این بود که بعد از مغرب بسیار می‌نشست - پس از نماز مغرب نشستن را طول می‌داد و پیوسته در آن نشست - از خداوند یقین مسألت می‌نمود.

و در نهج البلاغه چنین می‌خوانیم:

امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدند مردی از خوارج مشغول تهجد و تلاوت قرآن است. فرمودند:

نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ.<sup>۲</sup>

خوابی که با یقین همراه باشد بهتر است از نمازی که قرین شک باشد.

و در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین رسیده است:

مِنْ أَقَلِّ مَا أُوتِيَتْهُمُ الْيَقِينُ وَ عَزِيمَةُ الصَّبْرِ، وَ مَنْ أُوتِيَ حِظَّهُ مِنْهُمَا لَمْ يُبَالِ مَا فَاتَهُ مِنْ صِيَامِ النَّهَارِ وَ قِيَامِ اللَّيْلِ.<sup>۳</sup>

۱- همان ۲۴۸.

۲- نهج البلاغه حکمت ۹۷.

۳- الحقایق ۱۸۸.

یقین و صبر مستحکم از اموری هستند که بسیار کم به شما عنایت شده، هر که از این دو کمال - یقین و صبر - بهره‌ وافی داشته باشد از عدم توفیق در نماز و روزه مستحبتی بیمی به دل راه ندهد - کمال بهره را با این دو کمال برده‌است.

و در دیگر سخنی فرمودند:

الیقینُ الایمانُ کُلُّهُ. <sup>۱</sup>

یقین همان ایمان کامل و کمال ایمان است .

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

الیقینُ یوصلُ العبدَ إلى کُلِّ حالٍ سَنِيٍّ و مقامٍ عَجِيبٍ...

یقین بنده را به حال و جایگاهی بس بلند و رفیع و مقام و منزلتی بس شگفت و عجیب می‌رساند. این چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از عظمت و بزرگی شأن یقین خبر داده. آن‌گاه که در محضر حضرتش گفته شد که عیسی بن مریم بر آب راه می‌رفت، فرمودند: اگر یقینش افزون بود در هوا و فضا حرکت می‌کرد. <sup>۲</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمودند:

إسألوا اللهَ الیقینَ و اَرغبوا إليه فی العافیة؛ فانَّ أَجَلَ النعمةِ العافیةِ و

خیرُ ما دارَ فی القلبِ الیقینُ. <sup>۳</sup>

۲- همان ۱۹۰.

۱- همان ۱۸۸.

۳- المحاسن ۲۴۸.

از خدا یقین بخواهید و مجدّدانه عافیت او را تمثّل کنید؛ زیرا همانا جلیل‌ترین نعمت عافیت است و بهترین امری که در قلب قرار یافته، یقین است.

در وصایای حضرت باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفی دو جمله در ارتباط با یقین یافت می‌شود. یکی این که فرمودند:

لا نورَ كنورِ اليقينِ. و جمله دوم: لا يقينَ كاستصغارِ كالدنيا.<sup>۱</sup>  
هیچ نوری چونان نور یقین نیست و هیچ یقینی همانند آن نیست که دنیا را کوچک شماری.

به راستی جملات بسیار پر باری است و تا کسی به آن نرسیده باشد چه بسا متوجّه نشود که حضرت باقر علیه السلام چه فرموده‌اند. راستی در کنار نور یقین هیچ نوری نور ندارد و هیچ یقین و باوری چونان کوچک شماری و پست‌انگاری دنیا به انسان آرامش نمی‌بخشد. آنان که دنیا را حقیر شمرده‌اند و به این مؤنث دون و ادون به پستی نگاه کرده‌اند، آن چنان آرامش و آسایشی دارند که ارباب همه اعتبارات و صاحبان همه اعتباریات و دارندگان تمامی تعینات ندارند.

### یقین امیر المؤمنین علیه السلام

با نقل دو حدیث یکی راجع به ربّ النوع یقین، امیر المؤمنین علیه السلام و دیگری نسبت به الهه باور و تصدیق، أمة الله، صدیقه کبری علیها السلام از توضیح

این جمله بیرون رویم.

آری، این زوج نمونه عالم خلقت و همسران بی مانند هستی در همه کمالات همتای هم هستند.

بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام معرفی کمال یقینش این است:

لو كُشِفَ الغطاءُ ما ازددتُ يقيناً<sup>۱</sup>.

اگر پرده بالا رود و حجاب برطرف گردد یقین من زیاد نمی‌گردد.

به آن یقین و باور و جزم و تصدیقی که ممکن است ممکن الوجود برسد، رسیده‌ام. چه زیبا شاعر مجتهد خطهٔ ما، مرحوم حاج میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی این حقیقت را در چکامهٔ نغزی تضمین نموده است:

مرآت خدانما علی بود	آینه کبریا علی بود
از خلعت هل اتی علی بود	میری که به بر نمود تشریف
از افسرانما علی بود	شاهی که به سر نهاد دیهیم
پشتش به دعا دو تا علی بود	آن نقطهٔ با که پیش یکتا
آن کس که نهاد پا علی بود	بر شانه [موضع] خاتم نبوت
درد همه را دوا علی بود	مجموعهٔ ماسوی علی بود
از لو کشف الغطا علی بود	آن پرده‌فکن که پرده افکند
زیبندهٔ لافتی علی بود <sup>۲</sup>	شایستهٔ هل اتی علی بود

و همچنین شمس شاعران، مرحوم شمس اصطهباناتی در مسمط  
کم نظیر، بل بی‌نظیری که در میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام سروده به این کمال  
اشاره آورده.

فردا زمین غوغا شود تا آسمان هفتمین  
از بس که از اوج فلک آید ملک سوی زمین  
بر دست هریک دسته گل منشور سبز اندر جبین  
آن دسته گل‌ها چیده‌اند از باغ ربّ العالمین  
منشور سبز آورده‌اند عیدی برای مسلمین  
بر هر ورق بنوشته است با خط روشن این چنین  
بُشری که آمد در وجود مولا امیرالمؤمنین  
میر عرب فخر عجم معجزنمای لو کُشف<sup>۱</sup>

### یقین حضرت زهرا علیها السلام

باری، همسر در مقام یقین رتبهٔ لو کشف الغطاء دارد. بانوی خانه،  
حضرت صدیقه علیها السلام در این کمال، رتبتی این چنین دارد. وقتی ابوذر غفاری  
به آن خانه می‌آید و می‌بیند آسیاب بدون این که دستی آن را بگرداند به  
چرخش در آمده، باشگفتی و تعجب خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرف یاب  
می‌شود و جریان را به حضور حضرت عرض می‌کند. رسول خدا برای رفع  
استبعاد جناب ابوذر و زدودن حالت شگفتی و تعجب او چنین می‌فرماید:

۱- منظومهٔ شمس، دیوان شمس اصطهباناتی ۱۴۷.



إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَجَوَّارِحَهَا إِيمَانًا وَيَقِينًا، وَإِنَّ اللَّهَ  
عَلِمَ ضَعْفَهَا فَأَعَانَهَا عَلَى دَهْرِهَا وَكَفَاهَا. أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً  
مُوكَلِّينَ بِمَعُونَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟! <sup>۱</sup>

همانا دخترم فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - خداوند قلب و جوارح او را از ایمان و  
یقین مملو ساخته و پر نموده، و حق تعالی از ضعف و ناتوانی او آگاه  
بود لذا او را کمک نموده و کفایت بخشیده است. آیا نمی دانی خداوند  
فرشتگانی دارد که برای کمک و مساعدت آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گماشته  
شده اند؟

### یقین در جملات کوتاه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

در کوتاه جملات امام ارباب یقین، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام جلواتی از یقین  
در ابعاد مختلف دیده می شود.

گاهی یقین را برترین عبادت می خواند: **اليقين افضل العبادة**. گاهی آن  
را نور می شناسد: **اليقين نور**. و گاهی آن را عماد و پایه ایمان معرفی می کند:  
**اليقين عمادُ الايمان**. <sup>۲</sup>

و گاهی آن را اصل و ریشه شجره دین، و ثمره اش را موالاة و دوستی  
برای خدا و معادات و دشمنی به خاطر حق سبحانه و تعالی می داند:

إِنَّ الدِّينَ لَشَجَرَةٌ أَصْلُهَا الْيَقِينُ بِاللَّهِ وَ ثَمَرُهَا الْمَوَالَاةُ فِي اللَّهِ وَ  
الْمَعَادَاةُ فِي اللَّهِ. <sup>۳</sup>

۱- بحار الأنوار ۴۳ / ۲۹. ۲- فهرست غررالحکم: یقین.

۳- شرح غرر و درر خونساری ۲ / ۵۴۱.

و گاهی آن را سبب اخلاص معرفی می‌کند:

سبب الإخلاصِ اليقينُ.<sup>۱</sup>

و گاهی شاخصه و ملاک تشخیص یقین صحیح از ناصحیح و باور درست از نادرست را چنین بیان می‌نماید:

لو صَحَّ يَقِينُكَ لَمَا اسْتَبَدَّكَ الْفَانِي بِالْبَاقِي وَ لَا بَعَثَ السَّنَى بِالْذَنَى.  
اگر یقین تو راست و درست می‌بود هرآینه فانی را به باقی بدل نمی‌کردی و بلند مرتبه را به پست مرتبه نمی‌فروختی. بدل کردن چیزی به چیزی این است که دوم بدهند و اول را بگیرند، و مراد به فانی و پست، مرتبه دنیاست و به باقی و بلند، مرتبه آخرت.<sup>۲</sup>

و گاهی گواه وجود یقین را داشتن این کمالات معرفی می‌نماید:

يُسْتَدَلُّ عَلَى الْيَقِينِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ وَ إِخْلَاصِ الْعَمَلِ وَ الزَّهْدِ فِي الدُّنْيَا.  
از کوتاهی آرزو و اخلاص در عمل و زهد در دنیا دانسته می‌شود که شخص دارای ملکه یقین است.<sup>۳</sup>

راستی جمله عجیبی است و محک محکم و معتبری برای تشخیص یقین از غیر آن. اگر با مقراض یقین و برش باور پر و بال آرزوها را چیده‌ایم و رنگ و بوی اخلاص به اعمال و کردارمان بخشیده‌ایم و

۱- فهرست موضوعی غرر الحکم: یقین. ۲- شرح غرر و درر خونساری ۵ / ۱۱۴.

۳- شرح غرر و درر خونساری ۶ / ۴۵۲.

سرانجام زهد صحیح در دنیا را پیشه خود ساخته‌ایم، می‌توانیم داعیه‌دار یقین باشیم، و گر نه دست از این ادعای باطل برداریم.

امید است حق تعالی به احترام آن وجود مقدسی که به دستور صادره در توقیع شریف او این جملات را عرض می‌کنیم، و به جلالت نیای والا تبارش، صدرنشین مسند لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً، امیر المؤمنین علیه السلام و به قدر و منزلت مادر ممجده و والده مکرماه‌اش، حضرت صدیقه کبری، همان که ظرف قلب و وعاء صدرش به کف با کفایت حق متعال از ایمان و یقین پر شده است، این جمله دعا را در حق همه ما مستجاب بدارد و دل‌های ما را هم از نور یقین مملو و سرشار سازد!!

و ان تملأ قلبی نور الیقین

### یقین در آیینه شعر

با نقل ابیاتی در یقین به شرح و توضیح جمله بعد دعا برویم.

تا دل ندهی به دوست جانت ندهند

تا جان ندهی بقا نشانت ندهند

تا نشکنی از یقین طلسمات گمان

آن گنج یقین را به گمانت ندهند<sup>۱</sup>

هر که را آینه یقین باشد

گر چه خودبین خدای‌بین باشد<sup>۱</sup>

جایی که یقین باشد شک را چه محل باشد

ظلمت به کجا ماند با نور که بستیزد<sup>۲</sup>

راه یقین جوی ز هر حاصلی نیست مبارک‌تر از این منزلی<sup>۳</sup>

خوب است با این نوای عراقی به دیگر پرده حجازی رویم:

روشنان آینه دل چو مصفا بینند

روی دل‌دار در آن آینه پیدا بینند

عارفان چون که ز انوار یقین سر مه کشند

دوست را هر نفس اندر همه اشیا بینند

چون ز خود یاد کنند آینه گردد تیره

چون از او یاد کنند آینه رخشا بینند

بر در منظر دل دل‌شدگان ز آن شینند

که تماشاگه دل‌دار هویدا بینند

---

۲- همان: یقین، معزی.

۱- لغت نامه دهخدا: یقین، سنائی.

۳- همان: یقین، نظامی.

ناید اندر نظر همتشان هر دو جهان

عاشقان رخ او کی به جهان وا بینند

خوش دلان از رخش امروز بهشتی دارند

نه بهشتی که دگر طایفه فردا بینند

دردنوشان که همه دُردی دَرَدش نوشند

مستی دُردی دَرَدش نه ز صهبا بینند

سالکان چون که هوا را به قدم پست کنند

پای خود بر زبر عرش معلاً بینند

مسألت سوم

# نور ایمان

وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ

## جایگاه صدر و سینه

خواسته سوم من در این دعا این است: سینه‌ام را از نور ایمان پر ساز و سرشار بدار. با توجه به توضیح و تفصیلی که در جمله قبل آوردیم، نیازی به توسعه کلام و گسترش گفتار در این جمله نداریم و به اشاره بسنده می‌کنیم.

همان طور که صدر از جهت ملکی در علم الاعضا و تشریح ابدان بر بالای قلب قرار دارد و به منزله حافظ و نگهبان آن می‌باشد، در تعبیرات قرآن و حدیث و اصطلاح ملکوتی هم بر بالای قلب قرار دارد و به منزله حافظ و پاسدار آن می‌باشد.

همان سان که دست‌رسی به قلب ظاهری و ملکی جز با عبور از صدر و سینه میسر نیست، احاطه و دست‌یابی به قلب ملکوتی هم جز با عبور از فراخنای صدر و سینه باطنی نیست.

و همان گونه که در قلب ملکی و صنوبری، خون و دم که بس مهم است، حفظ می‌شود و در صدر و سینه موجبات تهویه و هوارسانی به قلب

فراهم می‌آید، در صدر و قلب باطنی و ملکوتی هم این چنین است؛ در صندوقچه قلب ملکوتی گوهر گران قدر یقین محفوظ است و بر فراز آن، صدر و سینه‌ای که ایمان را در خود جا داده قرار دارد و به منزله حافظ آن محفظه و نگهبان آن صندوقچه می‌باشد، و در ایمانی که در آن صدر و سینه است به منزله قراول و چاکر و مرزبان و پاسبان گوهر گران‌بهای یقین است. باید از مرز سینه و صدر گذشت تا به کشور دل و مملکت قلب درآمد و تحت‌الحفظ قراول ایمان و همراه افسر گارد به حضور شاه کشور دل و سلطان آن مملکت که یقین است، شرف‌یاب شد. بر این اساس است که در حدیث آمده:

إِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ<sup>۱</sup>.

همانا یقین برتر و بالاتر از ایمان است.

در این جمله مسألت می‌نماییم که به صدر و سینه ما نور ایمان موهبت گردد.

در موقع نوشتن شرح و توضیح چنین زیارت‌ها و ادعیه نورانی و این‌گونه جملات ربّانی، دو حالت متضاد برای نویسنده پیش می‌آید. از طرفی مقام شرح نویسی و توضیح آوری نسبت به دعا یا زیارت اقتضای اجمال دارد تا تمامی آن دعا یا زیارت و لویه نحو اجمال شرح داده شود. و از جهتی کثرت مطالب مرتبط با آن‌ها، تفصیل و اطاله و توسعه و گسترش می‌طلبد، به خصوص که بعضی از عزیزان صاحب کمال، از اختصار کتاب

۱- اصول کافی، باب فضل الایمان علی الاسلام...، حدیث ۱.



دوم این مجموعه - تو را گواه می‌گیرم - گلایه گونه‌ای داشتند و جویای تفصیل و توسعه بودند.

در پاسخ گفتم: اگر در مباحث اعتقادی به تفصیل وارد شویم از گردونه شرح نویسی بر زیارت بیرون می‌رویم و چه بسا موجبات ملالت و خستگی برای بعضی فراهم آورد. در هر حال این چنین محذوراتی پیوسته فراروی نگارنده بوده و هست. با توجه به همه آن‌ها خیر الامور اوسطها را ملاک می‌گیریم و روایاتی در ارزش ایمان می‌آوریم.

### ارتباط مؤمن با نور

از آن‌چه در توضیح جمله قبل و آغاز این جمله آوردیم استفاده شد که مقام یقین بالاتر از جایگاه ایمان است. این سخن به این معنی نیست که ایمان جایگاه بلندی نداشته باشد، بلکه وقتی خودش مستقلاً یا با توجه به کمالات مادون آن، مورد لحاظ و عنایت قرار می‌گیرد موقعیت و جایگاهش بهتر روشن می‌شود. نسبت به پیوند آن با نور، مضاف بر آن‌چه در اول کتاب آوردیم، چنین حدیثی رسیده است:

سلیمان جعفری گوید: خدمت حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفر علیه السلام بودم. فرمودند: ای سلیمان، از فراست مؤمن پرهیز که همانا او به نور خدا می‌نگرد. من ساکت ماندم و در انتظار خلوتی بودم تا از حضرتش توضیح بخواهم. و چون فراهم آمد عرض کردم: فدای شما شوم، شنیدم که فرمودید:

إِتَّقِ فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.

فرمود: آری ای سلیمان، همانا خداوند مؤمن را از نور خویش آفریده و او را در رحمت خویش فرو برده و رنگ نموده - آن صَبَاغُ چیره‌دست و آن رنگ‌آمیز خبره و ماهر: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً﴾<sup>۱</sup> در مقام رنگ‌آمیزی مؤمن و فروبردن او در خُم رنگ رحمت برآمده - و از آنان برای ولایت ما خاندان میثاق گرفته، و اهل ایمان با یکدیگر اخوت دارند و برادران - و خواهران - پدر و مادری یکدیگر هستند. پدر مؤمن نور است و مادرش رحمت است. و همانا مؤمن می‌نگرد به واسطه نوری که از آن آفریده شده است.<sup>۲</sup>

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث گوید:

مقصود از آفرینش مؤمن از نور حق تعالی این است که او را از روح طَیْبَةُ مَنْوَرَه به نور الله آفریده، و یا از طینت و سرشت مخزون و محفوظ که در لطافت مناسبتی با حضرات معصومین علیهم‌السلام دارد، خلق کرده و آنان را در رحمت خودش فرو برده یا رنگ‌آمیزی نموده. و این جمله کنایه از این است که آنان را قابل و لایق رحمت خاصه خود قرار داده. و مراد از این که اب و پدر او نور و ام و مادر او رحمت است، این است که به خاطر شدت ارتباط مؤمن با انوار الهی و رحمت سبحانی گویا پدرش نور و مادرش رحمت می‌باشد، یا این که نور کنایه از طینت، و رحمت کنایه از روح است، و یا به عکس.<sup>۳</sup>

۲- بصائر الدرجات باب ۱۱ حدیث ۱.

۱- سوره بقره: ۳۸.

۳- بحار الانوار ۶۷ / ۷۳.

نقاش ازل به جلوه آراست تو را  
مرآت جمال خویشتن خواست تو را  
هر دوره ز جود بر کمال تو فزود  
افسوس که ترک معرفت کاست تو را<sup>۱</sup>

در دیگر حدیثی وضع نوری مؤمن چنین ترسیم شده است:

عمار سبابلی از حضرت صادق علیه السلام پرسید: آیا اهل آسمان اهل زمین را می بینند؟ فرمود: نمی بینند مگر اهل ایمان را؛ زیرا مؤمن از نور است، همانند نور ستارگان.<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری از آن حضرت چنین نقل شده:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَزْهَرُ نُورَهُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَزْهَرُ نَجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ  
الْأَرْضِ.<sup>۳</sup>

همانا نور مؤمن برای اهل آسمان درخشش دارد آن گونه که ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند.

در حدیث دل نشین و روایت امید بخشی که مرحوم صدوق اعلی الله مقامه از حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام آورده، چنین می خوانیم:

امام کاظم علیه السلام فرمودند:

۲- بحار الانوار ۶۷ / ۶۳.

۱- دیوان فؤاد کرمانی ۱۰۳.

۳- همان ۶۷ / ۶۴.

جمعی از خاصان اصحاب حضرت صادق علیه السلام شبی که هوا صاف بود و ماه در آسمان می‌درخشید، خدمت حضرتش بودند. عرض کردند: ای پسر رسول خدا، چه قدر صحنه آسمان زیباست و چه قدر این نجوم و ستارگان نورانی هستند؟! حضرت صادق علیه السلام به آنان فرمودند: شما چنین می‌گویید در حالی که تدبیرگران چهارگانه: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت وقتی به زمین نگاه می‌کنند و شما و دوستان و برادرانتان را در اطراف زمین می‌نگرند در حالی که نور شما برای آنان نورانی‌تر و روشن‌تر از نور این ستارگان است، آنان هم چون شما می‌گویند:

ما أحسن انوار هؤلاء المؤمنین! چه قدر زیباست انوار این مؤمنان و روشنی این اهل ایمان.<sup>۱</sup>

افسوس که قدر خود را نمی‌شناسیم و مایی که می‌توانستیم در سایه نور ایمان روشن‌گر آسمان‌ها و آسمانیان باشیم، خود را کوچک و پست نمودیم و پایین آوردیم.

ای نفس‌گر از غبار تن پاک شوی

تو روح مجرّدی برافلاک شوی

عرش است نشمین تو شرمت ناید

کآیی و مقیم خطه خاک شوی؟

## جایگاه مؤمن

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مردم توان ندارند به کُنه صفت خدای عزوجل برسند. و آن سان که از رسیدن به کُنه صفت او عاجزند، از پی بردن به کُنه وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله هم عاجز هستند. و همان طور که نمی‌توانند به کُنه صفت حضرتش برسند، توان آگاهی از کُنه وصف امام علیه السلام را هم ندارند. و چونان که از این امر محرومند، قدرت آگاهی از کُنه صفت مؤمن را هم ندارند.<sup>۱</sup>

و در دیگر حدیثی حضرتش فرمودند:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّىٰ هَوَامُّ الْأَرْضِ وَ سِبَاعُهَا وَ طَيْرُ السَّمَاءِ.<sup>۲</sup>

همانا برای مؤمن همه چیز خشوع نموده و اظهار کوچکی و فروتنی می‌نمایند حتی جنندگان و درندگان زمین و پرندگان آسمان.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده:

حق تعالی عذاب نمی‌کند اهل آن آبادی را که در آن صد نفر، بلکه پنجاه نفر، بلکه ده نفر، بلکه پنج نفر، بلکه حتی اگر یک نفر مؤمن در آن باشد.<sup>۳</sup>

۲- همان ۶۷ / ۷۱.

۱- بحار الانوار ۶۷ / ۶۵.

۳- همان

و در دیگر روایتی چنین آمده است:

آن وجود مقدس نگاهش به کعبه افتاد و چنین فرمود:  
 مَرِحْبًا بِالْبَيْتِ، مَا أَعْظَمَكَ وَأَعْظَمَ حَرَمَتَكَ عَلَى اللَّهِ! وَاللَّهِ  
 لِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ حَرَمَةً مِنْكَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْكَ وَاحِدَةً وَمِنَ الْمُؤْمِنِ  
 ثَلَاثَةً: مَالَهُ وَدَمَهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنًّا سَوْئًا.<sup>۱</sup>

آفرین بر این خانه! ای کعبه چه قدر بزرگی و جلالت قدر داری و چه  
 قدر نزد حق تعالی محترم هستی! ولی به خدا سوگند، هرآینه حرمت  
 مؤمن از تو بیشتر است؛ زیرا حق تعالی نسبت به تو یک امر را  
 محترم شمرده ولی نسبت به مؤمن سه جهت را: مالش را، خونس را  
 و همچنین سوءظن و گمان بد نسبت به او را.

و در روایت دیگری فرمود:

مَثَلُ مُؤْمِنٍ هَمَانِدُ مَثَلِ فَرَسْتَهُ مَقْرَبٌ اسْتِ، وَ هَمَانَا مُؤْمِنٍ نَزْدِ  
 پُروردگار احترامش از ملک مقرب بیشتر و کرامتش فزون تر است، و  
 هیچ امری نزد حق تعالی چونان مرد و زن با ایمان که توبه نموده، به  
 حق تعالی رجوع نمایند، محبوب نمی‌باشد. و هرآینه مؤمن در  
 آسمان‌ها معروف و شناخته شده است آن گونه که آدمی اهل و عیال  
 و همسر و فرزندان را می‌شناسد.<sup>۲</sup>

۲- همان ۶۷ / ۷۲.

۱- بحار الأنوار ۶۷ / ۷۱.

## مؤمن را بهتر بشناسیم

در احادیث بسیاری دلیل تسمیه مؤمن و علت نامیده شدن او به این نام چنین آمده است:

به آن چه از ناحیه حق آمده ایمان دارد و امان او در قیامت مورد اجازه و پذیرش پروردگار قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

و مردم از ناحیه او نسبت به جان و مال خود احساس امنیت و آرامش می‌نمایند.<sup>۲</sup>

خوب است به این حدیثی که می‌آوریم، با توجه بیشتری بنگریم تا قدر و حرمت مؤمن و ایمان را بهتر بشناسیم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورٍ عَظِيمَةٍ وَجَلالِ كِبْرِيَاءِهِ، فَمَنْ طَعَنَ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَوْ رَدَّ عَلَيْهِ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ فِي عَرْشِهِ وَ لَيْسَ هُوَ مِنَ اللَّهِ فِي وِلَايَةٍ وَإِنَّمَا هُوَ شَرِكُ شَيْطَانٍ.<sup>۳</sup>

همانا خداوند تبارک و تعالی مؤمن را از نور عظمت و جلال کبریای خودش آفریده، پس هر کس بر مؤمن طعن زند یا بر او رد نماید - با توجه به این که او مؤمن است طعنه به او زند و او را مورد استهزاء و سخریه قرار دهد یا سخن او را رد نماید - همانا بر خداوند در عرش رد نموده و رشته ارتباط او با ولایت خدا بریده شده و با شیطان همسوست - از ولایت خداوند بیرون رفته و در ولایت شیطان

۲- بحار الانوار ۶۷ / ۶۰.

۱- المحاسن ۳۲۹.

۳- المحاسن ۱۳۱.

شرکت جسته.

حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرمودند:

همانا خداوند متعال نسبت به مؤمن ضمانتی نموده. عرض کرد: چه ضمانتی؟ فرمودند: هرگاه مؤمن به ربوبیت خداوند و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام اعتقاد و اقرار داشته باشد و آن چه بر او واجب است ادا نماید، خداوند متعال ضمانت کرده او را در جوار خودش جا دهد - او را در مقام قرب و همسایگی خود در بهشت سکنی بخشد - و خود را از او در حجاب ندارد.

مفضل عرض کرد: به خدا سوگند، همانا این کرامتی است که هیچ شباهتی به کرامت و بزرگداشت آدمیان ندارد.

سپس حضرت فرمودند: **إِعْمَلُوا قَلِيلاً تَنْعَمُوا كَثِيراً**. مقدار کمی کار کنید متقابلاً به نعمت و آسایش بسیار برسید.<sup>۱</sup>

### حدیثی در علائم مؤمن

باری بحث در مورد ایمان و مراتب آن و کرامت و شخصیت مؤمن و صفات او بسیار است بسیار، و احادیث و روایات در این زمینه فراوان است فراوان، که بیم داریم اگر عنان قلم را محکم نگیریم و سمند خامه در میدان این خانه به جولان آید و پر قلم در فضای این بحث به طیران خیزد، دیگر از گردونه شرح نویسی و محور توضیح نگاری بیرون رود. لذا با نقل



یک حدیث در بعض اوصاف اهل ایمان به شرح جمله بعد می‌رویم.  
امام چهارم، حضرت علی بن الحسین علیه السلام به طاووس بن الیمان  
فرمودند:

علامات المؤمن خمس. قلت: و ما هنَّ یا بن رسول الله؟ قال: الورعُ  
فی الخلوَّةِ، و الصدقةُ فی القلَّةِ، و الصبرُ عند المصیبةِ، و الحلمُ عند  
الغضبِ، و الصدقُ عند الخوفِ.<sup>۱</sup>

علائم و نشانه‌های مؤمن پنج چیز است. طاووس عرض کرد: آن‌ها  
کدامند؟ فرمودند: ورع و پاک‌دامنی در خلوت و تنهایی، صدقه و انفاق  
و بذل و احسان در حال کم‌داری، صبر و بردباری در برابر مصیبت،  
حلم و خویشتن‌داری در هنگام غضب - و سرانجام - صدق و  
راستگویی در زمان بیم و ترس.

حدیثی است بسیار مهم و سخنی بس حائز اهمیت، که اگر همین یک  
روایت را نصبُ العین خود قرار دهیم و برنامه زندگی خود بداریم  
می‌توانیم ادعا کنیم: این ماییم که از بوستان ایمان بویی به مشام جانمان  
رسیده.

بسیاری هستند که ورع و پاک‌دامنی، قدس و پرهیز از معاصی در  
جمع و در حضور دگران از آنان دیده می‌شود، ولی آن‌چه نشانه ایمان است  
ورع و پاک‌دامنی و قداست و خودنگه‌داری و دست‌از‌پا‌خطان‌کردن در  
تنهایی است، در جایی که کسی نیست. اگر این چنین هستیم خوشابه  
حالمان که یک نشان از نشانه‌های مؤمن را واجدیم و یک علامت از

۱- الخصال ۲۶۹ باب الخمسه، حدیث ۴.

علائم ایمان را دارایم.

صدقه و انفاق و بذل و احسان، فراوان و بسیار دیده می‌شود، ولی نوعاً در زمان دارایی و هنگام فزونی و فراوانی است. آنچه از نشانه‌های ایمان و علایم مؤمن است صدقه و احسان در شرایط کمی و کسری و کاستی و خود نیازی است. اگر در چنین موقعیت و شرایطی باز دست دهنده و سینه گشاده دارم می‌توانم ادعا کنم که دیگر نشانی از نشانه‌های ایمان را واجد هستم.

همچنین اگر در برابر مصایب و ناملایمات، از هر قسم و نوعی که باشد، صبر و بردباری پیشه کنم نشان سومی را دارایم؛ چون چه بسا کسی نسبت به مصیبتی خویشتن‌دار و صابر باشد ولی نسبت به نوعی دگر از مصائب خود را بیازد و صبر پیشه ننماید.

در شرایط عادی و طبیعی و موقعیت‌های غیر استثنایی حلیم و بردبار بودن چندان اهمیتی ندارد. اگر توانستم در لحظه غضب خود رانگه دارم و حلم پیشه سازم می‌توانم مدعی نشان دیگر ایمان باشم.

و سرانجام اگر در حالی که بیم و ترس زیان و ضرر دارم، باز هم راست می‌گویم و از مسیر صدق منحرف نمی‌شوم آخرین علامت ایمان را واجد هستم؛ زیرا چه بسیارند راستگویانی که به مجرد احتمال خوف و ترس و توهم بیم و ضرر صدق را بگذارند و راه کذب پیش گیرند  
مرحوم مجلسی در بیان این جمله روایت می‌گوید:

كَيْفَ مَحْمُولٌ عَلَى خَوْفٍ لَمْ يَصِلْ إِلَى حَدِّ وَجوبِ التَّقِيَةِ.<sup>۱</sup>

گویا این جمله نظر به خوف و ترسی دارد که به مرز وجوب تقیه نمی‌رسد.

در هر حال اگر این نشانه‌ها را داریم خوشابه حالمان، و اگر نداریم بخواهیم و تلاش کنیم و مسألت نماییم به احترام آن حقیقت ایمان که این جملات را به تعلیم او عرضه می‌داریم، صدر و سینه‌مان را مالا مال از نور ایمان بدارند و صفات مؤمنین را به ما ارزانی فرمایند. آری،

### و صدری نور الایمان.

خدایا از بدم بگذر ببخشا جرم و عصیانم

مبین در کرده زشتم ببین در نور ایمانم

تو گفتی بنده‌ای خواهم که اخلاصی در او باشد

چو در دست تو می‌باشد گر اخلاصم دهی آنم

دُر ایمان به دل سفتم شهادت بر زبان گفتم

غبار شرک خود رفتم سزد بخشی گناهانم

آدمی کاندرا طریق معرفت ایمان ندارد

شخص انسان دارد و شخصیت انسان ندارد

ای که مغروری به دانش داشت را بیشتر کن

تا بدانی هیچ ارزش علم بی‌ایمان ندارد

کاخ دانش گر همه از سنگ و از فولاد سازی

لرزد و ریزد گر از ایمان پی و بنیان ندارد

گرچه در علم است دریا مرد بی‌دین روز بحران

کشتی نوح است لیکن طاقت طوفان ندارد

بشکند بازوی تقوی مشت پولادین بی‌دین

گر چه مرد متقی سرپنجه طغیان ندارد

مسألت چہارم

# نور نیات

وَفِكْرِي نُوْرَ النِّيَّاتِ

## جایگاه حرف « واو » در این جملات

خواسته چهارممان این است: بارالها فکر مرا از نور نیات پرسیاز. ظاهر این است که فعل تملأ که در جمله نخست بعد از مسألت صلوات آمده بود، به وسیله واو عطف که در آغاز همه این جملات آمده داخل می‌گردد و نتیجه چنین می‌شود:

وَأَنْ تَمْلَأَ صَدْرِي نَوْرَ الْإِيمَانِ، وَأَنْ تَمْلَأَ فِكْرِي نَوْرَ النِّيَّاتِ، وَأَنْ تَمْلَأَ عِزْمِي نَوْرَ الْعِلْمِ...

تا آخر جملات. بنابراین آن چه در توضیح آن تملأ-ملاء و پرشدن- در جمله اول آوردیم در تمامی این جملات مورد لحاظ و عنایت است. و چه بسا سر مطلب هم روشن باشد؛ زیرا اگر صدر و سینه از نور ایمان پر نشد و جای خالی باقی ماند چه بسا آن خلأ و جای خالی را آن چه مناسب نیست پرسیازد و موجبات فساد و تباهی فراهم آورد. همچنین اگر فکر از نور نیات پر نشد چه بسا قصد سوئی بیاید و کار

را تباه سازد. لذا واو عطفی که در این جملات آمده و نقش نیابت از فعل آن تملأ را عهده‌دار گردیده، بسیار حایز اهمیت و قابل توجه است و باید با دیده احترام بسیار به آن بنگریم و در موقع تلفظ آن به مقام نیابت و جایگاه آن تملأ عنایت تام داشته باشیم و به عنوان حرف محض و معنای حرفی به آن ننگریم. بلکه بدانیم عهده‌دار امر مهمی است؛ واوی می‌گوییم ولی بعد از آن را مملو و پر می‌سازیم.

در هر حال در این جمله با توجه به این توضیح عرض می‌کنیم: بارالها از تو مسألت دارم که فکر مرا از نوریات پر سازی. پرساختن قبلاً معلوم شد، باید دید فکر چیست؟ و نوریات کدام؟

## معنای فکر

ارباب لغت فکر را چنین معنی کرده‌اند:

تَرَدُّدُ الْقَلْبِ بِالنَّظَرِ وَ التَّدْبِيرُ لِطَلَبِ الْمَعَانِي، وَ لِي فِي الْأَمْرِ فِكْرٌ أَيْ  
نَظْرٌ وَ رَوِيَّةٌ.<sup>۱</sup>

فکر تردد و رفت و آمد و زیر و رو شدن قلب و دل است با نظر و تدبیر برای پی‌جویی معانی، و چون می‌گوییم: من در این امر فکری دارم، یعنی نظر و رویه‌ای دارم.

معادل فارسی فکر را اندیشه آورده‌اند.<sup>۲</sup>

و رجال منطق و فکر مصطلح، فکر مصطلح را چنین معنی کرده‌اند که

۲- فرهنگ فارسی معین: فکر.

۱- المصباح المنیر: فکر.

حاجی سبزواری آورده:

وَالْفِكْرُ حَرَكَةٌ إِلَى الْمَبَادِي وَمِنْ مَبَادِي إِلَى الْمُرَادِ

و در شرح آن گوید:

و الفکر المصطلحُ حركةٌ من المطالبِ التَّصَوُّرِيَّةِ و التصديقيَّةِ إلى المَبَادِي، و من مبادئِ إلى المراد، أي تلكَ المطالبِ ثانياً.<sup>۱</sup>  
فکر اصطلاحی حرکت از مطالب تصویری و تصدیقی به طرف مبادی است و از آن مبادی به سوی مراد، یعنی همان مطالب تصویری و تصدیقی اولی در مرتبهٔ دوم.

## فکر در روایات

و در منطق احادیث با چنین تعبیراتی نسبت به فکر روبه‌رو هستیم:

أَلْفِكْرُ عِبَادَةٌ، أَلْفِكْرٌ يُنِيرُ الْقَلْبَ، أَلْفِكْرٌ يَهْدِي إِلَى الرَّشْدِ، أَلْفِكْرٌ يُفِيدُ الْحِكْمَةَ، أَلْفِكْرٌ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ، أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَلْفِكْرٌ، فِكْرٌ سَاعَةٌ قَاصِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ طَوِيلَةٍ<sup>۲</sup>

فکر عبادت است، روشنی بخش قلب است، رهنمون به رشد است مفید حکمت است، آینه‌ای صاف و روشن است، بل برترین عبادت است، زمان کمی را به فکر و اندیشه گذراندن - از جهت بهره و نتیجه - بهتر است از زمانی طولانی که به عبادت بگذرد.

۲- فهرست موضوعی غرر الحکم: فکر.

۱- اللثالی المنتظمة ۸



## کلامی از مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در توضیح این جملهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام :

تَبَيَّنَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ. <sup>۱</sup> دلت را به فکر کردن بیدار دار و متوجه ساز،  
گوید:

تفکر، اعمال فکر و به کارگیری آن است در آنچه علم و آگاهی به  
آن، موجبات قوت ایمان و یقین را فراهم می‌آورد و زهد در دنیا و  
رغبت به آخرت می‌بخشد.

غزالی گفته است: حقیقت تفکر طلب علم غیر بدیهی از مقدماتی  
است که انسان را به آن می‌رساند، آن گونه که فکر کند آخرت باقی و  
دنیا فانی است و برای او علم حاصل شود که آخرت بهتر از دنیا است،  
و این امر او را وادار به عمل برای آخرت نماید. تفکر سبب این علم و  
آگاهی شده است. محقق طوسی، مرحوم خواجه نصیرالدین گفته  
است:

تفکر سیر باطن است از مبادی به مقاصد، و هیچ کس از نقص به  
کمال نمی‌رسد مگر با این سیر. و مبادی آن، سیر در آفاق و انفس  
است - اندیشه در عالم علوی و سفلی و تفکر در جسم و جان آدمی -  
سپس مرحوم مجلسی گوید:

تفکر در احوال گذشتگان و کوتاهی دستشان از این سرا و رجوعشان  
به دیگر سرا موجب قطع محبت از ما سوی الله و انقطاع به سوی او  
همراه با طاعت و تقوی می‌گردد. و ممکن است تفکر را توسعه دهیم

۱- اصول کافی، باب التفکر، حدیث ۱.

به طوری که شامل تفکر و اندیشه در معانی آیات و اخبار و احادیث رسیده از حضرات معصومین علیهم السلام هم بشود.<sup>۱</sup>

### جایگاه فکر در احادیث

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

كان اكثرُ عبادةِ أبي ذرٍّ رحمةَ الله عليه التَّفَكُّرُ و الإِعْتِبَارُ.<sup>۲</sup>  
بیشترین عبادت جناب ابوذر که رحمت خدا بر او باد، تفکر و اندیشه و عبرت پذیری بود.

حضرت عسکری علیه السلام فرمودند:

ليستِ العبادةُ كثرةَ الصيامِ و الصلاةِ و إنما العبادةُ كثرةُ التَّفَكُّرِ في امرِ الله.<sup>۳</sup>

زیادی روزه و فراوانی نماز عبادت نیست؛ بلکه عبادت، فزونی تفکر و کثرت اندیشه و تأمل در امر پروردگار است.

### توضیح این جمله دعا

اینک که تا حدودی جایگاه فکر و اندیشه و تفکر و تدبّر در منطق دین و بیان صاحبان شریعت روشن شد، به توضیح جمله دعا پردازیم. در این جمله دعا مسألت داریم که فکرمان را خداوند از نور نیات پر

۲- همان ۷۱ / ۳۲۳.

۱- بحار الانوار ۷۱ / ۳۱۹.

۳- تحف العقول ۳۶۲.

و مملو گردانند. ظاهراً مقصود از نیّات، نیّات صالحه و انگیزه‌های  
مصلحانه است؛ هر وقت در مقام فکر برمی‌آییم و به ترتیب مقدمات و  
مبادی برای رسیدن به مقاصد و نتایج مشغول می‌شوم، فکر و اندیشه‌ام  
مملو از نیّات صالحه و اهداف خیر و اعمال پسندیده باشد. سرای اندیشه و  
خانه فکر روشن به مصباح نیّات خیر و خوب باشد و صندوقچه فکر را  
نور نیّات و فروغ انگیزه‌های خوب و اعمال برّ پر سازد. همان چه در بیانی  
از امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است که فرمودند:

التفکرُ يدعو الى البرِّ و العملِ به.<sup>۱</sup>

تفکر به برّ و نیکی دعوت می‌کند و رهنمون به انجام کارهای شایسته  
است.

## بیان مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث گوید:

گویا تفکر در این حدیث شامل همه تفکراتی که تا به حال گفتیم  
می‌شود؛ تفکر در عظمت خداوند که باعث خشیت و طاعت و بیم و  
فرمان برداری است، تفکر در فنای دنیا و لذّات آن که موجب ترک  
آن لذّات زود گذر است، تفکر در عواقب خوب خوبانی که از دنیا  
رفته‌اند که موجب اقتدا به اعمال آنهاست، تفکر در بازگشت کار  
مجرمان و بدانی که مرده‌اند که منشأ ترک کردار آنهاست، تفکر در  
عیوب و آفات نفسی که سبب رو آوردن به اصلاح آنهاست، تفکر

۱- اصول کافی، باب التفکر، حدیث ۳.

در اسرار عبادات و غایت و نتیجه آن‌ها که باعث سعی و تلاش در تکمیل و رفع نواقص آن‌هاست، تفکر در رفعت درجات آخرت که موجب سعی در تحصیل آن‌هاست، تفکر در مسایل شرعی که موجب عمل به آن‌هاست، تفکر در خوبی اخلاق حسنه که موجب تحصیل آن‌هاست، تفکر در بدی اخلاق زشت و سوء آثار آن که مایه تجنب و اعراض و دوری از آن‌هاست، تفکر در نقص اعمال و معایب آن‌ها موجب سعی در اصلاح آن‌هاست، تفکر در سیئات و گناهان و عقوباتی که بر آن‌ها مترتب می‌شود و بُعد و دوری از حق و محرومیت از سعادت‌ها که موجب توبه و ندامت و دست شستن و ترک آن‌هاست، تفکر در صفات پروردگار و افعال او و لطف و احسانش به بندگان و نعمت‌های فراوانی که تا به حال ارزانی داشته و وعده ثواب بسیار در برابر عمل کم و سایر الطاف و عنایات که داعی به اعمال نیک و رغبت بخش به طاعت و ترک گناهان و سیئات است.<sup>۱</sup>

## فکر گناه

در این جمله دعا از حق تعالی مسألت می‌نماییم که فکرمان را از نور نیات پر سازد. از خود این جمله استفاده می‌شود که نیات حسنه و اندیشه‌های صالحه نورانیت و روشنی دارد. وقتی انسان نیت خوبی در سر می‌پروراند فضای فکرش روشن می‌شود و سرای اندیشه‌اش نورانی.

متقابلاً وقتی نیت گناه و اندیشهٔ معصیت می‌کند گردونهٔ فکرش  
ظلمانی و خانهٔ اندیشه‌اش تاریک خانه می‌شود، و چه بسا نوعمان این  
حقیقت را درک کرده باشیم و به این جمله جناب عیسی مسیح علی نبینا و  
آله و علیه السلام رسیده باشیم که به حواریونش می‌فرمود:

همانا پیامبر خدا، موسی علیه السلام به شما امر می‌کرد زنا نکنید - آلوده دامن  
نباشید - و من شما را امر می‌کنم که حدیث نفس نسبت به زنا نداشته  
باشید - فکر آلوده دامن هم در سر نپرورانید - تا چه رسد به این که  
مرتکب شوید؛ زیرا کسی که فکر آلوده دامن کرد - و حدیث نفس به  
زنا نمود - مانند کسی است که در اتاق نقش و نگار بسته آتشی  
افروزد، آتش آن حجره را نسوزاند نقش و نگار را فاسد می‌کند - در و  
دیوار اتاق را تیره و تار می‌سازد.<sup>۱</sup>

آری، نیت بد، اندیشه گناه، تصمیم معصیت همهٔ این‌ها فضای دل و  
کانون فکر را تیره و تاریک می‌سازد، آن‌سان که نیت خوبی و اندیشهٔ  
عبادت و طاعت و تصمیم احسان و خدمت، محیط فکر را روشن و  
محدودهٔ تفکر را منور می‌سازد.

آدمی اگر در محیط روشن و نورانی هم باشد وقتی نیت گناه می‌کند  
احساس ظلمت و تاریکی می‌نماید. و متقابلاً اگر در محیط مُظلم و  
تاریک هم باشد وقتی اندیشهٔ کارهای خوب دارد و تصمیم می‌گیرد اعمال  
صالح و شایسته انجام دهد احساس نور و روشنی می‌نماید.

مسألت چهارم / نور نیات ❁ ۱۵۱

اگر گردونه فکر و اندیشه از تیات صالحه پر شد سرتاسر وجود چنین شخصی از نور و روشنی مملو می‌گردد، جای خالی برای ظلمت و تاریکی باقی نمی‌ماند.

باری، امید است حق تعالی به عنایت آن وجود مقدس که معلم این دعاست، فکر و اندیشه همه ما را از نور تیات خیر مملو و سرشار سازد.

مسألت پنجم

عزمت نور

و عزمتی نور العلم

## معنای عزم

پنجمین مسألت ما در این دعای شریف این است: بارالها عزم و اراده ما را از نور علم مملو ساز و پرگردان.  
فعل عزم را در لغت چنین معنی کرده‌اند:

عَقَدَ ضَمِيرَهُ عَلَىٰ فِعْلِهِ: جَدَّ فِي الْأَمْرِ.

درونش را بر انجام آن کار گره زد و بست، یعنی تصمیم انجامش را گرفت - جدیت در امر نشان داد. و کلمه عزم را به ثبات و شدت در آنچه انسان تصمیم انجامش را گرفته، و همچنین نیت یا اراده اولیه که نفس را به انجام آن چه تصمیم دارد انجام دهد وادار می‌نماید، معنی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

بر این اساس عزم، یا نیت و اراده جازم است، و یا مرحله مقدم بر نیت و اراده است. با توجه به موارد استعمال و سایر معانی که برای این

---

۱- المنجد: عزم.



کلمه در لغت آمده - چونان سوگند و امور لازمه و واجبه - همان معنای تیت جازم و اراده محکم و شدید در تصمیم برای انجام کار مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

### تصمیم با آگاهی

در این جمله مسألت می‌نماییم که عزم ما، تصمیم ما، اراده جدی ما برای انجام کارها از نور علم پر شود؛ زیرا چه بسا انسان تصمیم به انجام کاری می‌گیرد و این عزم و اراده و تصمیم و مشیت قرین علم و آگاهی نبوده موجبات ندامت و پشیمانی فراهم می‌آید، و چه بسا از آن عزم و اراده برگردد و تصمیم به خلاف آن بگیرد، و اگر خدای نخواستہ در انجامش عجله کرده باشد که ندامت و پشیمانی بیشتر، و چه بسا فرصت از دست رفته و کار قابل جبران نباشد و زیان و خسران تدارک نگردد. لذا مسألت می‌نماییم که عزم و اراده‌مان، تیت و تصمیممان، خواسته جدی که برای انجام هر امری داریم، مملو از علم و آگاهی باشد و جای خالی نداشته باشد تا خدای نخواستہ هوی و هوس، شهوت و غضب و سایر تمایلات در آن جا بنشینند و ما را به عزم و اراده‌ای وادارد که زیان و خسران به ارمغان آورد.

در طول تاریخ عزم‌ها و تصمیم‌هایی که منشأ علم و فکری صحیح نداشته، خسارات بسیاری به بار آورده. چه بسا یک تصمیم جاهلانه و یک عزم همراه با نادانی زیان‌های غیر قابل جبرانی را برای جوامعی در طول قرن‌ها به ارمغان آورده است.

در تاریخ شاهد نمونه‌هایی بسیاری در این زمینه هستیم که چه گونه یک عزم یزیدی و حجاجی و یک اراده چنگیزی و تیموری و یک تصمیم

نادری و آقا محمدخانی و یک تیت ناپلئون و هیتلری منشأ چه خرابی‌ها و ویرانی‌ها و قتل و غارت‌ها و هلاکت و تباهی‌ها بوده است. به همین جهت در منطق دین اهتمام خاصی نسبت به عزم و تصمیم شده است که در حدیث می‌خوانیم:

### عزم در احادیث

إِذَا عَزَمْتُمْ عَلَىٰ أَمْرٍ فَانظُرُوا إِلَىٰ عَوَاقِبِهِ. <sup>۱</sup>

هرگاه تصمیم بر انجام کاری گرفتید پس در عواقب آن بنگرید و تأمل و دقت نمایید.

و در دعای ساعت هفتم هر روز که هنگام ظهر تا پایان نماز ظهر است، می‌خوانیم:

... وَ تَأْخُذُ بِسَمْعِي وَ بَصَرِي وَ عَلَانِيَتِي وَ سِرِّي وَ نَاصِيَتِي وَ قَلْبِي وَ عَزِيمَتِي وَ أُبِّي مَا تُعِينُنِي بِهِ عَلَىٰ هَوَاكَ وَ تُقَرِّبُنِي مِنْ أَسْبَابِ رِضَاكَ... <sup>۲</sup>

بارالها به حق محمد و آل محمد - که صلوات تو بر آنان باد - از تو مسألت دارم که گوش و چشم و آشکار و پنهان و پیشانی و دل و عزم و تصمیم و لب و اندیشه مرا آن‌گونه بداری که مرا بر خواست تو کمک نماید و به اسباب و موجبات رضا و خوشنودی تو نزدیک سازد.

و در کلمات قصار و در جملات کوتاه امیرالمؤمنین عليه السلام می‌خوانیم:

۲- المصباح للكفعمي ۱۴۱.

۱- بحار الانوار ۷۸ / ۴۵۲.

أصل العزم الحزم و ثمرته الظفر.<sup>۱</sup>

اصل و اساس عزم و تصمیم، حزم و احتیاط است و ثمره آن ظفر و پیروزی است.

من ساء عزمه رجع عليه سهمه.<sup>۲</sup>

هر کس تصمیم بد داشته باشد تیرش به خودش برمی‌گردد - بازتاب عزم بد و ارادهٔ سوء او به خودش رجوع می‌نماید.

آری به جدّ و جهد باید مسألت نمود و عرض کرد:

### و عزمی نور العلم

چه زیبا نظامی این حقیقت را به نظم آورده:

تا نکنی جای قدم استوار

پای منه در طلب هیچ کار

در همه کاری که گرایی نخست

رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

شرط بود دیده به ره داشتن

خویشتن از چاه نگه داشتن

این چه نشاط است کز او خوشدلی

غافل از خود که ز خود غافل<sup>۳</sup>

۱- فهرست موضوعی غرر و درر ۲۵۰. ۲- همان

۳- کلیات خمسة نظامی ۴۲ مخزن الاسرار.

مسألت ششم

# نور عمل

وقوتی نور العمل

## بهره‌گیری صحیح از توان جوانان

ششمین مسألت ما در این دعای مبارک این است که حق تعالی قوت و توان ما را از نور عمل مملو سازد. البته معلوم است مقصود از عمل عملی است که نور دارد و آن، عمل صالح و کار شایسته است.

این جمله از جهتی حایز اهمیت بیشتری است و مناسب است قدری بیشتر در آن دقت کنیم. همه ما قوتی داریم، توانی داریم که این قوت و توان باید مصرف گردد، و گرنه منشأ آثار سوء بسیاری می‌شود. متأسفانه یکی از مشکلات بسیار مهم جوامع امروزی همین است که قوت‌ها و توان‌ها هرز می‌رود، هدر می‌رود، نابه‌جا مصرف می‌گردد؛ همانند آب‌های بسیاری که هرز می‌رود و هرزه می‌آورد، و چون شخص لایق و قابل نیست که با بستن سد از نیروی آن بهره صحیح بردارد، چه بسا به جای نفع زیان‌بار گردد و به جای صلاح و خیر، فساد و شر آورد.

نوجوان و جوان نیرو دارد، قوت دارد. این نیرو و توان باید در مسیر صحیح به کار گرفته شود و از آن استفاده درست بشود و در کارهای صالح

و شایسته مورد بهره‌برداری قرار گیرد. ولی متأسفانه چون نوعاً مربی لایق و شایسته‌ای نیست و بسیاری از داعیه داران این امور حیاتی و عناوین اساسی در فکر عناوین آخری هستند، هر روز بیش از قبل شاهد هستیم که بر حجم این مشکلات افزوده می‌گردد و فرار از مطربه میزاب و افتادن از چاله به چاه محقق می‌شود؛ آن‌چه هم که البته به جایی نرسد فریاد است. در هر حال متأسفانه می‌بینیم نیروها هدر می‌رود، قوت‌ها فوت می‌گردد، توان‌ها زیان می‌آورد و به جای بهره‌وری صحیح خسران به بار می‌آید.

ولی اگر به قوت‌ها و توان‌ها نور عمل صالح سایه افکند و از نیروها و توان‌ها بهره‌وری صحیح به عمل آید، از همه قوت‌ها حداکثر استفاده درست به عمل آمده، هیچ چیزی از آن فوت نشده و هرز نرفته است.

این وظیفه سنگین و مسؤلیت مهم در مرحله نخست متوجه پدران و مادران، سپس متوجه مربیان و معلمان است که اعمال صالح و کارهای شایسته و امور مفید و سودمند را به کودکان و نوجوانان و جوانان بیاموزند و دل‌های آنان را به نور اعمال صالحه روشن و منور بدارند و بذر کردار شایسته را با مراقبت‌های صحیح در زمین قابل و مستعد دل آنان بپاشند و با آب تربیت و کود تعلیم آن را پرورش دهند و توان آنان را در مسیر کارهای درست، درست به کار گیرند، و پیوسته به این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه وصیت گونه‌ای که به نور دیده‌اش، حضرت حسن بن علی علیه السلام نوشته، توجه داشته باشند:

و إنما قلبُ الحَدَثِ كالأرضِ الخالية، ما ألقى فيها من شئٍ قَبْلَهُ.  
فبادرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ لِتَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ

رَأَيْكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَ تَجْرِبَتَهُ، فَتَكُونَ  
قَدْ كُفَيْتَ مَوْوَنَةَ الطَّلِبِ وَ عَوْفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ.<sup>۱</sup>

دل جوان همچون زمین خالی است که هر بذری در آن افشانده شود  
و هر تخمی که در آن پاشیده گردد، می‌پذیرد. پس به ادب نمودن تو  
پرداختم و پیش دستی نموده و سبقت جستم پیش از آن که دلت  
سخت گردد و عقل و خردت گرفتار شود تا با جدّ و جهد و عزم و  
تصمیم استوار، به تجربیات تجربه‌گرانی که تو را از آزمایش مجدد  
بی‌نیاز نموده‌اند توجه‌نمایی تا بدون رنج و زحمت، آنچه در طلبش  
بودی آشکار شود...

### طرح اوقات فراغت

آری، ابتداء پدران و مادران در مقام برآیند و خود به فکر عزیزانشان  
باشند و سپس سردمداران جامعه و طراحان برنامه به شعار تهی از شعور  
طرح اوقات فراغت بسنده نکنند که متأسفانه بسیاری از آن طرح‌ها  
زیان‌بار است.

آخر اوقات فراغت را که با تعلیم و تعلّم بازی‌های حرام و قمار  
نمی‌شود پر کرد؟ توان و قوّت نسل نوحاسته را که با نواهای غیر رحمانی و  
آهنگ‌های شیطنانی که نمی‌شود مملوّ ساخت!! آخر تعلیم شطرنج و نرد،  
آموزش ساز و ارگ و ورزش‌های نامناسب برای دختران و زنان و کشاندن  
آنان به این شهر و آن دیار و آن سوی مرزها که دردی دوا نمی‌کند، بل که

دردها می‌افزاید! اختلاط و آمیزش در آموزشگاه‌ها و سایر مراکز و برداشتن حدها و حدودها و شکستن سدها و مرزها که جز فساد و تباهی چیزی به ارمغان نمی‌آورد!!

آخر مگر تغییر اسم، مسمی را عوض می‌کند؟! مگر گفتن این که ان شاء الله فضله موش نیست، نجاست را تغییر می‌دهد؟! مگر نهادن پنبه کنار آتش و توصیه نسوزاندن، جلو حریق را می‌گیرد؟! نمی‌دانم مسؤول کیست که خود مسؤولان هم داد و فغان دارند. شکوه به که باید برد؟! و درد با که باید گفت؟

خرده بر حرف درشت من آزرده مگیر

حرف آزرده درشتانه بود خرده مگیر

### فریادرسی نیست

آدمی باشنیدن بسیاری از شعارها و دیدن آثار معکوس آنها به یاد جمله معروف می‌افتد: مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان!  
آری، گویا چاره منحصر به دعا شده و شکوه و شکایت به حق عرضه داشتن باقی مانده، و جز مسألت ظهور موفور السرور آن آیت نور امری باقی نمانده.

اللهم طال الانتظار و شئت من الفجار و صعب علينا الانتصار.



فریاد من آن است که فریادرسی نیست  
خاموش بود وادی و بانگ جرسی نیست  
هر کس که بدو رشته امید ببستیم  
ناکس شد و هر سو نگری هیچ کسی نیست  
صد شکر که هر دانه و دامی نفریبد  
مرغ دل ما را که اسیر قفسی نیست  
ای خواجه مشو غره که از خیل سواران  
وامانده به جا غیر غبار فرسی نیست<sup>۱</sup>

### دل سوزی برای نسل نوخاسته

راستی انسان دلش به حال نسل نوخاسته می سوزد. از نسلی که به  
جای این که حلقه توان و گردونه قدرتش در کف با کفایت نور العمل  
باشد، در دست آلوده و ملوث ظلمت جهل و تاریکی و مرتبان جان دار و  
بی جان عاری از مبانی تربیت صحیح است، چه انتظاری می توان داشت؟!  
نیروها و توانها با سرگرمی های غیر مجاز و یا لااقل بدون فایده و  
غیر سودمند به هدر می رود، و به جای این که منشأ اعمال خیر و صالح و  
کارهای نیک و پسندیده باشد به جمع کاهلان و بیکاران، تن پروران و  
عیاشان، می گساران و درد نوشان، دودکشان و درد آوران می پیوندد و یا در  
راه راهزنان کف ربا، مجرمان و غارت گران قوت خود را به کار می گیرد.  
روز به روز به جای تضاعف آمار کمال و تصاعد اعداد جلال، شاهد

۱- گیلان در قلمرو شعر و ادب ۳۶۳. سروده فارغ گیلانی.

از دیاد آمار فحشا و منکرات، قتل و غارت‌ها، تجاوزات و تعدیات،  
بالا رفتن سن ازدواج‌ها و پایین آمدن آمار آن‌ها، و رشد و فزونی بی‌حد و  
مرز آمار جدایی و طلاق و اختلافات و مشکلات هستیم. مسؤول کیست؟  
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.<sup>۱</sup>

همه‌مان مسؤول هستیم. هر کداممان در حدّ خودمان. خوب است  
قبل از این که چاره به طور کلی از دست برود و راه مسدود گردد، فکری  
کنیم، تصمیمی بگیریم، این قدر برای حفظ خودمان تباهی و فساد دگران را  
فراهم نیاوریم، و پیوسته این آیه قرآن را فراروی خود داشته باشیم:

❁ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ❁

همانا پروردگار تو در کمین است.

بگذاریم و بگذریم. بارالها، قوّت و توان همه ما، به خصوص نسل  
جوان و نوحاسته ما را از نور عمل مملوّ و سرشار ساز!

مسألت هفتم

# نور صدق

وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ

هفتمین مسألت ما این است: بارالها زبان مرا از نور صدق و راستی پر ساز. زبان از نور صدق مملو گردد و جای خالی برای غیر صدق و راستی نداشته باشد.

این رساله مجمل و نوشته مختصر جای تفصیل و محل گسترش بحث صدق و راستی ندارد. به مقداری که عزیزان تا حدودی به جایگاه این کمال اخلاقی بهتر واقف شوند، چند حدیث می آوریم.

### جملاتی از امام صدق در حقیقت صدق

در قصارات و کوتاه کلمات مولای صادقان و سید صدیقان، امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

الصِّدْقُ فَضِيلَةٌ، الصِّدْقُ مُرْفَعَةٌ، الصِّدْقُ خَيْرُ الْقَوْلِ، الصِّدْقُ حَيَاةُ  
التَّقْوَى، الصِّدْقُ رُوحُ الْكَلَامِ، الصِّدْقُ لِبَاسُ الدِّينِ، الصِّدْقُ رَأْسُ  
الدِّينِ، الصِّدْقُ يُنْجِيكَ وَإِنْ خِفْتَهُ، الصِّدْقُ جَمَالُ الْإِنْسَانِ وَدَعَامَةُ  
الْإِيمَانِ، إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَهَمَّهُ الصِّدْقُ، ثَمَرَةُ الْعَقْلِ الصِّدْقُ، مَنْ

صَدَقَ نَجَا، الصِّدْقُ مَطَابِقَةُ الْمَنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ.<sup>۱</sup>

صدق و راست‌گویی فضیلت است، بالا برندهٔ انسان و بهترین گفتار و حیات تقوی و خویشتن‌داری است.

صدق و راست‌گویی روح گفتار است و لباس دین و آیین، بلکه رأس آن است.

صدق و راستی هر چند از آن در بیم باشی تو را نجات بخشد و جمال انسان و پایهٔ ایمان است، و چون خداوند بنده‌ای را دوست بدارد راست‌گویی به او الهام نماید.

ثمرهٔ عقل صدق است و هر که راست گوید نجات یابد. صدق مطابقت گفتار با وضع و قانون الهی است.

## روایاتی در راست‌گویی

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ.<sup>۲</sup>

همانا خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث ننموده مگر به صدق حدیث و ادای امانت به نیکوکار و بدرفتار.

سرلوحهٔ همهٔ تعالیم تمامی پیامبران راستی در گفتار و درستی در

۱- فهرست موضوعی غرر الحکم: صدق.

۲- اصول کافی، باب الصدق و اداء الامانة، حدیث ۱.

رفتار بوده؛ دروغ نگویند و در امانت خیانت نکنند.

ابی کهمس گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: عبدالله بن ابی یعفور به شما سلام می‌رساند. حضرت فرمودند: بر تو و بر او سلام باد! هرگاه نزد او رفتی به او سلام برسان و به او بگو که جعفر بن محمد به تو می‌گوید:

أَنْظُرُ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَالزَّامَهُ، فَإِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ.<sup>۱</sup>

بنگر و مراقب باش و توجه کن به آن چه علی علیه السلام به واسطه آن در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید به آن مقامی که رسید، با آن ملازم باش - و به آن عمل کن - همانا علی علیه السلام در سایه صدق حدیث و ادای امانت - راستی در گفتار و درستی در رفتار - به آن مقام والا در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نائل آمده.

و در دیگر حدیثی فرمودند:

لَا تَنْظُرُوا إِلَى طَوْلِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ قَدْ اِعْتَادَهُ، فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لَذَلِكَ، وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صَدَقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ.<sup>۲</sup>

به طول رکوع و سجود شخص ننگرید - و آن را ملاک خوبی او قرار

۱- اصول کافی، باب الصدق و اداء الامانة، حدیث ۵.

۲- همان، حدیث ۱۲.

ندهید - زیرا این امری است که ممکن است به آن عادت نموده، اگر ترک کند به جهت عادت و انسی که داشته، وحشت می‌نماید، ولی به صدق حدیث و راستی گفتار و ادای امانتش توجه داشته باشید - اگر این دو کمال را دارد حکم به کمال او نماید و گرنه سجده‌ها و رکوع‌های طولانی او فریبتان ندهد.

اگر نباشد پی‌آمد راست‌گویی مگر همان چه در این روایت آمده، کافی است. حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا صَدَقَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ، وَ نَفْسُهُ تَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ.<sup>۱</sup>

همانا وقتی بنده راست می‌گوید نخستین کسی که او را تصدیق می‌کند و راستگو می‌شمرد خداوند است، و خودش هم می‌داند که راست می‌گوید.

آری، اگر بهره‌ای برای راستگو نباشد مگر تصدیق پروردگار و همین که خودش می‌داند راست می‌گوید، برای او کافی است. خودش در نزد خودش کیان و منش پیدا می‌کند، خودش از راست‌گویی خودش لذت می‌برد، خودش به خودش آفرین می‌گوید، خودش به خودش احسنت و بارک الله می‌گوید، خودش نزد خودش با شخصیت جلوه می‌کند. از این جهت که جمله دعا راجع به صدق و راستی است سخنی از کذب و دروغ نمی‌آوریم و فقط به نقل این جریان بسنده می‌کنیم.

## دروغ نگفتن زن هرجایی

یکی از محترمین تجّار تهران برای من نقل کرد که در اوایل جوانی شب‌ها برای نماز به مسجد مرحوم سید عزیز الله در بازار تهران می‌رفتم. مرحوم حاج آقا یحیی سجّادی نماز می‌خواند و چند دقیقه‌ای صحبت می‌کرد. جریانی را نقل کرد که بسیار در زندگی من مؤثر افتاد. گفتند:

یک وقتی عده‌ای از سربازان کریم خان زند از جنگی برمی‌گشتند. در محلی فرود آمدند و بساطی فراهم آوردند. همه چیز جمع بود از شب و شاهد و شمع و شهد و شراب و تار و طنبور و موسیقی و غنا و زنان هرجایی. در این میان پیرمردی که رنگ دین و کسوت آیین داشت از دور عبور می‌کرد او را آوردند برای این که به خیال خود عیش‌شان را با اذیت این پیرمرد متدین کامل کنند، او را الزام به شراب و ارتکاب سایر محرمات نمودند. ولی او به هیچ کدام تن در ندارد و می‌گفت: من اهل این حرف‌ها نیستم. سرانجام گفتند: حالا که به هیچ کدام راضی نمی‌شوی پس باید با این زن ... گفت: این جا که نمی‌شود. با آن زن جای خلوتی رفتند دور از چشم آنان. به آن زن گفت: من پیرمرد هستم و ارتکاب این عمل از ناحیه من برای تو لذتی ندارد، برو به آن‌ها بگو انجام شد. آن زن در جواب گفت: من هم رغبتی به تو ندارم و نمی‌خواهم تو آلوده شوی، این حرف‌ها درست. ولی من چه گونه برگردم و به آن‌ها دروغ بگویم؟! کاری انجام نشده بگویم انجام شد؟! <sup>۱</sup>



ای وای!! یک زن هر جایی با این که اهل هر فسق و فجور و گناه و معصیتی هست، این چنین از دروغ پرهیز و احتراز دارد، ولی چه بسا ممکن است من پیوسته در کسوت دین و به اسم دین دروغ بگویم. کارهای بد آن زن بسیار بد، بسیار بد! ولی اهمیت دادنش به ترک دروغ، پسندیده. این جاست که این حدیث در نظر جلوه می‌کند:

مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: آیا شخص با ایمان زنا می‌کند؟ فرمودند: قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ. ممکن است گاهی مرتکب شود. پرسید: آیا مؤمن گرفتار سرقت می‌شود؟ فرمودند: قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ. ممکن است اتفاق افتد. سؤال کرد: یا رسول الله آیا مؤمن دروغ می‌گوید؟ فرمودند: نه، خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ دروغ‌آوری و افترازنی کار بی‌ایمانان است.<sup>۱</sup>

حدیث هیچ‌گاه تجویز آلوده دامن‌ی یا کج دستی نمی‌کند، بلکه در مقام شدت تحذیر از دروغ است، آن سان که در آن جریان هم چه بسا چونان موردی از مُسْتَثْنِیَاتِ کَذِبِ باشد، ولی در هر حال بیان گر نهایت احتراز از این رذیله اخلاقی است.

در این جمله از خداوند مسألت داریم که زبان ما را از نور صدق و روشنی راستی مملوّ سازد. زبان جز به صدق نگردد و لسان جز راستی نیاورد که به راستی آن فرد و جامعه‌ای که به این کمال اخلاقی آراسته هستند، هم خود در راحت و آسایشند و هم آنان که با آنان در تماس و

معاشرت هستند. و متقابلاً فرد و جمعی که فاقد این کمالند و با کذب و دروغ آشنایند هم خودشان و هم بیگانه و آشنایشان در ناراحتی و اضطرابند.

### نجات در راستی است

بدانیم که: النجاةُ فی الصِّدقِ كما أن الهلاكَ فی الكذبِ.

نجات در راست‌گویی است آن‌گونه که هلاکت در دروغ‌آوری است.

و بدانیم اگر راست‌بگوئیم و ضرر کنیم برای ما بهتر است از این که دروغ‌بگوئیم و سود ببریم؛ چون در صورت اول واقعاً بهره برده‌ایم و در صورت دوم راستی زیان کرده‌ایم.

و بدانیم که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

علامةُ الإيمانِ أن تُؤثِرَ الصدقَ حيثُ يضُرُّكَ على الكذبِ حيثُ  
يَنفَعُكَ.<sup>۱</sup>

نشانه‌ی ایمان این است که راستی را بر دروغ ترجیح دهی در هر جا که از راستی ضرر می‌بینی و از دروغ نفع می‌بری.

### اشعاری در راست‌گویی

و حکیم خطه‌ی ما چه زیبا سروده است:

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۸.

همه راستی کن که از راستی	نیاید به کار اندرون کاستی
چو با راستی باشی و مردمی	نبینی جز از خوبی و خرمی
رخ مردم را تیره دارد دروغ	بلندیش هرگز نگیرد فروغ
اگر خواهی از هر دو سر آبروی	همه راستی کن همه راست گوی <sup>۱</sup>
ز نهار مگو سخن به جز راست	هر چند تو را در آن ضررهاست <sup>۲</sup>
راستی موجب رضای خداست	کس ندیدم که گم شد از ره راست <sup>۳</sup>
جز راست مگوی گاه و بیگاه	تا حاجت نایدت به سوگند
گنده است دروغ از آن حذر کن	تا پاک شود دهانت از گند <sup>۴</sup>

۱- لغت نامه: راستی، شاهنامه.

۲- برگ‌های زرین ادب فارس ۳۶۵ سروده ایرج.

۳- کلیات سعدی ۹۲ گلستان.

۴- دیوان ناصر خسرو ۲۳.

مسألت هشتم

# نور بصائر

وَدِينِي نَوْرَ الْبَصَائِرِ  
مِنْ عِنْدِكَ

هشتمین مسألت ما از حق تعالی در این مبارک دعا این است: بارالها  
دین مرا از نور بصیرت‌هایی که از ناحیه خودتوست پرسیاز، آن‌گونه که در  
محدوده دین من جایی باقی نماند که در آن جانور بصائر تو نیامده باشد تا  
غیر از بصائر من عندک بخواهد در آن جا جلوه‌ای کند و خودی نشان دهد.  
دین چیست؟ بصائر چیست؟ بصائر من عندک کدام؟ و امتلاء دین از  
نور بصائر من عندک چه مسألتی است؟

## معنای دین

دین را در لغت چنین معنی کرده‌اند:

دین به معنای طاعت و جزاست و برای مجموعه شریعت استعاره  
می‌آید و همانند ملت است (در زبان عرب) با این تفاوت که وقتی از  
مجموعه دستورات شریعت تعبیر به دین می‌شود که در آن، عنوان

اطاعت و انقیاد مورد نظر باشد.<sup>۱</sup>

طریحی موارد استعمال این کلمه را در آیات شریفه قرآن به اعتبار معانی مختلف آن آورده است. وی گوید:

الدِّينُ هُوَ وَضْعُ إِلَهِيٍّ لِأُولَى الْأَلْبَابِ يَتَاوَلُ الْأُصُولَ وَالْفُرُوعَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

دین قانونی است که حق تعالی برای صاحبان لب و خرد وضع نموده و شامل تمامی اصول و فروع می‌شود، و خداوند متعال فرموده است: همانا دین در نزد خداوند فقط اسلام است.

و دین به معنی اطاعت نیز می‌آید؛ چونان ﴿و لَه الدِّينَ وَاصْبَاءً﴾ برای خدا و خاص او فرمان برداری و اطاعت لازم است. و به معنی جزا نیز می‌آید؛ همانند ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، مالک روز جزا. و به معنای حکم نیز آمده؛ چون ﴿لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ شما را در حکم خدا نسبت به زن و مرد زناکار رأفت نگیرد.<sup>۲</sup>

خوب است بدانیم زمخشری در اساس البلاغه در کلمه دین این حدیث را آورده است:

دَايِنْتُهُ: حَاكِمْتُهُ، وَكَانَ عَلِيُّ دِيَّانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا، أَي قَاضِيهَا.<sup>۳</sup>  
مداینه - مصدر باب مفاعله - به معنی حکم کردن و قضاوت کردن است، و علی عليه السلام دیان این امت بود بعد از پیامبرشان، یعنی قاضی و

۱- المفردات فی غریب القرآن ۱۷۵. ۲- مجمع البحرین: دین.

۳- اساس البلاغه: دین.

حاکم آنان بود.

و در مجموع این معانی برای دین در لغت آمده است:

طاعت، ورع، اسم برای همه آن چه خداوند به وسیله آن عبادت می شود، ملت و مذهب، سیره و روش، عادت، حال، شأن، اکراه، قهر و غلبه، خضوع و انقیاد.<sup>۱</sup>

حُبیبش تفلّیسی سخن جامعی از پیشینیان آورده که هفت معنی برای دین در آیات شریفه قرآن با ذکر شواهدی برشمرده که اجمالش را می آوریم:

بدان که دین در قرآن بر هفت وجه باشد:

وجه نخستین دین به معنی توحید، چنان که خدای ... در سوره العنکبوت ۶۵ گفت: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ یعنی له التوحید ...

و وجه دوم دین به معنی داوری کردن بود، چنان که در سوره النور ۲ گفت: ﴿... لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ یعنی فی حکم الله الذی حکم علی الزانی.

و وجه سیم دین به معنای فرمان برداری بود، چنان که در سوره التوبه ۲۹ گفت: ﴿وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ﴾ یعنی و لا یطیعون طاعة الحق.

و وجه چهارم دین به معنی پاداش بود، چنان که در سوره الشعراء ۸۲ گفت: ﴿وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ...﴾ یعنی یوم الجزاء.

و وجه پنجم دین به معنی شمار بود، چنان که در سوره التوبه ۳۶ گفت: ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ﴾ یعنی ذلك الحساب القيم ....

و وجه ششم دین به معنی خو بود، چنان که در سوره یوسف ۷۶ گفت: ﴿مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾ یعنی فی عادة الملك.

و وجه هفتم دین به معنی کیش بود، چنان که در سوره الصف ۹ گفت: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ ...﴾ یعنی دین الاسلام بعینه، و از این معنی در قرآن بسیار است.<sup>۱</sup>

ظاهراً در عبارت دعا مقصود از دین همان معنای جامعی است که در عبارت طریحی آمده بود: وَضَعُ إِلَهِي لِأُولَى الْأَلْبَابِ. در هر حال در این جمله دعا از خداوند مسألت می نمایم: تویی که جاعل دین هستی، تویی که مُشَرِّع دین هستی، تویی که واضع دین هستی و آن وضع الهی در جمیع اصول و فروع به تو منسوب است، از تو می خواهم، آری، از تو می خواهم، نه از دیگری، از خود تو که خدای دین هستی، مسألت دارم که دینم را از بصائری که از طرف خود توست مملو و پر سازی، و در شهرستان دین و آبادی آیینم جز از تو شهسوار نشانی نباشد.



### بخشی از گفتار صاحب الغدير در اصفهان

خوب است قبل از این که از کلمه دین بگذریم، آن چه از بیانات آیت معظم، مرحوم عبدالحسین احمد الامینی، صاحب کتاب گران سنگ الغدير آموخته ایم، با کاستی و فزونی که لازمه تبدیل گفتار به نوشتار است، بیاوریم. آن بزرگ مرد با همان شور و حرارتی که خاص سرمستان باده مهر مولی است، نزدیک به پنجاه سال قبل در مشهد و اصفهان می گفت:

آیه ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾ نکته عجبی دارد. از این آیه استفاده می شود دین امروز مورد لحاظ و عنایت است. یعنی دین روز هیجدهم ماه ذی الحجه سال دهم هجرت، الیوم. امروز، نه دیروز. دیروز که نماز و روزه و حج و جهاد و سایر احکام و دستورات را آوردیم نه. آن ها همه سر جای خودش محفوظ، ولی امروز من دین شما را تمام کردم کامل کردم. همه آن ها مقدمه امروز بود. آن جهادها آن دعواها همه و همه، مقدمه امروز بود. امروز تمام قرآن را آوردم، امروز مبعوث شدم، امروز خدا را شناساندم، امروز شما را به بهشت خواندم، امروز من خدا نعمت دادم، امروز منت نهادم. تمام دیروزی ها مقدمه یک نعمت بود: ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾ امروز نعمت ها نعمت شد و ﴿ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ﴾ امروز دین شما را پسندیدم و ﴿ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴾ جان مطلب این جاست. همه احکام را آورده، همه دستورات را داده، همه فروع و اصول را گفته: نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج بروید، زکات بدهید. این ها همه اسلام است. مگر خدا راضی نبوده؟! مگر روزی که پیغمبر ﷺ نماز

آورد، اسلام آن روز اسلامِ مرضیِ خدا نبود؟! روزی که جهاد کرد خدا از اسلام راضی نبود؟! معلوم می‌شود همه مقدمه این مطلب بوده. این رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دیناً یک مطلب اصلی و اصولی را بیان می‌کند: همه احکام و دستورات سر جای خودش درست، ولی آن چه من راضی شدم و پسندیدم این اسلام است، این اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم. روزش معین، تاریخش معین. میان صد و بیست هزار نفر اعلام کرد: هر اسلامی که ولایت ندارد، دین خدا نیست. توجهتان پیش من خیلی خوب باشد.

### اسلام خدا پسند، اسلام روز غدیر است

خدا! کدام اسلام را پسندیدی و دوست داری؟ الاسلام را. این اسلام الف و لام دارد. الف و لامش هم الف و لام عهد خارجی است: آن اسلامی که من راضی شدم و به حساب آوردم و روز قیامت اعتبار دارد، اسلامی است که ولایت دارد. اسلامی که ولایت ندارد، من به آن راضی نیستم، به درد من نمی‌خورد. عمر هم که مسلمان کرده، به درد خدا نمی‌خورد. اسلامی که دارند چه طور اسلامی است؟ ولایت دارد؟ ندارد. قلم بگیر. فتح کرده منطبق کن با این آیه قرآن، بین اسلامشان چه طور است؟ اگر ولایت علی علیه السلام را ندارد قلم بگیر، به حساب نیاور. فتوحات هم همین طور. عمری که این قدر فتح کرده، میلیون‌ها مسلمان کرده، مسلمانی که به علی علیه السلام فحش بدهد به چه درد می‌خورد؟

ای اصفهانی! ای شیعه! ای بیچاره! این جور مسلمانی را نمی‌گویند نزد خدا قیمت دارد. در دفتر خدا مسلمان موالی ارزش دارد. مسلمانی که در نمازش بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَدْ أَحَدَ فِي دِينِكَ فَالْعَنَهُ! این مسلمان به درد خدا نمی‌خورد. آیا عمر خدمت کرده؟ خیلی خدمت کرده!!

این مسأله علی عليه السلام و عمر نیست. مسأله خدا و صنم است. مسأله محمد صلى الله عليه وآله و غیر اوست. مسأله خلافت بهانه بود. نزاع با علی عليه السلام نیست، نزاع با خدا و پیغمبر است.

خداوند محمدی صلى الله عليه وآله خلق کرده که از مدرسه او مثل موسی و عیسی و آدم و نوح و ابراهیم بیرون آمده‌اند. این‌ها شاگردان محمدند. از مدرسه او جبرئیل بیرون آمده، از مدرسه علی عليه السلام اسرافیل بیرون آمده، توحید ملائکه از محمد و علی عليهما السلام درست شده.

پیغمبری درست کردند که هیچ بشری قبول ندارد. نبوتی که اگر بر محمد صلى الله عليه وآله فرود نیامده بود بر عمر فرود می‌آمد، بر معاویه نازل می‌شد. این چه نبوتی است؟! خاک بر سر این مسلمانی! عمر این طور مسلمانانی درست کرده. ملا و عالمی که عمر درست کرده چون عبدالله قصیمی می‌گوید: شیعه می‌گویند: زیارت پیغمبر مستحب است. چه طور این حرف را می‌زنند و حال آن که لَمْ تَكُنْ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ فِي رُؤْيَيْهِ أَيْ قِيمَةٍ، و إِنَّمَا كَانَ رُؤْيَيْهِ رُؤْيَا أَحْجَارِ مَكَّةَ، در زمان حیات رسول خدا دیدار او هیچ قیمت و ارزشی نداشت، چونان دیدن سنگ‌های مکه و مدینه بود. این عالم و آیت‌اللهی است که عمر درست کرده. عبدالصمد مغربی می‌گوید: أَيُّهَا الْحَاجُّ، خدا شما

را بخشید مانند بچه‌ای که از مادر متولد می‌شود، لا تُنَجِّسُوا اَبْدَانَكُمْ بِمَسِّ قَبْرِ مُحَمَّدٍ، خودتان را با تماس با قبر محمد ﷺ نجس نکنید. این دینی است که عمر رواج داده. هم او می‌گوید: هر کس بگوید: اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، کافر و مشرک است. عمر این جور اسلامی، این جور دین و آیینی، این جور عالم و ملایی درست کرده. خجالت نمی‌کشی می‌گویی مسلمان درست کرده؟!<sup>۱</sup>

باری، از مطلب دور نرویم. گاهی نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ وَ نَفْسُ الْمَهْمُومِ اقتضای یادمان چنین حقایقی را می‌نماید. خلاصه سخن این است که در قرآن شریف دو آیه است مبین و مکمل یکدیگر. یک آیه می‌گوید:

﴿ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ﴾<sup>۲</sup>

همانا دین در نزد خداوند فقط دین اسلام است.

ممکن است کسی به این آیه تمسک کند و بگوید: پس همه کسانی که داعیه مسلمانی دارند و اسلام را دین خود می‌شناسند، اهل هر فرقه و گروهی باشند، به نص قرآن دین درستی دارند، پس شما چرا ادعا می‌کنید: مذهبنا حق، مذهب ما حق است و آیین ما درست؟! در جواب آنان می‌گوییم: قرآن آیه دیگری هم دارد که این آیه را توضیح می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ

۱- اقتباس از بیانات مرحوم آیت الله امینی در اصفهان، جزوه دست نویس مؤلف.

۲- سوره آل عمران : ۱۹ .

## لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴿ ۱

آن اسلامی که من خدا به عنوان دین راضی شدم و پسندیدم و آن اسلامی که گفته‌ام: دین در نزد من فقط آن دین است، اسلام امروز است، اسلام روز هجدهم ماه ذی الحجة سال دهم هجرت که اعلام رسمی و عمومی وصایت صاحب مقام ولایت مطلقه، امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش علیهم السلام به امر پروردگار به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام گرفت، این اسلام است که من خدا گفته‌ام: ﴿ اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ ﴾ دیگر نگو کجای قرآن نوشته مذهب شیعه بر حق است و فرقه امامیه اهل نجاتند! قرآن را بفهم. بگذریم.

## بصائر در قرآن

سخن در توضیح جمله وَ دینی نَوْرَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ بود که کلمه دینش را تا حدودی توضیح دادیم. کلمه نور را هم که در فقرات سابق بیان نموده‌ایم، باید بینیم بصائر چیست و بصائر من عندک کدام؟ در قرآن شریف پنج نوبت کلمه بصائر آمده است:

۱ - ﴿ هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾

(اعراف: ۲۰۳)

۲ - ﴿ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ

فَعَلَيْهَا ﴾ (انعام: ۱۰۴)

۳ - ﴿ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ ﴾

(اسراء: ۱۰۲)

۴ - ﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ

الْأُولَى بِصَائِرٍ لِلنَّاسِ ﴾ (قصص: ۴۳)

۵ - ﴿ هَذَا بِصَائِرٍ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾

(جاثیه: ۲۰)

می‌بینیم این پنج موردی که بصائر در آیات شریفه قرآن ذکر شده سه نوبت آن مربوط به قرآن کریم است؛ مورد اول و دوم و پنجم. و یکی مربوط به آیات تسعه و حجّت‌های نه گانه‌ای که خداوند به موسای کلیم در برابر فرعونیان عنایت فرمود؛ مورد سوم. و آخرین آن‌ها راجع به تورات که به حضرت موسی علیه السلام داده شده.

## بصائر در لغت

مرحوم طریحی در توضیح بصائر گوید:

مفرد آن بصیره است و آن دلالت و رهنمونی است که به وسیله آن انسان هر شیئی را آن گونه که هست، می‌بیند و درک می‌کند. و آن نوری است در قلب و روشنی در دل. همان طور که بصر نور دیده است، بصیرت نور قلب و روشنی سینه است که به وسیله آن آدمی حقایق اشیاء را درک می‌کند. و آن را بصیرت گفته‌اند چون روشن‌گر و

نمایان کننده حق است.<sup>۱</sup>

و زمخشری این لطیف جمله را آورده است:

عَمَى الْأَبْصَارِ أَهْوَنُ مِنْ عَمَى الْبَصَائِرِ.<sup>۲</sup>

کوری دیدگان آسان تر از عمی و کوری بصیرت‌هاست - کورچشمی  
سهل تر از کوردلی است.

شاید این جمله را زمخشری از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام اقتباس کرده  
باشد که حضرت فرموده‌اند:

فَقَدْ الْبَصَرَ أَهْوَنُ مِنْ فَقْدِ الْبَصِيرَةِ.<sup>۳</sup>

چشم نداری آسان تر از بصیرت نداری است.

در سخنی از امیرالمؤمنین علیه السلام آن چه موجب عمی و کوری بصیرت‌ها  
می شود چنین آمده است:

الْأَمَانِيُّ تَعْمَى أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ.<sup>۴</sup>

آرزوها - آرزوهای دور و دراز - دیدگان بینش‌ها را کور می‌سازد.

در مناجات المطيعين از مناجات خمس عشره زين العابدين علیه السلام  
می‌خوانیم:

۱- مجمع البحرين: بصر.

۲- اساس البلاغة: بصر.

۳- فهرست موضوعی غرر الحكم ۳۴.

۴- بحار الأنوار ۷۸ / ۱۴.

و اقشع عن بصائرنا سحاب الارتياب<sup>۱</sup>.

بارالها از برابر بصائر و چشمان بینش ما ابرهای شک را بزدای.

صاحب روح البیان در مورد بصائر چنین گوید:

همانا خداوند متعال به قلب هر بنده‌ای بصیرتی بخشیده که به وسیله آن، حقایقی را که در عالم غیب به ودیعه نهاده شده و کمالاتی را که برای ارباب قلوب فراهم آمده، مشاهده نماید، آن سان که به او بصر داده تا اعیان عالم شهود را بنگرد و ماکول و ملبوس و منکوح را ببیند. هر کس به بصر بصیرت و دیده بینش به مراتب و مقامات بلند و باقی عالم دگر نظر افکند و کمالات قرب را دیدار نمود و آن نعمت‌هایی را که حق تعالی فراهم آورده و چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر قلبی هم نگذاشته، ملاحظه کرد و در مقام تحصیل آنها برآمد و از این دنیای دنی و سرای پست چشم پوشید و شهوات و زیور و زینت‌های آن را نادیده گرفت، برای خود تحصیل سعادتی نموده و کرامتی به نفسش بخشیده. و هر کس کوری نسبت به آنها نشان داد و دچار عمای بصیرت گردید و توجه و نظرش را به پیرایه‌های دنیا و این چراگاه حیوانی گشود، شقاوت و خسران برای خود فراهم آورده است.<sup>۲</sup>

باری، بصائر بینش‌ها و دانش‌هاست، عقل‌ها و خردهاست، فقه‌ها و

۱- مفاتیح الجنان ۱۲۳؛ بحار الأنوار ۹۴ / ۱۴۷.

۲- روح البیان فی تفسیر القرآن ۳ / ۹۸.



فهم‌هاست، روایت‌ها و درایت‌هاست که در قاموس لغت در معنای آن با این واژه‌ها روبه‌رو می‌شویم:

بصیرت: بینش، بینایی، روشن‌بینی، دانایی، زیرکی، هوشیاری، یقین، حجت روشن، برهان قاطع، فلا. تص (= در اصطلاح فلسفه و تصوف) عبارت است از قوه قلبی که به نور قدس روشن باشد و با آن قوه شخص حقایق و بواطن اشیا را ببیند، همان طور که نفس به وسیله چشم صور و ظاهر اشیا را می‌بیند، حکما قوت بصیرت را عامله نظریه و قوه قدسیه می‌نامند. ج - جمع: بصایر (بصائر) اهل بصیرت، روشن بینان، روشن دلان، بینایان، زیرکان. با بصیرت: با تدبیر، اهل حل و عقد و تدبیر.<sup>۱</sup>

حرف در بصیرت و سخن در بصائر بسیار، و داعیه‌داران بصیرت و آیات بصائر فراوان، و روز به روز هم بیشتر و زیادتر، و اسفار و کتب و نوشتار و گفتار نسبت به آنان رونق بازار. خدا به همه مان بصیرتی بخشد که بصیرت شناس شویم.

## مدعیان بصیرت

آنچه در این جمله دعا بیشتر قابل توجه است این است که بصائر متعلقی دارد که آن متعلق بسیاری از متعلقین بصیرت و مدعیان بصائر را از این گردونه بیرون می‌برد و از این محور خارج می‌سازد، و آن کلمه

۱- فرهنگ فارسی: بصیرت.

«مِنْ عِنْدِكَ» است: دین مرا پر کن از نور بصائری که از ناحیه خودت باشد. بَصَائِرٍ مِنْ عِنْدِكَ، نه مِنْ عِنْدِي، و این دائره بسیار ضیق است و محدوده بسیار کوچک، و هر مدعی را مجال چرخش در این گردونه بینش و بصیرت نیست.

آری، نَوْرَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ. ولی متأسفانه در این زمینه دام بسیار و دام‌دار فراوان و وام‌گیران واژه‌های حقیقی و به کارگیری آن‌ها در مسیر مجازی بی‌شمار، که چه بسا مدعی بصیرت خالی از بصیرت باشد و داعیه‌دار بصائر عاری از بصائر، که اگر بصیرتی داشت ادعایی نداشت.

آری، چه بسا آن که کوس روشن‌دلی می‌زند و خود را روشن‌بین می‌شناسد و جمعی هم عامی و جاهل گرد او را با این عناوین می‌گیرند، ممکن است بویی از بآء بصیرت به مشام جانش نرسیده باشد تا چه رسد به بَصَائِرٍ مِنْ عِنْدِكَ، که دیگر این شکار دام هر صیاد نیست.

هر قلندری، هر درویشی، هر صاحب‌کشکولی، هر دارنده‌مَنْ تَشَائِي، هر داعیه‌دار مرشدی، هر مدعی علوم غریبه‌ای، هر عارف اصطلاحی، هر حکیم نامی، هر صاحب‌نفسی، هر دارنده‌کشف و کرامتی، بل هر قائم‌اللیل و صائم‌النهاری، هر جامع معقول و منقولی، هر آقایی، هر آقاجانی، هر آقا جونی، هر مراد و پیشوایی و هر و هر و هر و هری را که نمی‌شود صاحب بصیرت و دارنده بصائر، آن هم بَصَائِرٍ مِنْ عِنْدِكَ دانست؟! که چه زیبا خواجه شیرازی این حقیقت را در این غزل آورده است:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر کسی که کله کج نهاد و تند نشست<sup>۱</sup>  
کلاه‌داری و آیین سروری داند  
تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن  
که دوست [خواجه] خود روش بنده‌پروری داند  
هزار نکته باریک‌تر ز مو این جاست  
نه هر که سر بتراشد قلندری داند  
غلام همت آن رند عافیت‌سوزم  
که در گداصفتی کیمیا‌گری داند  
مدار نقطه بینش ز خال توست مرا  
که قدر گوهر یک‌دانه جوهری داند  
در آب دیده خود غرقه‌ام بگو چه کنم  
که در محیط نه هر کس شناوری داند<sup>۲</sup>

آری، اگر سایر کمالات با بصیرت من عندیک ضمیمه شد از گل‌ها چه  
گل می‌شود، و گرنه بعضی از آن‌ها فضلی است و برخی فضلی هم نه، بل  
فضلی.

گفتیم: بصائری که در این دعا مسألت داریم، مقید به من عندیک شده  
است، تا هر بصیرتی که منتهی به عند الله نشود، بر فرض بشود نام بصیرت  
بر او نهاد و عنوان بصائر به آن داد، از این گردونه خارج شود و از اعتبار

---

۱- این مصرع به صورت: نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست، و همچنین: نه هر که  
طرف کله برشکست و تند نشست، نیز آمده است.

۲- دیوان حافظ از غزل ۱۲۷.

بیفتد و بصائر ادعائی در این دایره در نیاید.

آدمی چون حبّ ذات دارد و خود را خیلی دوست می‌دارد گاه و بیگاه خودش بر خودش مشتبه می‌شود و بدی‌های خود را خوبی، کسری‌های خود را افزونی، کاستی‌های خویش را اضافی و برتری، زشتی‌های خود را زیبایی و رذائل خود را فضائل می‌بیند. در این راستا قرآن زیبا آیتی دارد، هر چند مجموعه آیاتش جمال خاصی دارد:

﴿ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴾<sup>۱</sup>

بگو آیا خبر دهیم شما را به زیان‌کارترین اشخاص؟ همانان که ضایع و باطل شد سعی و کوشش آنان در این سرا در حالی که می‌پندارند کار خوب می‌آورند؟

آری، چون انسان خودش را دوست دارد گاهی ضلالتش را هدایت، شقاوتش را سعادت، عمی و کوریش را بینایی و بصیرت می‌بیند، و فکر می‌کند راستی صاحب کمال است، راستی صاحب بصیرت است، راستی بینش و بینایی دارد. در حالی که سراپا نقص است، عامی و ذوالعمایه است، نادان و ذوالجهاله است، گمراه و صاحب ضلالت است. خودش جاهل و گمراه و کور و نابینا، جمعی کورتر از خود را دور خود جمع کرده و به دنبال خود می‌کشد و در وادی جهالت و گمراهی متحیر و سرگردانشان باقی می‌گذارد، و چه بسا موجبات فصل‌ها و جدایی‌ها، نقارها و دشمنی‌ها،

هتک حرمت‌ها و ریزش آبروها، بل ریزش خون‌ها را فراهم آورد؛ همان چه آیه شریفه بیان می‌دارد:

﴿ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴾

### بینش‌های ربّانی

بَصَائِرٍ مِنْ عِنْدِكَ بِنَايِ خدایی، بینش ربّانی و بصیرت رحمانی حایز اهمیت است و ارزش و اعتبار دارد، و گرنه هر روز در هر گوشه و کناری کسی به اسم صاحب بصیرت و اهل دل بساطی پهن می‌کند و جمعی هم دور او را می‌گیرند. بعد از مدّتی که تا پایین گردن کلاه سرشان رفت و همه چیزشان را از دست دادند، تازه می‌فهمند که چه کلاهی سرشان رفته و متوجّه می‌شوند که نه خود صاحب بصیرت بودند و نه او کیمیای بَصَائِرٍ مِنْ عِنْدِكَ را دارا بود، بلکه کوری عصا کش کور دگر شده بود.

ای کاش از چنین وقایع و روی دادهایی خودشان و دیگران عبرت بگیرند و تنبّه و توجّه پیدا کنند. باز فردا سراغ دیگری را می‌گیرند و فکر می‌کنند این دفعه دیگر اصلی‌اش را پیدا کرده‌اند و باز سنگ او را به سینه می‌زنند و دیگران را تشویق و تحریص به او می‌نمایند: یک جلسه بیا آقا را ببین!! و قِسْ عَلَيْهَا فَعَلَلَّ وَ تَفَعَّلَلَّ.

آری، اگر دینمان مالا مال از بَصَائِرٍ مِنْ عِنْدِكَ شد دیگر جای خالی باقی نمی‌ماند تا دنبال کسی راه بیفتیم. ما بصیرت و بینش دینمان را از منابع صحیح و سرچشمه زلال گرفته‌ایم، جای خالی نداریم تا به این و آن مدّعی مراجعه کنیم.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز      کان سوخته را جان شد و آواز نیامد  
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند      کان را که خبر شد خبری باز نیامد<sup>۱</sup>

باری، وقتی نور بَصَائِرٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بر گردونهٔ دین کسی تابید و محور  
آیین و مرام او بینش‌های خدایی شد می‌فهمد که در عصر غیبت از  
محکّمات کتاب و سنّت و مستقلّات عقلیه باید عقاید حقّه را بگیرد و با  
رهنمون عقل و شرع، متجمل به جمال کمالات اخلاقی گردد.

در احکام و دستورات از فقهای عدول و عدول فقها - نه هر مدعی فقه  
و پیشوایی و داعیه‌دار پاکی و آگاهی - که راویان صاحب بصیرت روایات  
و آگاهان با درایت احادیث و فرموده‌های اولی البصائر هستند، پیروی کند  
و ظرف دلش را سرباز و سربالا، نه سر پوشیده و وارونه، در برابر اشراق  
آن مُشرقان با بصیرت معصوم بگذارد.

اشراق تام ازل اطلاق دام دول      فالله عزوجل ما هیکل بشریم  
بر یاد جلوهٔ شاه والی ولیّ اله      پیوسته چشم به راه همواره دل‌نگریم  
ختم ولایت کل دلبند ختم رسل      کش بر امید نزل کهنتر گدای دریم<sup>۲</sup>

وقتی چنین کرد آن مُشرقان اشراق تام ازل به آن مقداری که مصلحت  
ببینند و لایق و شایسته بشناسند، سینهٔ او را سینا و قلب او را قلب و دل او  
را روشن می‌کنند.

۲- لثالی مکنون، دیوان ادیب نیشابوری ۷۱.

۱- کلیات سعدی ۴۲.

رعایت مجموعه این امور که رهنمونی نور البصائر من عندک است، موجب می شود، پیوسته بصیرتش بیشتر، بینشش زیادتر و معرفتش فزون تر گردد تا بدان جا رسد که به راستی در خشت خام ببیند آن چه دگران در آینه توان دیدنش را ندارند، و چونان شود که طوطی خوش الحان هند، فیضی در این چکامه نغزش آورده است:

دوربینان که ز کونین نظر برگیرند

کحل توفیق به اکسیر برابر گیرند

تا به کی دل به پری خانه ایام نهی

همچو اطفال که الواح مصور گیرند

نه فلک گر به تو سازند مبر دست هوس

پیرزالان عجزند که شوهر گیرند

آگه از دور فلک باش که روشن خردان

سبق غیب از این شکل مدور گیرند

طعنه بر مردم کاسب مزنی ای گوشه نشین

کز تکاپوی قضا رزق مقدر گیرند

خواب مرگ است بر آنان که در مهد فراغ

سر و تن را به هوس بالش و بستر گیرند

دعوی نور صفایت شود آن دم روشن

کز سیه نامه اعمال تو محضر گیرند

تا به کی چنگ فروبرده به دنیا باشی

شاهبازان نه چنین صید محقر گیرند

بر دل و دیده خود حکم روان کن که تو را  
 مَلِکِ باختر و خسرو خاور گیرند  
 هیچ کس را منگر خوار به هنگامه دهر  
 تا تو را در صف عزت سر و سرور گیرند  
 گر دمی نفس به فرمان تو گردد آن به  
 که تو را خود همه فرمانده کشور گیرند  
 سفله گر کبر نماید نه معظم خوانند  
 خس که بر آب بگردد نه شناور گیرند  
 حد نگه‌دار که اورنگ‌نشینان نیاز  
 می‌توانند که از فرق مه افسر گیرند<sup>۱</sup>

### ارباب بصائر عند الله

آری، برای تحصیل چنین نور البصائرِ مِنْ عِنْدِكَ باید در خانه آن  
 کلمه النور را کوبید و دست التجا به دامن وصی و آل و عترت او سایید،  
 وگرنه معلوم نیست با همه دقت‌ها و باریک‌اندیشی‌ها بتوانیم سالم از این  
 وادی بگذریم.

این حقیقت در حدیث مفصّلی که مرحوم خزّاز قمی - از بزرگان ما  
 در سده چهارم هجری - از حضرت صادق علیه السلام آورده، به صراحت بیان شده  
 است که انسان پس از طی مقدمات بصیرت و معرفت و رسیدن به مدارج  
 کمال، وضعش این چنین است:



إِمَّا أَنْ يَسْفَلَ وَإِمَّا أَنْ يَرْفَعَ وَأَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْفَلُ وَلَا يَرْفَعُ، إِذَا لَمْ يَرْعَ حَقَّ اللَّهِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ.

یا پایین می آید و سقوط می کند و یا بالا می رود و اوج می گیرد، و بیشترین آنان کسانی هستند که پایین آمده، سقوط می کنند و نمی توانند بالا روند و اوج بگیرند، [به پستی می گرایند] اگر حق خدا را رعایت ننموده و به آن چه حق تعالی امر نموده عمل ننمایند... فَلَا يَغْرَتُكَ صَلَاتُهُمْ وَصِيَامُهُمْ وَرِوَايَاتُهُمْ وَعُلُومُهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ. گول نماز و روزه و روایات و علوم آنان را نخور که حمارانی وحشی هستند.

سپس به یونس که راوی حدیث است، فرمودند: یا یونس، إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

یونس هرگاه علم صحیح - بصیرت و معرفت درست - خواستی در نزد ما اهل بیت یافت می شود.<sup>۱</sup>

خوب است در این راستا باز به هند رویم و از فیض فیضی ببریم و در کنار قصیده «نشیند» او دمی بنشینیم:

حریفی که با خویش یک دم نشیند

تواند که با خویش محرم نشیند

در این باغ با آن سبک روح بنشین

که چون سبزه خیزد چو شبنم نشیند

هوس می‌کند در دلت چیره دستی

چرا دیو بر مسند جم نشیند؟!

تو را روح با نفس آن گونه بستند

که زالی به پهلوی رستم نشیند

بتان هوس دم زنند از خدایی

در آن دل که دینار و درهم نشیند

خمش باش اگر گوهر راز خواهی

که غواص لبسته در یم نشیند

کسی را که باشد غنای معانی

نشاید که در فقر درهم نشیند

مجو نشأت علم از خود پرستی

که بدمست دانش چو بلعم نشیند

از او لوح تعلیم جو کز تمکن

به صد جلوه نطق ابکم نشیند

شهنشاه دین آن که طغرای نامش

به دیباجة علم اقدم نشیند

امام الوری حجة العلم و الدین

که با حجّتش خصم ملزم نشیند

وصی نبی آن که در صلب فطرت

به شاه اولوالعزم توأم نشیند

امامی که روز وفات پیمبر  
خلافت گذارد به ماتم نشیند  
زهی نقش پایی که بر کتف احمد  
ز مهر نبوت مقدم نشیند  
به صدر حریم قبول معانی  
ولایش به ایمان فراهم نشیند  
نشستند احباب انگشت بر لب  
که ناکس به صدر معظم نشیند  
کجا رتبه کعبه یابد سفیهی  
که فردا به قعر جهنم نشیند؟!  
خوشا ساحت اهل دلها که در وی  
نهال ولای تو محکم نشیند  
برو منفتح گردد ابواب رحمت  
که با حب اطهار منضم نشیند  
به یمن ولای تو پیوسته «فیضی»  
معظم خرامد مکرم نشیند!

آری، رسیدن به نُورِ البصائرِ مِنْ عِنْدِكَ و پرشدن سینه و دل از این نور جز با التجاء و اعتصام و توسل و انقطاع به جمعی که بی‌واسطه صاحبان بصائر من عند اللّهند و فارغ التحصیلان بینش و دانش از دانشگاه خدایند، میسر نیست. آنان محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام؛ همانان که در آخرین جمله این فراز دعا نور موالاتشان را مسألت می‌داریم:

وَ مَوَدَّتِي نَوْرَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام

مسألت نهم

# نور ضياء

و بصرى نور الضياء

نهمین مسألت ما در این دعا این است: بارالها بصر و دیده مرا از نور ضیاء پرکن.

ترجمه و توضیح این جمله با همهٔ سادگی که دارد، مشکل به نظر می‌رسد. به خصوص که مشابه و نظیری برای آن در ادعیه و زیارات با این خصوصیات نیافته‌ایم.

این تعبیر تا آن جا که پی گرفته‌ایم در دعای بعد از زیارت آل یس هم در این نقل مختصر و هم در زیارت ندبهٔ مفصل آمده‌است، و چون مشابهی ندارد و سخنی هم از بزرگان در توضیحش ندیده‌ایم بیانش مشکل و توضیحش سخت به نظر می‌رسد. لذا آن چه می‌گوییم و رقم می‌زنیم به صورت احتمال است و امید است راه‌گشای ارباب بصر و صاحبان بصیرت باشد.

### معنای این جمله

از این که این جمله بعد از جملهٔ وَ دینی نورَ البصائرِ مِنْ عِنْدِكَ قرار گرفته، معلوم می‌شود مقصود از بصر در این جمله همانی است که در مقابل

بصیرت است و همان است که در لغت آن را به حَاسَّةِ النَّظَرِ،<sup>۱</sup> حَسَّ بِنَايِي معنی کرده‌اند.

خداوندا، بصر و حَسَّ بِنَايِي مرا از نور ضیاء پر کن و مملو ساز.  
نور ضیاء چیست که مسألت داریم خداوند بصر ما را از آن پر سازد؟  
در بسیاری از ادعیه، از جمله در تعقیبات نماز صبح و مغرب، جمله:  
وَاجْعَلِ النُّورَ فِي بَصْرِي<sup>۲</sup> آمده است که معنایش روشن است؛ از خدا  
مسألت داریم در دیده ما نور بدارد و روشنی چشمان از بین نرود. تا  
هستیم چشمی بینا داشته باشیم، جلوی پایمان را ببینیم و نیازی به این که  
کسی دستمان را بگیرد، نداشته باشیم.

ولی در این جا صحبت این نیست که حَسَّ بِنَايِي مرا از نور پر کن،  
بلکه سخن از نور الضیاء است؛ بصر مرا از نور الضیاء مملو بدار. نور الضیاء  
چیست؟ و مقصود از این تعبیر چیست؟ و اضافه نور به ضیاء چه اضافه‌ای  
است؟

در مجموع مدارک دینی و بازمانده‌های روایی و حدیثی، یک مورد  
یافت شده که در آن نور به ضیاء اضافه شده است آن هم با دو فرق با این  
جا. یکی بدون الف و لام بودن ضیاء بر خلاف این جا که با الف و لام  
است. و دیگر اضافه ضیاء پس از این که مضاف الیه نور قرار گرفته، به  
کلمه قدرت.

### خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه السلام

عبارت در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه خلقت و انتقال نور

۲- مفاتیح الجنان ۲۰ تعقیبات نماز صبح.

۱- المنجد: بصر.

نبوت و امامت آمده که از شاهکارهای خطب و حاوی معارف بس بلند است و مسعودی هذلی آن را در کتاب پربار اثبات الوصیّه، حدود هزار و صد سال قبل آورده و مرحوم مجلسی هم در امامت بحار الانوار نقل نموده، که شایسته است ارباب روایت و صاحبان درایت با بینش و درایت به آن مراجعه داشته باشند. جمله‌ای از آن خطبه چنین است:

سبحانک، ائی عینِ تقومُ نصبَ بهاءِ نورک و ترقیٰ اِلی نورِ ضیاءِ  
قدرتک، و ائی فهمِ یفهمُ ما دونَ ذلک الا ابصارَ [بصائر] کشفَت  
عنها الاغطیة و هتکت عنها الحُجُبَ العمیةَ فرقت ارواحها اِلی  
أطرافِ أجنحةِ الأرواحِ فناجوک فی أركانک و ألحوا [و لَجوا] بین  
انوارِ بهائک و نظروا مِن مُرتقی التُربةِ اِلی مُستوی کبریائک  
فسمّاهم أهلُ الملکوتِ زوّاراً و دعاهم أهلُ الجبروتِ عُمّاراً...<sup>۱</sup>

بارالها، منزهی تو، کدام دیده است که در برابر بهاء نور تو قرار گیرد و به نور ضیاء قدرت تو ترقی جوید و بالا آید؟! و کدام فهم است که پایین‌تر از آن مقام را بفهمد مگر ابصار و بصائری که پرده‌ها را از آن‌ها برگرفته‌ای و پوشش‌های کوری را از آن‌ها برداشته‌ای و ارواح آنان تا کناره‌های بال‌های ارواح بالا آمده، در ارکان تو با تو مناجات نموده‌اند و در میان انوار بهاء تو به الحاح نشسته‌اند [فرو رفته‌اند] و از بلندای خاک به بلندای کبریایی تو نظر افکنده‌اند. ملکوتیان آنان را زوّار - زیارت‌گران تو - و جبروتیان آنان را عُمّار - آبادگران دین و طریق تو - خوانده‌اند.



ترجمه تحت اللفظی بود که از این فراز خطبه آوردیم، و همان به که نمی‌آوردیم؛ چون آن چنان بالا و بالاست که توان آوردن ترجمه ظاهری‌اش را هم نداریم و همان به که در همان بلندای کلمات خود خطبه آن را باقی بداریم. هر چه هست توصیف خود گوینده این کلمات و پسر عم و فرزندان معصوم اوست.

در هر حال در این جا نور به ضیاء قدرت اضافه شده است و در دعای مورد شرح ما هم نور به الضیاء اضافه گردیده. اضافه چه اضافه‌ای است؟ آیا اضافه بیاتیه است؟ چونان خاتم فضیه، انگشتی که از جنس نقره است. این جا هم نوری که از جنس ضیاء است. در فرق نور و ضیاء گفته‌اند:

ضوء آن روشنی است که ذاتی شیء است؛ چونان نور خورشید. و نور آن نور و روشنی است که برای شیئی از غیر آن حاصل می‌شود؛ چونان قمر و ماه. و قول خدای تعالی: ﴿جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾ را بر این معنی حمل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

نتیجه این می‌شود: بارالها بصر و دیده مرا از نوری که ضیاء است و روشنی‌اش ذاتی اوست، پر کن و مملو ساز؛ زیرا وقتی نور نور ضیاء شد باقی می‌ماند و از بین نمی‌رود.

### جمله‌ای از مناجات ماه شعبان

در هر حال جمله نیاز به کند و کاو بیشتر و تأمل و دقت زیاده‌تر از

سوی ارباب معرفت دارد. با توجه به این جمله مناجات شعباتیّه به سراغ جمله بعد برویم:

وَ أَنْرَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ  
حُجَبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرُ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ  
قُدْسِكَ...<sup>۱</sup>

بارالها، دیدگان دل ما را به ضیاء نظرش به سوی خودت منور بدار تا  
دیدگان دلها حجابهای نور را بدرد و به معدن عظمت واصل گردد  
و ارواح ما به بلندای پاکی بی نهایت بیاویزد (دست یازد)

از این جمله استفاده می شود نورانیت ابصار قلوب و روشنی دیدگان  
دل در سایه فروغی است که از نظر به جمال و جلال حق و عزّت و عظمت  
او فراهم می آید. چه بسا بتوانیم با توجه به این جمله بگوییم: مقصود از  
جمله وَ بَصْرِي نَوْرَ الضِّيَاءِ این باشد: بارالها، دیده مرا از نور ضیاء پر کن،  
چشم سر من چشم سرّ شود و دیده ظاهر بین من هم باطن نگر گردد. نور  
ضیاء، روشنی معرفت و شناختی که از نظر به عظمت تو یافت می شود،  
چشم مرا پر کند و جای خالی در دیده من باقی نماند. آری، دیده ای که از  
نور ضیاء پر شد، چنین می شود:

هر چه خواهد آن مسبب آورد

قدرت مطلق سببها برود

۱- اقبال الاعمال ۳ / ۲۹۹؛ مفاتیح الجنان ۱۵۹ اعمال مشترک ماه شعبان.

این سبب‌ها بر نظرها پرده‌هاست  
که نه هر دیدار صنعش را سزااست  
دیده‌ای باید سبب سوراخ کن  
تا حجب را برکنند از بیخ و بن  
تا مسبب بیند اندر لامکان  
هرزه بیند جهد و اسباب دکان<sup>۱</sup>

### راه تحصیل این کمال

آری، برای تحصیل این کمالات باید دست دل به گیسوی دوست یازید  
و پای طلب در مسیر دلدار نهاد و از آن کلمه نورک، حضرت خاتم الانبیاء  
و عترت و اهل بیت او، به خصوص از آن صاحب الضیاء و النور،<sup>۲</sup> حضرت  
خاتم الاوصیاء استمداد نمود تا عنایتی کنند و بصر را نور ضیائی بخشند، که  
دیگر اگر بصر نور ضیاء گرفت دیگر می‌شود، و صاحب چنین بصری  
صاحب بصیرت حقیقی می‌گردد و خاک را بایک نظر کیمیا می‌کند که  
سهل است، مس وجود را هم طلا می‌سازد؛ چونان فضة آنان.

«مفتقرا» متاب رو از در او به هیچ سو

زان که مس وجود را فضة او طلا کند<sup>۳</sup>

۲- بحار الأنوار ۱۰۲ / ۸۴

۱- مثنوی ۴۱ دفتر پنجم.

۳- دیوان مفتقر ۱۲۰.

مسألت دهم

# نور حکمت

و سَمِعِي نَوْرَ الْحِكْمَةِ

دهمین مسألت ما در این دعا این است: بارالها حسّ سامعه ما را از نور حکمت پر ساز و جای خالی برای شنیدن غیر آن باقی مگذار. سمع حسّ شنوایی است و نور حکمت که به سمع نسبت داده شده، می تواند بیان گر این حقیقت لطیف و دقیق باشد که نور اختصاص به حاسّه بصر و حسّ بینایی ندارد، بلکه غیر مُبصرات هم می توانند نورانی باشند و روشن، و یا به عکس ظلمانی باشند و تاریک.

### نور و ظلمت در همه چیز

به طور کلی همه چیز می تواند توصیف به نور و روشنی و ظلمت و تاریکی گردد. گاهی ممکن است گفتار کسی نورانی باشد و یا سخنان کسی ظلمانی، به طوری که انسان در موقع شنیدن گفتار کسی احساس نورانیت و روشنی دل می کند، و متقابلاً هنگام استماع سخنانی احساس ظلمت و تاریکی می نماید.

این حقیقتی است يُدرک و لا یُوصَف که همه چیز موصوف به نور و

ظلمت می‌گردد، و چه بسا برای نوع ما در نوع امور این امر پیش آمده باشد. گاهی به کوخی می‌رویم، به خانه کوچکی قدم می‌گذاریم، آن چنان احساس نور و روشنی می‌کنیم که قابل توصیف نیست. متقابلاً گاهی به منازل وسیع، باغ‌ها، ویلاها، مساکن و قصرها می‌رویم، آن چنان احساس ظلمت و تاریکی می‌کنیم که گویا خود را در زندان می‌بینیم.

همچنین گاهی سفره کوچک و ساده‌ای را روشن و میز غذا خوری آن چنانی را تاریک می‌یابیم. گفتار ساده‌دل و روشن ضمیری را نورانی و روشن می‌شنویم و سخنان پر طمطراق و نواهای موزون را تاریک و ظلمانی احساس می‌کنیم. این حقیقتی است غیر قابل انکار و امری است وجدانی و مسلم.

در این جمله نور به حکمت تعلق گرفته است. باید دید حکمت چیست که از خداوند می‌خواهیم گوش ما را از نور حکمت پر سازد. آن چه مسلم است این است که این حکمت حکمت اصطلاحی نیست، بلکه مقصود حکمت در اصطلاح قرآن و حدیث و کتاب و سنت است.

## حکمت در قرآن

نگویند: حکمت قرآن و حدیث هم همین حکمت اصطلاحی یونانی و غیر آن است، که ما می‌گوییم: مقصود از این حکمت همان حقیقتی است که به تعبیر قرآن شریف به هر کس داده شد خیر کثیر به او عنایت شده است.

﴿ وَ مِنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ﴾<sup>۱</sup>

و همان گنج پر بهایی است که به جناب لقمان به خصوص مرحمت شده:

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ ﴾

که پی آمدش شکر و سپاس حق بوده:

﴿ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ ﴾<sup>۲</sup>

و همان حقیقتی است که یکی از حکمت‌های اربعه بعثت حضرت ختمی مرتبت بوده است:

﴿ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ  
وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ ﴾<sup>۳</sup>

## معنای حکمت

طریحی گوید:

الحكمة العلم الذي يرفع الانسان عن فعل القبيح، مستعار من  
حكمة اللجام، و هي ما أحاط بحنك الدابة يمنعها الخروج، و  
الحكمة فهم المعاني، و سميت حكمة لأنها مانعة من الجهل، و في

۲- سورة لقمان : ۱۲.

۱- سورة بقره : ۲۶۹.

۳- سورة جمعه : ۲.

الحديث قوله: ﴿ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ ﴾ قال: هي طاعةُ الله و معرفةُ الامام.<sup>۱</sup>

حکمت علمی است که آدمی را از کار قبیح بالا می‌برد و باز می‌دارد، مأخوذ و برگرفته از حَكَمَةُ اللّجَام است که اطراف حنک و دهان مرکب را گرفته و مانع از آن است که مرکب از فرمان راکب خارج شود. و حکمت فهمیدن معانی - و درک حقایق - است و حکمت، حکمت نامیده شده زیرا مانع از جهل است. و در حدیث چنین آمده که مقصود از حکمتی که قرآن می‌گوید به هر کس داده شد خیر کثیر به او ارزانی شده، اطاعت حق تعالی و معرفت و شناخت امام عَلَيْهِ السَّلَام است. و در حدیثی از موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام حکمت در این آیه شریفه به فهم و عقل تفسیر شده است.<sup>۲</sup>

## حکمت در روایات

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمودند:

رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ، اصل حکمت بیم و ترس از حق تعالی است. و فرمودند: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَثُ يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.<sup>۳</sup>

هر کس چهل روز خود را برای خدا خالص بدارد چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جوشش گیرد.

۲- تفسیر شریف لاهیجی ۳ / ۵۷۵.

۱- مجمع البحرین: حکم.

۳- روح البیان فی تفسیر القرآن ۷ / ۸۵.



در قصارات امیرالمؤمنین و کوتاه جملات مولی الموحدین علیه السلام چنین تعبیراتی نسبت به حکمت یافت می شود:

الحكمة تُرشدُ، الحكمةُ عصمةٌ، الحكمةُ روضةُ العقلاءِ و نُزهةُ  
النُّبلاءِ، الحكمةُ شجرةٌ تنبتُ في القلبِ و تثمرُ على اللسانِ، أوَّلُ  
الحكمةِ تركُ اللذاتِ و آخرها مَقْتُ الفانياتِ، ثمرةُ الحكمةِ التنزُّه  
عن الدنيا و الوَلَةُ بِجَنَّةِ المأوى، حدُّ الحكمةِ الاعراضُ عن دارِ  
الفناءِ و التَوَلُّهُ بِدارِ البقاءِ، حرامٌ على كلِّ عقلٍ مَغْلُولٍ بالشهوةِ أن  
يَنْتَفِعَ بالحكمةِ، قَرِنَتْ الحكمةُ بالعصمةِ، كلما قَوِيَتْ الحكمةُ ضَعُفَتْ  
الشهوةُ، مِنْ خَزَائِنِ الغيبِ تَظْهَرُ الحكمةُ، مَنْ عَرَفَ الحكمةَ لَاحَظَتْهُ  
العيونُ بالوقارِ، غِنَى العاقلِ بِحِكمَتِهِ و عِزُّهُ بِقِنَاعَتِهِ.<sup>۱</sup>

آری، حکمتی که به تعلیم امام عصر علیه السلام از حق تعالی مسألت داریم  
که حسن سامعه ما را از آن مملو سازد و گوش ما را از آن پر کند، چونان  
حکمتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در این جملات توصیف نموده:  
حکمتی که رشد می آورد، حکمتی که عصمت و حفاظت می آورد،  
حکمتی که بوستان ارباب عقل و گردشگاه صاحبان بزرگی و عظمت است،  
حکمتی که درختش در دل می روید و ثمره اش بر زبان می نشیند، حکمتی  
که سرآغازش ترک لذت ها و پایانش دشمن گیری فانی ها و  
از بین رفتنی هاست، حکمتی که نتیجه اش تنزه و دوری از دنیا و وله و  
اشتیاق به جنت المأوی است، حکمتی که حدش اعراض از سرای فانی و

۱- فهرست موضوعی غرر الحکم: حکم.

بالیدن به سرای باقی است، حکمتی که بر عقل‌های غُل شده به شهوت بهره‌وری از آن ممنوع است، حکمتی که قرین عصمت است، حکمتی که هر چه قوت گیرد شهوت ضعف پذیرد، حکمتی که از خزائن غیب ظهور و بروز پیدا می‌کند، حکمتی که هر که دارا شد چشم‌ها او را با وقار می‌بینند، حکمتی که مایه غِنی و بی‌نیازی عاقل است آن سان که عزت عاقل در گرو قناعت اوست.

### حکمت در گفتار پیامبران پیشین

آری، حکمتی که در این جمله دعا مسألت داریم، حقیقتی است که در احادیث رسیده از بیان حضرت عیسی علیه السلام چنین توصیف شده است:

إِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ الْمَيِّتَةَ  
بِوَابِلِ الْمَطَرِ.<sup>۱</sup>

همانا خداوند دل‌های مرده را به نور حکمت زنده می‌دارد آن گونه که زمین مرده را به وسیله باران شدید دانه درشت حیات می‌بخشد.

و همچنین از آن پیامبر رسیده که:

بِالتَّوَّاضِعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكْبَرِ.<sup>۲</sup>

با تواضع و فروتنی حکمت آباد می‌گردد نه با تکبر و گردن افرازی.

و در کلمات جناب ادریس نبی نسبت به حکمت چنین آمده:

۲- سعد السعود ۳۹.

۱- بحار الأنوار ۱ / ۱۴۶.

إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ هِيَ الْحِكْمَةُ الْكُبْرَى.<sup>۱</sup>

همانا تقوای خداوند بزرگ‌ترین حکمت است.

و در تورات چنین آمده است:

عَظِمَ الْحِكْمَةَ، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِ أَحَدٍ إِلَّا وَ أَرَدْتُ أَنْ  
أَغْفِرَ لَهُ، فَتَعَلَّمَهَا ثُمَّ اعْمَلْ بِهَا ثُمَّ أَبْذِلْهَا تَنَالُ بِذَلِكَ كَرَامَتِي فِي  
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.<sup>۲</sup>

حکمت را بزرگ شمار؛ زیرا همانا من حکمت را در قلب هیچ کس  
قرار نمی‌دهم جز این که می‌خواهم مغفرتم را شامل حالش گردانم.  
پس حکمت را بیاموز، سپس به آن عمل کن و پس از آن در مقام  
بذل و بخشش به دگران برای تا به کرامت در دو سرا نائل آیی.

و در روایات وارده از ائمه اهل البيت عليهم السلام چنین توصیفات از  
حکمت شده است:

حضرت صادق عليه السلام فرمودند:

مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ.

هر کس زهد در دنیا بورزد خداوند حکمت را در قلبش پایدار بدارد و  
زبانش را به آن گویا سازد و عیوب دنیا و درد و درمانش را به او  
بشناساند و از دنیا سالم او را به دارالسلام ببرد.<sup>۳</sup>

۲- بحار الأنوار / ۱ / ۲۲۰.

۱- سعد السعود ۳۹.

۳- همان ۷۳ / ۴۸.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

الرفقُ رأسُ الحكمة.<sup>۱</sup>

رفق و نرمش اصل حکمت است.

و در سخنی از ابن عباس حکمت به قرآن تفسیر شده است.<sup>۲</sup>  
و در احادیثی حکمت به اطاعت پروردگار، و معرفت امام علیؑ، و به خصوص معرفت امام زمان علیؑ، و اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند آتش برای آنها مقرر داشته، و معرفت و شناخت و تفقه در دین<sup>۳</sup> و ولایت امیرالمؤمنین علیؑ<sup>۴</sup> تبیین شده است.

### چرا به لقمان حکمت دادند؟

در حدیث مفصّلی که مرحوم علی بن ابراهیم قمی از حضرت صادق علیؑ آورده، صفات بسیاری که در جناب لقمان بوده و موجب اعطاء حکمت به او گردیده، آمده است که قسمتی از آن را می‌آوریم:

به خدا سوگند به لقمان حکمت عطا نشد به خاطر حسب و مال و اهل و خویشان، و نه به جهت نیرومندی تن و جمال صورت، بلکه مردی بود که در امر خدا قوی بود و رعایت ورع و آن چه متعلق به حق بود می‌نمود. ساکت بود. بسیار آرام بود. نظری عمیق و فکری طویل داشت. حدید النظر و تیزبین بود. از موجبات عبرت بهره

۱- بحار الأنوار ۷۵ / ۳۵۲.

۲- همان ۹۲ / ۱۰۶.

۳- همان ۲۴ / ۸۶.

۴- همان ۳۶ / ۱۴۴.

می‌گرفت... اهل خنده و شوخی نبود. فرح و خوش حالی نسبت به آن چه از دنیا به او می‌رسید پیدا نمی‌کرد، و حزن و اندوه به خاطر آن چه از دستش می‌رفت نداشت... فراوان با فقیهان و ارباب حکمت می‌نشست، و برای آن چه قاضیان به آن مبتلا هستند تأسف می‌خورد و به دیدهٔ ترحم به ملوک می‌نگریست که چه گونه گول دنیا را خورده و به آن اطمینان پیدا کرده‌اند... پیوسته در مقام آموختن چیزی بود که بتواند او را بر نفسش غلبه بخشد و با هوایش به جهاد بدارد و از شیطان حفظش نماید، درمان دل از تفکر می‌جست و نفسش را با عبرت مداوا می‌کرد... به واسطهٔ این خصال حمیده و کمالات نفسانیه بود که به او حکمت عنایت گردید.<sup>۱</sup>

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

الحكمةُ ضياءُ المعرفةِ و ميراثُ التقوى و ثمرةُ الصدق، و ما أنعمَ اللهُ على عبدٍ من عبادهِ نعمةً أنعمَ و أعظمَ و أرفعَ و أجزلَ و أبهى من الحكمة. قال اللهُ عزَّوجلَّ: ﴿يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۲</sup>

حکمت فروغ معرفت است و میراث تقوی و ثمرةٔ صدق و راستی است، و خداوند بر بنده‌ای از بندگانش نعمتی ارزانی نداشته که جامع‌تر و بزرگ‌تر و برتر و بیشتر و ارزشمندتر از حکمت باشد. خدای

۱- تفسیر القمی ۲ / ۱۶۲؛ بحار الأنوار ۱۳ / ۴۰۹.

۲- بحار الأنوار ۱ / ۲۱۵.

عزوجل فرموده است: عطا می‌کند حکمت را به هر کس که بخواهد و هر کس حکمت به او ارزانی شد هر آینه خیر کثیر به او عنایت شده، و متذکر نمی‌شوند مگر صاحبان لب و مغز.

این سخن حکیمانه را هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ارزش حکمت بشنویم:

كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ يَسْمَعُهَا الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ.<sup>۱</sup>

سخن حکیمانه‌ای که مؤمن بشنود بهتر از عبادت یک سال است.

وقتی پاداش شنیدن یک کلمه حکمت چنین باشد اجر آن سمعی که مملو از نور حکمت است، چیست؟

و سَمِعَى نَوْرَ الْحِكْمَةِ.

### کلام مرحوم مجلسی در حکمت

با نقل کلامی از مرحوم مجلسی راجع به حکمت مطلب را پی می‌گیریم و به پایان نزدیک می‌شویم. وی می‌گوید:

گفته‌اند: حکمت تحقیق علم و ایتقان و احکام عمل است، و بعضی آن را طاعت خداوند و جمعی فقه در دین دانسته‌اند، و ابن دُرَید گفته است: حکمت هر چیزی است که آدمی را به مکرمت و بزرگواری برساند یا از انجام قبیح و زشتی باز دارد، و بعضی آن را تضمین‌کننده

صلاح این سرا و آن سرا دانسته‌اند. همه این تعریف‌ها به یکدیگر نزدیک است و آنچه از ظاهر احادیث و روایات رسیده در مورد حکمت استفاده می‌شود این است که:

إِنَّهَا الْعُلُومُ الْحَقَّةُ النَّافِعَةُ مَعَ الْعَمَلِ بِمُقْتَضَاهَا، وَقَدْ يُطْلَقُ عَلَى

الْعُلُومِ الْفَائِضَةِ مِنْ جَنَابِهِ تَعَالَى عَلَى الْعَبْدِ بَعْدَ الْعَمَلِ بِمَا يَعْلَمُ.

همانا حکمت علوم و آگاهی‌های حق و درست و اطلاعات مفید و سودمند است با عمل به مقتضای آن‌ها. و گاهی حکمت اطلاق می‌شود بر علومی که از ناحیه حق تعالی به بنده‌ای افاضه می‌شود بعد از آنی که به دانسته‌هایش عمل کرده است.<sup>۱</sup>

و بعضی گفته‌اند: از مجموعه اخبار و آثار رسیده استفاده می‌شود که حکمت از طرف خداوند بر قلب بنده افاضه می‌شود مشروط به این که آن بنده کمال توحید و اخلاص و ولایت اولیاء و زهد در دنیا و صمت و جوع - سکوت و گرسنگی - را دارا باشد. پس از افاضه حکمت حقایق را می‌فهمد و در گفتارش مُصاب است و به حق رسیده است. پی‌آمد حکمت افاضی و عنایتی طاعت است و خوف از خداوند و دوری از ارتکاب زشتی‌ها و محرّمات. و چون بنده‌ای کارش را برای خدا خالص گرداند چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جوشش می‌گیرد و هادی و رهنمون خلق می‌گردد.<sup>۲</sup>

## حکمت را از کجا فراگیریم؟

از مجموع آثار رسیده استفاده می‌شود که خداوند حکمت حقیقی و حقیقت حکمت را به خاندان رسالت علیهم‌السلام عنایت فرموده و هر کس طالب حکمت به معنای واقعی است و جویای نور حکمت، باید در خانه آنان را بکوبد؛ زیرا باب حکمت را حق تعالی بر آنان گشوده:

فَتَحَّ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ بِابِ الْحِكْمَةِ.<sup>۱</sup>

و مفاتیح حکمت را در اختیار آنان قرار داده که حضرت باقر علیه‌السلام فرمودند:

نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ.<sup>۲</sup>

باید حکمت را در بیت آنان جستجو کرد و در نزد آنانی پی‌جویی نمود که بیت‌الحکمة راستینند و معدن حکمت و فرموده‌اند:

نَحْنُ ... مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ.<sup>۳</sup>

و ینبوع و سرچشمه حکمتند:

و ینبوع الحکمة.<sup>۴</sup>

و حق تعالی چشمه‌سارهای حکمت را در قلوب شریفشان ساری و

۱- بحار الأنوار / ۱۷ / ۲۵۳.

۲- همان / ۲۶ / ۲۴۵.

۳- همان / ۲۶ / ۲۵۳.

۴- همان / ۱۰۲ / ۲۱.



جاری گردانده و در نفوس زکیه‌شان به ودیعت نهاده:

أودعَ قلوبَهُمَ یَنابِیعَ الحِکْمَةِ.<sup>۱</sup>

و گفتار و کلماتشان را سراسر حکمت قرار داده‌است. پیوسته این جمله رسول خدا ﷺ را به یاد داشته باشیم که فرمودند:

مَنْ أَرَادَ الحِکْمَةَ فَلِیُحِبَّ أَهْلَ بَیْتِی.<sup>۲</sup>

هر کس جوای حکمت است پس اهل بیت مرا دوست بدارد.

امید است حق تعالی در سایه مهر و محبت و وداد و ولایتی که از این خاندان به ما ارزانی داشته، گوشمان را هم از حکمت راستین که حکمت این دودمان است، مملو بدارد. با توضیح این جمله حکیمانه امیرالمؤمنین علیه السلام شرح این جمله دعا را پایان بخشیم. حضرت فرمودند:

### برترین حکمت

أَفْضَلُ الحِکْمَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ وَوُقُوفُهُ عِنْدَ قَدْرِهِ.<sup>۳</sup>

برترین حکمت این است که آدمی خود را بشناسد و در حدّ و مرز خود توقف کند و از قدر خود تجاوز ننماید.

به راستی جمله‌ای است بس بالا و کلامی بسیار والا. چرا چنین نباشد

۲- بحار الأنوار ۲۷ / ۱۱۶.

۱- همان ۱۸۹.

۳- ینابیع الحکمة ۲ / ۱۹۱.

در حالی که از نای حکمت و حلقوم عصمت شرف صدور یافته؛  
خودشناسی و حدنگهداری، که بسیاری از مشکلات ما، اگر نگوییم همه  
آنها، پدیده همین امر است که خود را نمی‌شناسیم و در مرز و حدّ خود  
نمی‌نشینیم و از قدر و موقعیت خود تجاوز می‌کنیم و مشکلات بسیاری  
برای خودمان و دیگران فراهم می‌آوریم.

### حکمت در اشعار

با نقل ابیاتی حکیمانه از نور حکمت به نور موالات برویم.

ای دل و هوش و خرد داده به شیطان رحیم  
روی برتافته از رحمت رحمان رحیم  
حکمت‌آموز و هنرجوی نه تعطیل که مرد  
نه به نامی است تهی بلکه به معنی است حکیم  
سوی فرزند کسی شو که به فرمان خدای  
مادر وحی و رسالت بدو گشت عقیم  
حکمت از حضرت فرزند نبی باید جست  
پاک و پاکیزه ز تعطیل و ز تشبیه چو سیم<sup>۱</sup>

تهی از حکمتی به علت آن      که پری از طعام تا بینی<sup>۲</sup>

۱- دیوان ناصر خسرو ۳۵۶.

۲- کلیات سعدی ۱۱۹.

مسألت يازدهم

# نورموالات

و مَوَدَّتِي نَوْرَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام

آخرین مسألت ما در این بخش از دعا این است که خداوند مودّت و دوستی ما را از نور موالات محمّد و آل محمّد که درود و سلام بر آنان باد، مملوّ سازد و پر نماید.

### معنای مودّت و موالات

مودّت را که مصدر «ودّ، یودّ» است، نوع ارباب لغت به محبّت و دوستی معنی کرده‌اند، و بعضی به محبّت و دوستی بسیار،<sup>۱</sup> و گاهی هم از دوستی خالص تعبیر به مودّت می‌گردد.

بعضی مودّت را به محبّت کثیر و عمیق، و بعضی به محبّت در مجموعه امور خیر معنی نموده‌اند.<sup>۲</sup>

مرحوم فیض میان محبّت و مودّت چنین فرق گذارده:

محبّت در نفس پنهان است و چه بسا ظاهر نگردد، ولی مودّت اظهار محبّت و ابراز آثار آن است از لطف و عطوفت، بنابر این محبّت اعم

۲- لسان العرب: ودّ.

۱- لغت نامه دهخدا: ودّ.

از مودت است.<sup>۱</sup>

راغب اصفهانی در این زمینه چنین سخنی آورده:

وَدَّ ( = مودت ) محبت و دوستی شیء است و تمنی و آرزوی تحقق آن، و در هر یک از دو جزء معنی - محبت و تمنی - هم جداگانه به کار می‌رود.<sup>۲</sup>

موالات که مصدر باب مفاعله است، از «ولی» به معنای صداقت و راستی و نصرت و یاری که میان دو نفر برقرار می‌شود، می‌آید. همچنین بر متابعت و پی‌گیری چیزی نسبت به چیزی دیگر نیز اطلاق می‌شود.<sup>۳</sup> در این جمله دعا چنین مسألت می‌داریم: بارالها، محبت و مودت مرا از نور موالات خاندان رسالت ﷺ مملو گردان، ملاک و محور دوستی من این خاندان باشند.

مسأله محبت و مودت و ولایت و موالات خاندان رسالت و دودمان ولایت از مسائل اسلامی است و امری است که جمله مسلمین بر آن اتفاق دارند. به تعبیر آیت عظیم الشأن، مرحوم عبدالحسین احمد الامینی در این گونه امور: مسأله مسأله اسلامی است نه مذهبی. امری نیست که فقط شیعه بگوید، بلکه همه مسلمانان می‌گویند و آیات شریفه قرآن و روایات متواتر فریقین - خاصه و عامه - بر آن حاکم و گواه.

در این نوشته مجال برای توضیح آن نیست. فقط از این جهت که

۲- المفردات فی غریب القرآن: وَدَّ.

۱- الوافی ۱ / ۲۱.

۳- المنجد: ولی.

مراجعه کنندگان محترم به این اثر را بی بهره نگذارده باشیم، مختصری می آوریم.

مکثّر گفته ایم: چون شرح و توضیحی از بزرگان بر این دعا ندیده ایم آن چه می آوریم به صورت احتمال و فتح باب است.

### معنای اوّل این جمله

ممکن است این جمله را دوگونه معنی کنیم. یکی این که مقصود از موّدت محبّت و دوستی مطلق باشد؛ مسألت داریم دوستی ما از نور موالات این خاندان برگردد و ظرف دل من مالا مال از ولاء و مهر و وداد و دوستی این خاندان شود، به طوری که جای خالی برای محبّت دیگری در آن باقی نماند.

مرد محترم صاحب کمالی که سالیانی است از دنیا رفته، حرف قشنگی می زد. می گفت: من دوست ندارم مرگم به صورت عادی و طبیعی فرارسد. دوست دارم آن قدر از محبّت و ولایت و دوستی و موّدت این خاندان سرشار و لبریز گردم و مملوّ شوم که نتوانم متحمّل شوم یک مرتبه بپگم و بمیرم. وقتی بپرسند: چه شد که فلانی از دنیا رفت؟ بگویند: از شدّت و کثرت محبّت و ولایت خاندان رسالت ﷺ ترکید و پکید.

معنای این جمله این باشد: خدایا پر شوم، سرشار شوم، لبریز شوم از موالاتشان و سرمست گردم از باده محبّت و موّدتشان، که در ابیاتی گفته ایم:

از باده ولای تو مستیم یا علی  
 وز های و هوی غیر تو رستیم یا علی  
 دل در هوا و مهر تو بستیم یا علی  
 از هستی و وجود تو هستیم یا علی  
 ما بردگان روز الستیم یا علی  
 میثاق و عهد با تو بستیم یا علی  
 دل در هوای غیر نبستیم یا علی  
 یک عمر روز و شب همه گفتیم یا علی

آری، مفاد و مفهوم جمله این شود که جای خالی در صندوقچه دل و زوایای قلب و دلمان نسبت به مسأله مودت و محبت باقی نماند تا مهر دیگری در آن جاگیرد. همه وعاء محبت و تمامی ظرف دوستی و مودت من از مهر و ولاء و محبت و موالات این خاندان پر شود. فقط اینان را دوست بدارم و بس، و تمام محور دوستی و مودت من اینان باشند. حتی اگر علاقه به همسر و فرزند و دوست و رفیق و یا سایر افراد و امور دارم، فقط به خاطر اینان باشد به طوری که اگر سایر محبوب‌های من حبیب این محبوبان نبودند، محبوب من هم نبودند؛ همان چه آیه شریفه می‌گوید:

❁ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ  
 وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَائَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ  
 عَشِيرَتَهُمْ.. ❁<sup>۱</sup>

من آن پدری را دوست دارم که محمد و آل محمد علیهم السلام را دوست دارد.

من به آن مادری علاقه مندم که علاقه به محمد و آل محمد علیهم السلام دارد.

آن فرزندی محبوب من است که محبت محمد و آل محمد علیهم السلام را دارد.

آن همسری در دل من جا دارد که مودت محمد و آل محمد علیهم السلام را به دل گرفته است.

آن دوستی را دوست دارم که محمد و آل محمد علیهم السلام را دوست دارد. در میان تمامی این افراد، محبت هر کدامشان سرشارتر و عمیق تر بود جایش در دل من برتر و بالاتر است و محبت و دوستی من نسبت به او بیشتر.

صاحب چند فرزندم. هر کدامشان صاحب کمال، بل کمالاتی در جنبه های مختلف هستند. حتی ممکن است بعضی از آنان در بعضی از صنایع و هنرها و علم و آگاهی ها حرف اول را بزنند. در جمع آنان آن فرزند در درون دل تنگ من و سینه سوزان من حرف اول را می زند که سینه اش مالا مال از محبت محمد و آل محمد علیهم السلام باشد، هر چند در سایر امور کسری و کاستی داشته باشد.

آری، محور و ملاک مودت و دوستی من فقط و فقط موالات محمد و آل محمد علیهم السلام است. چه زیبا پسر عبّاد، صاحب دلباخته شان سروده است:

یا امیرالمؤمنین المرتضیٰ      إن قلبی عندکم قدوقفا



مَنْ وَصَّى الْمَصْطَفَى عِنْدَكُمْ؟ وَ وَصَّى الْمَصْطَفَى مَنْ يُصْطَفَى<sup>۱</sup>

ای امیرالمؤمنین، ای مرتضی علی، همانا دل من در کنار شما ایستاده است. قلب بر مهر شما توقف نموده است.

وصی مصطفی نزد شما کیست؟ وصی مصطفی کسی است که - چون مصطفی - برگزیده شده و مصطفی است.

زمخشری در آیه شریفه سوره مجادله که آوردیم، زیبا سخنی آورده و گوید:

در این آیه شریفه برای مبالغه، امری که محال و ممتنع نیست به صورت محال و ممتنع جلوه داده شده. گویا محال است که مؤمن به خدا و رسول خدا و قیامت، موّدت دشمن خدا و رسول را داشته باشد. مقصود این است که سزاوار و پسندیده نیست. آیه شریفه در مقام مبالغه در نهی و زجر و بازداري از آن است تا مسلمان در دوری از دشمنان تصلّب و استقامت داشته باشد و از خلطه و آمیزش آنان برحذر باشد.<sup>۲</sup>

### معنای دوم این جمله

احتمال دوم این که ممکن است مقصود از موّدت در این جمله دعا خصوص موّدت خاندان رسالت ﷺ باشد که مسألت می‌داریم: بارالها، موّدت و محبّت مرا نسبت به این دودمان مملوّ از موالات و متابعت بدار.

به عبارت دیگر، حالا که لطف حق شامل حال ما شده و موَدّت و محبّتشان را به ما ارزانی داشته‌اند، جزء شیعیان و پیروانشان هم به حساب آییم و در مقام ولاء و پیروی و موالات و تبعیت از آنان بر آییم.

دوست هستیم شیعه شویم. محبّ هستیم پیرو گردیم. اهل موَدّت هستیم اهل موالات شویم. همان حقیقتی که فوق العاده مورد عنایت و توجّه این خاندان بوده، و به راستی دوست داشتند دوستانشان پیروشان باشند، اهل محبّتشان از آنان پیروی نمایند، سر تا قدم دوستانشان الگوی کامل عملی آنان باشند. حتی اگر شرایط هم مقتضی اظهار پیروی از حضراتشان نیست، اعمال و رفتار بیانگر دوستی و ارتباط با آن خاندان باشد.

خوب است عزیزان و مراجعه کنندگان به این آثار به روایاتی که می‌آوریم، با توجّه و دقت بیشتری بنگرند.

### پیام حضرت صادق علیه السلام به دوستان و شیعیان

مرحوم کلینی به سند صحیح از زید شحام نقل نموده که گفت:

حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: به آنان که می‌دانی مرا اطاعت می‌کنند و سخن مرا می‌پذیرند، سلام مرا برسان و به آنان بگو: شما را سفارش و توصیه می‌کنم به تقوای خدا عزوجلّ، و ورع و پاک‌دامنی در دینتان، و اجتهاد و کوشش برای خدا، و راستی در گفتار، و ادای امانت، و طول سجده، و حسن جوار - رعایت حقوق همسایگان - که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این دستورات را آورده است... همانا

وقتی کسی از شما ورع در دین داشت و راست‌گفتار و درست‌کردار بود و ادای امانت نموده، با حسن خلق و اخلاق خوش با مردم رو به رو شد، می‌گویند: این جعفری است. این نسبت مرا شاد و مسرور می‌سازد و از ناحیه او به من سرور و خوش‌حالی می‌رسد و می‌گویند: هذا أدبُ جَعْفَرٍ، این ادب و آداب و این خلق و اخلاق و این روش و منش، ادب و آداب و دستورات جعفر علیه السلام است. و اگر رفتاری غیر از این داشته باشد عیب و عار و ننگ و زشتی کردار او بر من می‌نشیند و می‌گویند: این ادب و روش جعفر است - این بی‌ادبی‌ها و این بداخلاقی‌ها و این رعایت نکردن حقوق‌ها و ترک ورع و تقوی‌ها را به من نسبت می‌دهند.<sup>۱</sup>

### حضرت باقر علیه السلام و اوصاف شیعیان

در دیگر حدیثی حضرت باقر علیه السلام به جناب جابر فرمودند:

جابر، آیا همین کافی است کسی که پیرایه تشیع را به خود گرفته، بگوید: من اهل بیت را دوست دارم؟ به خدا سوگند، شیعه ما نیست مگر کسی که تقوی و اطاعت خدا داشته باشد.

جابر، شیعیان ما در گذشته شناخته نمی‌شدند مگر به تواضع و فروتنی و اظهار خشوع در برابر حق و ادای امانت و کثرت و فزونی ذکر خدا و روزه و نماز و برّ و نیکی به والدین و رعایت حقوق همسایگان و ارباب مسکنت و فقر، و ورشکستگان و بدهکاران و

۱- اصول کافی، باب ما يجب من المعاشرة، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه ۸ / ۳۹۸.

ایتام و راستی در گفتار و تلاوت قرآن و زبان بستن نسبت به مردم جز یادمان خیر و خوبی. آری، آنان در همهٔ امور مورد اعتماد عشیره و قبیلهٔ خود بودند.

پس از بیان مطالبی در این راستا، در قسمت پایانی گفتار، حضرت فرمودند:

مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ، وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ، وَ مَا تُنَالُ وَ لَا يُتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ.<sup>۱</sup>

هر کس مطیع خداست ولی و دوست ماست، و هر کس نسبت به خدا عاصی است عدو و دشمن ماست، و به ولایت ما خاندان جز با عمل و ورع - کار و پاکی - نمی‌توان رسید.

جملات پایانی این حدیث بسیار تکان‌دهنده است و به جاست که با توجه و دقت بیشتری به آن بنگریم و آن را به صورت نوشته‌ای پیوسته فرا روی دیدهٔ دلمان بداریم.

مرحوم مجلسی در بیان این جمله گفته است:

گویا این جملهٔ حضرت باقر علیه السلام پاسخ توهمی است که در این مقام به نظر می‌آید، و آن این که حضراتشان حکم نموده‌اند که شیعیان و دوستانشان داخل آتش نمی‌شوند. امام علیه السلام جواب می‌دهد - آری، آن چه گفته‌ایم صحیح است، ولی بدانید - معصیت کار ولی ما نیست

و ولایت ما جز با عمل و ورع به دست نمی‌آید.<sup>۱</sup>

در هر حال اصل و اساس همین است که این روایات می‌گویند. به عبارت دیگر، مطلب لو خُلِّي و طَبِعَهُ همین است، صرف نظر از مسأله تفضّل حق و شفاعت اولیای حق، ولی در هر حال باید بسیار مراقب بود.

### حدیثی بس تکان دهنده

آخرین حدیث را هم در این راستا بیاوریم.

شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: جمعی از دوستان شما گرد معصیت می‌گردند و می‌گویند: امیدواریم. حضرت در پاسخ فرمودند: كَذِبُوا، لَيْسُوا لَنَا بِمُؤَالٍ، اَوْلِيكَ قَوْمٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمُ الْاَمَانِيّ. دروغ می‌گویند. اینان موالی ما نیستند، بلکه اینان جمعی هستند که آرزوها بر آنان چیره گشته. هر کس به چیزی امیدوار باشد - برای رسیدن به آن - کار می‌کند و قدم برمی‌دارد، و هر کس از چیزی خائف باشد و بیم داشته باشد از آن می‌گریزد.<sup>۲</sup>

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث شریف جامع سخنی دارد که می‌آوریم تا حالت یأس و ناامیدی بر ما غلبه نکند. وی می‌گوید:

احادیث وارده در وسعت عفو پروردگار و فزونی رحمت و وفور مغفرتش جداً بسیار است و فراوان، ولی کسی که امید به رحمت و

۱- مرآة العقول ۸ / ۵۲.

۲- اصول کافی، باب الخوف و الرجاء، حدیث ۶.

مغفرت حق تعالی دارد و متوقع عفو و بخشش است باید با آوردن عمل خالص زمینه این عفو و رحمت را برای خودش فراهم آورد و در لجن زار گناه و معصیت فرو نرود تا استعداد و قابلیت شمول رحمت و لطف حق را نسبت به خودش از بین نبرد. لذا بر حذر باش از این که شیطان تو را گول زند و تو را از عمل باز دارد و به صرف امید و آرزو - خالی از عمل صالح - قناعت کنی. به حال انبیاء و اولیاء بنگر که جدّ و جهدی در طاعات و عبادات داشتند و شب و روز عمرشان صرف عبادت و بندگی حق می شد. آیا آنان به عفو و رحمت حق امیدوار نبودند؟ چرا به خدا قسم، از همه آگاهی شان به سعه رحمت پروردگار بیشتر بود و رجا و امیدشان زیادتر. ولی می دانستند که امید رحمت بدون عمل، غرور محض است و سفاهت صرف. لذا شب و روز عمرشان را در مسیر اطاعت و فرمان برداری و عبادت حق تعالی می گذراندند.<sup>۱</sup>

امید است توجه به این احادیث و این بیانات، قبل از شما گرامی خوانندگان، مایه تنبه و توجه خود نویسنده گردد که به راستی کمیت همه مان در این زمینه لنگ است و لنگ، و کمیت این کمینه لنگ تر و لنگ تر.

بارالها، مودت و دوستی ما را نسبت به این خاندان مملو و سرشار از متابعت و پیروی آنان بدار؛ همان چه در اواخر زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

وَ جَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمْ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ، وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ  
يَقْتَضِ أَثَارَكُمْ وَ يَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ وَ يَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ ...<sup>۱</sup>

از خدا می‌خواهم که مرا از خوبان، بلکه از بهترین موالیان شما بدارد، همانان که تابع و پیروند نسبت به آن چه شما بدان دعوت نموده‌اید. و مسألت دارم که مرا از آنان بدارد که از آثار شما پیروی می‌کند و قدم جای قدم شما می‌گذارد و راه شما را می‌پیماید و به هدایت و رهنمونی شما دودمان راه می‌جوید.

خوب است عزیزان به آن چه در توضیح این جملات در شرح زیارت  
جامعه آورده‌ایم مراجعه نمایند.<sup>۲</sup>

### احتمال سوم در این جمله

تا حال دو احتمال برای این جمله دعا آوردیم. مضاف بر آن دو، ممکن است این جمله معنای سومی داشته باشد. از خدا مسألت دارم مودت و دوستی مرا از نور موالاتشان مملو و سرشار بدارد، یعنی مضاف بر دوستی و مودت و مهر و محبت، معتقد به ولایت کلیه مطلقه الهیه این خاندان نیز باشم و مقام ولایت و موالات و سرپرستی و رهبری و زعامت و حجیت آنان را نسبت به کل وجود و مجموعه هستی باور داشته باشم. مودت و دوستی‌ام دوستی و مودت خشک و خالی، آن گونه که بسیاری از غیر شیعیان و غیر امامیه از سایر فرق اسلامی بل سایر ادیان و

۲- جامعه در حرم صص ۶۲۸ - ۶۳۲.

۱- عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۷۶.

مذاهب دارند، نباشد؛ فقط این خاندان را دوست دارند به هر جهتی از جهات، که فعلاً مجال توضیحش نیست. نه، موَدّت من مملوّ از نور موالات باشد؛ شما را دوست دارم با اعتقاد به آن مقامات و مدارج و کمالات و فضائل که حق تعالی به شما ارزانی داشته. موَدّت من موَدّتی است مستغرق در نور موالات و منور به نور معارف، مناقب و فضایل شما خاندان.

خوب است باز همه عزیزان به آن چه در این راستا در جای جای شرح زیارت جامعه کبیره - جامعه در حرم - آورده ایم مراجعه داشته باشند. باشد که تا حدودی معرفت و شناخت در این زمینه حاصل شود و نمی ازیم و رشحی از آن بی کرانه دریا و نفتهای از آن بی پایان اقیانوس معارف و فضائل این بندگان خاصّ حق در دل همامان بنشیند، ماهم رنگ و بویی از آن گل های سرسبد وجود بگیریم.



مسألت پایانی

# پایان مسألت ها

حَتَّىٰ الْفَاكِ وَ قَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَ مِيثَاقِكَ

در جملات پایانی این فراز دعا عرض می‌کنیم: **حَتَّى الْقَاك ...**، تا آن که به لقاء و دیدار تو نائل آیم در حالی که به عهد و وعده تو وفا نموده‌ام و رحمت تو مرا زیر پوشش خودش قرار دهد ای خدای ولی حمید.

### توضیحی در ادب این جمله

«حَتَّى» حرف غایت است و بیان نهایت. ممکن است غایت و نهایت برای خصوص جمله آخر باشد و ممکن است نهایت و غایت برای همه جملات گذشته.

اگر «حَتَّى» متعلق به جمله آخر باشد بیان‌گر این حقیقت است: بارالها مودت و محبت مرا مالا مال از نور موالات و دوستی این خاندان، یا مملو از متابعت و پیروی این دودمان بدار. و یا مودت و دوستی من همراز با اعتقاد به ولایت مطلقه این خاندان باشد تا تو را دیدار کنم؛ یعنی تا آخر عمر و زندگی، بلکه تا قیامت و حشر، من چنین باشم. چنین نباشد که این حقیقت از من سلب گردد و این سرمایه گران قدر از من گرفته شود و

خدای نخواستہ عاری از گنجینه مهرشان و خالی از گنج ولایتشان از دنیا بروم و یاد در عالم برزخ از من گرفته شود.  
 و اگر «حتی» متعلق به همهٔ جمالات سابق باشد بیانگر این حقیقت است: بارالها مجموعهٔ این کمالات عشره و حقایق ده گانه تا پایان عمر، بلکه تا قیامت از من سلب نگردد. تا وقتی به دیدار تو نائل می‌آیم و به نظرهٔ رحمت می‌رسم این کمالات با من همراه باشد. مقصود از لقاء هم معلوم است لقاء ثواب و عقاب و رحمت و غضب خاص پروردگار در قیامت است.

این دو احتمالی که آوردیم مناسب با دو معنی از سه معنایی است که ابن هشام برای «حتی» ذکر نموده است. او گفته است:

کلمهٔ حتی که داخل بر مضارع منصوب می‌شود، سه معنی دارد. یکی مرادف با «الی» است نظیر: *حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى*، یعنی *إِلَى أَنْ يَرْجِعَ*، تا وقتی که موسی عليه السلام برگردد. و دوم مرادف با «کی» تعلیلیه است، مانند: *وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ*، یعنی *كَي يَرُدُّوكُمْ*، پیوسته با شما می‌جنگند برای این که شما را از دینتان برگردانند. سوم مرادف با *إِلَّا* استثناء...<sup>۱</sup>

معنی اول و دوم این جا مناسب است؛ یعنی این کمالات را به من ارزانی دار *إِلَى أَنْ أَلْقَاكَ*، تا تو را دیدار نمایم. یا این کمالات را به من بده *كَي أَلْقَاكَ*، برای این که به دیدار تو نائل آیم در حالی که وفا به عهد و میثاقت

نموده باشم. شاید این معنی دوم در این جمله مناسب‌تر باشد.  
پس از جمله حَتَّى الْفَاكِ که توضیحش را آوردیم، در دعا می‌خوانیم:  
وَقَدْ وَفَيْتُ بَعْدِكَ وَمِيثَاقِكَ. تو را دیدار کنم در حالی که به عهد و میثاق  
تو وفا نموده‌ام.

### عهد و میثاق چیست؟

مقصود از این عهد و میثاق که در این جا آمده، چیست؟ آیا عهد و  
میثاق عالم گذشته است؟ یعنی چنین نباشم که شیخ بهائی در اشعار  
پربهایش گفته:

تا کی ز علائق جسمانی	در چاه طبیعت تن مانی
در روز الست بلی گفتمی	امروز به بستر لا خفتمی
از موطن اصلی نیاری یاد	پیوسته به لهو و لعب دل شاد
نه اشک روان نه رخ زردی	الله الله تو چه بی دردی
زین خواب گران بردار سری	می‌پرس ز عالم دل خبری <sup>۱</sup>

بر سر آن عهد و پیمان که در عالم ذر و میثاق بسته‌ام باقی باشم و  
ثابت و پابرجا بمانم.

یا این که مقصود عهد و میثاقی که تو بسته‌ای و وعده داده‌ای که هر  
کس تو را با ولای این خاندان دیدار کند، از عذاب در امان است. در  
احادیث بسیاری به این حقیقت تصریح شده است. از جمله:

۱- کلیات شیخ بهائی ۲۷ شیر و شکر.

پیامبر اکرم ﷺ به علی رضی الله عنه فرمودند: جبرئیل به من نسبت به تو خبری داد که چشمم روشن و دلم شاد شد - تا حدیث به این جا می‌رسد که - خداوند متعال فرموده است:

وَإِنِّي آَلَيْتُ بِعَزَّتِي أَنْ لَا أُدْخِلَ النَّارَ أَحَدًا تَوَلَّاهُ وَ سَلَّمَ لَهُ وَ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ.

هرآینه من به عزت خودم سوگند یاد کرده‌ام که داخل آتش نبرم هیچ یک از آنانی که ولایت او را دارند و تسلیم امر او و اوصیاء بعد از او هستند.<sup>۱</sup>

من به این عهد و میثاقی که تو بسته‌ای و سوگند و قسمی که یاد نموده‌ای ثابت و پابرجا باشم؛ یعنی بر ولایت محمد و آل محمد رضی الله عنهم باقی بمانم و از عذاب تو در امان باشم و مشمول رحمت و رضوان تو گردم.

### اعراب فتغشینی

فَتُغَشِّنِي رَحْمَتُكَ، سپس رحمت تو مرا زیر پوشش بگیرد. در این جمله که مرتبط با جمله قبل است، ضبط نسخه‌ها متفاوت است. اکثراً فتغشینی، از غشیان به معنای زیر پوشش قرار گرفتن، خوانده و نوشته‌اند. ولی بعضی چون مرحوم مجلسی در نقل مفصل زیارت آل یس، زیارت ندبه،<sup>۲</sup> و صاحب فوز اکبر<sup>۳</sup> در همین زیارت، فَيَسَعُنِي ضَبْطُ نَمُودَه‌اند. مرحوم مجلسی در همین نقل غیر مفصل فَيَسَعُنِي<sup>۴</sup> آورده است و صاحب

۲- همان ۹۴ / ۴۰.

۱- بحار الأنوار ۲۷ / ۱۱۳.

۴- بحار الأنوار ۹۴ / ۴.

۳- فوز اکبر ۷۹.

تکالیف الانام در نقل مفضل فلتسغنی<sup>۱</sup> ضبط نموده و در سایر نقل‌ها از جمله مفاتیح الجنان مرحوم محدث قمی فتغشینی آمده است. ظاهراً از جهات مختلف همان فتغشینی مناسب‌تر باشد.

در اعراب فتغشینی نیز دو احتمال داده می‌شود: رفع و نصب. در صورت مرفوع خواندن، حرف «فا» برای ربط است و دو قسمت عبارت را به هم مربوط می‌سازد: به عهد و میثاق تو وفا نمودم، پس رحمت تو مرا زیر پوشش خواهد گرفت. در صورت منصوب خواندن فتغشینی حرف «فا» سببیه است و بعد از آن، حرف «أن» - از حروف ناصبه فعل مضارع - مقدر است و عمل می‌کند.

از پیشینیان مرحوم شیخ بهائی تصریح نموده و گفته است:

فعل مضارع واجب است بعد از پنج حرف منصوب باشد - هر چند ظاهراً حرف نصب در کلام ذکر نشده از جمله - فاء سببیه که قبل از آن نفی یا طلب قرار گرفته باشد، مانند: زُرْنِي فَأُكْرِمَكَ، زیارت کن مرا پس اکرام می‌کنم تو را، که زیارت سبب اکرام است.<sup>۲</sup>

در این جا هم ظاهراً همین طور است؛ زیرا قبلاً از حق تعالی انوار ده گانه یقین و ایمان و ... را مسألت نمودیم. سپس می‌گوییم: فتغشینی؛ اعطاء آن انوار سبب غشیان و زیر پوشش قرار گرفتن رحمت حق تعالی است.

از معاصرین هم صاحب «الجدید فی الصرف و النحو» چنین آورده

۲- جامع المقدمات ۳۲۱ الصمدیه.

۱- تکالیف الانام ۱۴۳.

است:

از جمله مواردی که واجب است فعل مضارع منصوب باشد، بعد از فاء سببیه است و آن فائی است که این معنی را افاده می‌کند که ما قبل سبب ما بعد است و ما بعد مُسَبَّب از ما قبل؛ مانند: **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ** - که حلول غضب مُسَبَّب از طغیان است - اما اگر فاء سببیه نباشد، بلکه عاطفه یا استیناف باشد، فعل مضارع بعد از آن منصوب نخواهد بود.<sup>۱</sup>

باری، محصل معنای جملات پایانی این فراز دعا این شد: بارالها، این کمالات را به من ارزانی دار برای این که به لقاء تو نائل آیم در حالی که به عهد و میثاق تو وفا نموده‌ام، و بدین جهت رحمت تو مرا زیر پوشش خود قرار می‌دهد؛ زیرا غشیان رحمت تو نسبت به من مُسَبَّب از وفای من به عهد و میثاق تو می‌باشد؛ چون من وفادار بودم تو مرا زیر پوشش رحمت قرار دادی.

### ارتباط یا ولی یا حمید با جملات قبل

#### یا ولی یا حمید

آخرین کلماتی که در این قسمت دعا آمده است، دو اسم از اسماء ربوبی و دو صفت از اوصاف ذات قدوس الهی است. یکی «ولی» و دیگری

«حمید» که شاید ذکر این دو نام از مجموعه اسماء حق تعالی و یاد این دو صفت از اوصاف آن ذات ذوالجلال ارتباطی است میان این دو صفت با جمله آغازین و آخرین این فراز دعا؛ حمید مرتبط با محمد ﷺ که در جمله نخستین آمده بود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ.

به تعبیر دیگر همان دعای معروف که همه می‌دانیم و از پدر بزرگمان جناب آدم صلی الله علیه و آله آموخته‌ایم، و او هم به وسیله جبرئیل آموخته بود:

يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ...<sup>۱</sup>

«ولئی» هم مرتبط با مسألت آخرینی است که نمودیم:

وَمَوَدَّتِي نَوْرَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام.

معلوم می‌شود موالات و ولایت و ولئی بودن محمد و آل محمد ﷺ مرتبط با ولایت آن خدایی است که اولاً و با لذات ولئی است و موالات و ولایت این خاندان هم ظهور و بروز آن ولایت است. اگر می‌گوییم: علی ولئی الله است، ولئی است و صاحب اختیار از طرف آن خدایی که او ولئی است.



## معنای ولی و حمید

در هر حال ذکر این دو نام به این جهتی باشد که گفتیم یا غیر آن، هر چه باشد مهمّ توجّه به مفاد و مفهوم این دو کلمه است که مختصر توضیحی می‌آوریم.

صاحب جنّات الخلود در جدولش چنین آورده است:

الولیّ به معنی ناصر است برای مؤمنان و متولیّ ثواب و اکرام ایشان، و می‌تواند به معنی اولی به تصرّف باشد ... و گاهی هم به معنی قیم و دیده‌بان آید؛ چه قیم طفل را ولیّ گویند، پس بر این معنی حقّ تعالیّ مُصلح کار مؤمنین و قائم به مهمّات ایشان است. به جهت نصرت و دوستی خلق مداومت نمایند. عدد کبیرش چهل و شش و عدد وسطش ده و عدد صغیرش یک است.<sup>۱</sup>

الحمید فعیل به معنی مفعول است، یعنی حمد کرده شده و مستحقّ حمد به سبب افعال مستحسنه. این اسم برای شهرت [پیدا] کردن به ثنا و نیکی مجزّب است، و جهت رفع فحاشی بر ظرف آب نویسند و آب خورند. عدد کبیرش شصت و دو، وسطش هشت و صغیرش نیز هشت است.<sup>۲</sup>

مرحوم کفعمی در مصباح گوید:

الحمیدُ هو الَّذی استحقَّ الحمدَ بِفِعَالِهِ فی السَّراءِ و الضَّرَاءِ و الشَّدَّةِ

والرخاء<sup>۱</sup>.

حمید آن کسی است که استحقاق حمد و ستایش دارد در جمیع افعالش؛ در خوشی و ناخوشی و شدت و آسایش.

### لحظات شیرین مناجات

هر چه هست این دو اسم و صفت از خصوصیتی برخوردار است که چه بسا نه خامه بتواند آن را در خانه نوشتار بیاورد و نه زبان بتواند در مقام شرح و توضیحش برآید. خود انسان احساس خاصی از این دو کلمه دارد. به خصوص کلمه ولی، و بالاخص وقتی که پسوندی پیدا می‌کند.

در لحظات استغراق در بحر مناجات، خاصه آن زمان که آب دیده بر گونه می‌نشیند و از گونه بر سینه می‌ریزد و کبوتر دل به هوای این آب و آن دانه هوای پرواز بر شاخسار قرب پیدا می‌کند، و عروس نازپرورد اشتیاق در مقام خلوت گزینی در حجله انس بر می‌آید، در چنین شرایطی پیوسته یا ولی یا حمید می‌گوید، یا ولی المؤمنین می‌گوید، یا ولی الصالحین می‌گوید، یا وفی، یا غنی، یا حفی، یا قوی می‌گوید و با این کلمات و تکرار این شیرین اذکار و شکر نعمات، در آن لحظات خدا را با چشم دلش در جلوه ولوئتش می‌بیند، در سیمای زیبای حمیدیتش مشاهده می‌کند، و همانند کودک یتیمی که همه شوون او را به ولی و قیمی سپرده‌اند، خود را در پیشگاه با عظمت آن ولی علی الاطلاق و ولی همه اولیاء صغیر و حقیر، فقیر و یتیم، بی کس و بی چیز بلکه اصغر و احقر مشاهده می‌کند.

مرا می‌شناسید؟ من هیچم هیچ، به راستی هیچ هیچ. ولی با همهٔ هیچی و پوچی‌ام، با همهٔ حقارت و ضعفم، با همهٔ فقر و نیازم من ولی دارم؛ خدا ولی من است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾<sup>۱</sup> پس من هیچ هیچ، حالا که ولیی چون خدا دارم، برای خودم خیلی کسی هستم.

دیگر اگر کسی شیرینی این انتساب را درک کرد که خدا ولی من است، خدا قیم من است، خدا صاحب اختیار من است، خدا همه کارهٔ من است یعنی چه و لطف بودن در تحت پوشش مقام ولوئیت ربوبی را فهمید، حاضر نیست این مقام را با همهٔ هستی معاوضه کند.

سلطنت هستی را به من بدهند ولی خدا ولی من نباشد، هرگز هرگز! همه چیز را از من بگیرند، فاقد همهٔ شؤون اعتباری باشم ولی خدا ولی باشد، چه خوب، خیلی خوب!

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم؟

دولت صحبت این مونس جان ما را بس

از در خویش خدایا به بهشتم نفرست

که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس<sup>۲</sup>

## حلوای طنطنانی

دیگر این حرف حلوای طنطنانی است که تا نخوری ندانی. هر کس به هر مقدار شهد و شیرینی این حالات بر ذائقهٔ جانش نشسته باشد و لذت

این حقایق را چشیده باشد می‌داند که این وادی چه وادی است و این مسیر چه مسیری، و آنان که جرعه‌ای از این جام نوشیده‌اند و در تمام زندگی هر چند فقط یک بار، سرمست از بادهٔ مناجات و شراب طهور ذکر حق در خلوت سرای محراب انس شده‌اند، لذت آن جذبه را با هیچ لذتی معاوضه نمی‌کنند و تمام هم و غمشان و فکر و خیالشان تکرار آن جذبه و جلوه است.

آیا می‌شود باز جرعه‌ای از جام جمال و قطره‌ای از صهبای صفا بر کام دل ما بریزند؟ یا اگر شایستهٔ استغراق و لبالبی در آن بحار معرفت نیستیم لا اقل دیگر بار لبی تر کنیم؟

ای گل یاس سرمدی نرگس باغ احمدی

چهرهٔ گل ز روی تو نکهت گل ز موی تو

لحظه به لحظه می‌رود دل به دیار عاشقان

تا که لبی زند بر آن جام می و سبوی تو

شانه به تاب گیسویت عشوه و ناز می‌کند

عالمی آشفتهٔ آن عشوه و ناز موی تو<sup>۱</sup>

بگذاریم و بگذاریم و شرح و توضیح این قسمت از دعای زیارت شریف آل یس را به پایان رسانیم و دوستان و منتظران آن منتظر را وعده دهیم و در انتظار شرح دو قسمت بازماندهٔ دعا بداریم. امید است به زودی توفیق رفیق گردد و این مجموعه کامل شود و مرجعی برای آشنایان این

زیارت و دعا قرار گیرد تا در عصر غیبت با توجه بیشتری به وسیله آن به دربار ولایت مدار آن مدار نور و مدیر بود، عرض ادب داشته باشند.

### غمباری و غربت عصر جمعه

هر چند تمام روزهای عصر غیبت غمین است و تمامی شب‌های روزگار هجران دلتنگ است، ولی به خصوص عصر جمعه و شب شنبه غمین‌تر و دلتنگ‌تر است؛ زیرا پایان یک هفته انتظار با ناامیدی و حسرت است و شروع یک هفته دیگر همراه با غم غیبت و اندوه فرقت، و باز هم حزن و ماتم و قصه پر غصه طول انتظار و امتداد هجرت. آری:

بسی تو دل در گرو ماتم بود	عصر آدینه سراپا غم بود
در غم هجر تو شب تا به سحر	در دل لاله و گل شب‌نم بود
همه رعنائی و زیبایی ماه	از ازل با رخ تو همدم بود
ماه و خورشید در آینه عشق	با تو بودند و دل ما کم بود
تو همانی که به هر وادی عشق	هیبتت فخر بنی آدم بود
از سفر ای گل نرجس بازا	بسی رخت شهد بهاران سم بود
نه من «آشفته» آن روی توام	بسی تو افکار جهان درهم بود
بهر بوسه به قدم‌های شما	تا در کعبه گل مریم بود

### ناله و نوا

آری، در این شب شنبه غمبار و عشیه جمعه اندوهبار خطوط پایانی

این صحیفه شریفه و رقیمة کریمه را رقم می‌زنم و جز آه سرد و اشک گرم  
همدمی ندارم.

در این فکر و خیالم که این هفته هم گذشت؛ هفته‌ای که نیمه‌ماه  
رجب را در خود جا داده بود، یعنی همان زمانی که در روایات نشان‌هایی  
برای ظهور آن بی‌نشان عالی‌شان در آن آمده‌است؛ چونان اصوات و  
صداهایی که از آسمان به گوش می‌رسد و پیکری که در آن دیده می‌شود.<sup>۱</sup>  
و چونان خسوفی که در آن با آیتی دگر ظاهر می‌گردد.<sup>۲</sup>

آری، گذشت این هفته هم و نه اثری ظاهر و نه عینی آشکار، و باز  
هم چاره‌ای جز دمع العین و اشک دیده نیست.

چه می‌شود کرد در شرایطی که گویا همه و همه دست به دست هم  
داده‌اند تا جمعی را که هر چند صورتاً و صوتاً و لفظاً و ظاهراً دم از آن  
وجود مقدّس می‌زنند و داعیه مؤدّت و موالات این خاندان را دارند، از  
میان بردارند، و در مقام مقابله و مبارزه با تمام مُعتقّادات و مقدّسات  
مشتی دوستان مظلوم خاندان مظلوم رسالت برآمده‌اند، تا آن جا که حتی  
مظاهر محبّت آنان، چونان بقاع مبارکات و قباب زاکیات آنان را هم از  
بین می‌برند.

من و امثال من هم که نهایت همت و غایت هدفمان حفظ موقعیت  
خودمان هست، به سر درختی‌های ما صدمه‌ای نخورد و هر چه می‌خواهد  
بشود بشود.

## قدری به خود آییم

بیاییم قدری به خود آییم. احساس کنیم یتیم هستیم، وجدان کنیم بی‌کس هستیم، باور کنیم دستانمان از همه جا کوتاه است، یقین کنیم دشمن از هر سو در کمین است و برای از بین بردن ما خواب‌ها دیده‌اند، خیال‌ها در سر پرورانده‌اند. می‌خواهند به دست خود ما خود ما را بیچاره کنند. سادگی هم حدی دارد، خواب خرگوشی هم مرزی دارد. گوش به کری زدن و چشم بستن هم مدتی، تا کی و تا چند این قدر بی‌تفاوتی؟ از هر جای ضرر برگردیم نفع است. بس کنیم.

برگردیم. توبه کنیم. آشتی کنیم. با خدا و اولیاء خدا کنار بیاییم، اشک بریزیم، ضجه بزنیم، زاری کنیم، فغان و شیون برآوریم. بچه یتیم چه گونه می‌گرید؟ کودکی پدر گم کرده چه طور می‌نالند؟ بنالیم. فرج آقا و صاحبمان را از خدا بخواهیم. ظهور موفور السرور پدر بزرگوارمان، سرور و سالارمان، تاج سرمان را از پروردگارش مسألت کنیم.

یقین بدانیم هر چه بیشتر همگی با جدّ و جهد در مقام دعا و مسألت بر آییم و خواستار واقعی ظهورش باشیم از طول غیبت و مدّت فرقتش کاسته می‌گردد و دیگ بخشایش آن بخشایش‌گر به جوش می‌آید و فرمان قیام و انتقامش را صادر می‌کند.

## قصیده ابن العرندس و حضور حجّت علیّه

خوب است با آوردن ابیاتی از قصیده رانیّه ابن العرندس حلی که متجاوز از صد بیت است و ارتباطی با مطالب کتاب که گردونه نور است و

پر محور نور می‌گردد، دارد بیاوریم. همان قصیده‌ای که صاحب الغدیر نسبت به آن چنین آورده است:

میان اصحاب مشهور است در هیچ مجلسی خوانده نمی‌شود مگر این که امام عصر الحجة المنتظر عجل الله تعالی فرجه در آن جا شرف حضور پیدا می‌کنند.<sup>۱</sup>

بدین امید که این نوشتار به عرض خاک پای آن مدار گردونه نور و آن خال رخ هفت کشور وجود برسد.

- ۱ - طَوَايَا نِظَامِي فِي الزَّمَانِ لَهَا نَشْرُ  
يُعَطَّرُهَا مِنْ طَيِّبِ ذَكَرَاكُمْ نَشْرُ
- ۲ - فَذَلِّي بِكُمْ عِزُّ وَ فَقْرِي بِكُمْ غِنَى  
وَ عُسْرِي بِكُمْ يُسْرُ وَ كَسْرِي بِكُمْ جَبْرُ
- ۳ - أُيَقْتَلُ ظَمَانًا حَسِينُ بِكْرِيلا  
وَ فِي كُلِّ عَضْوٍ مِنْ أُنَامِلِهِ بَحْرُ
- ۴ - وَ وَالِدُهُ السَّاقِي عَلَى الْحَوْضِ فِي غَدِ  
وَ فَاطِمَةُ مَاءِ الْفِرَاتِ لَهَا مَهْرُ
- ۵ - فَيَالِكَ مَقْتُولًا بَكَّتُهُ السَّمَاءُ دَمًا  
فَمُغْبَرُّ وَجْهِ الْأَرْضِ بِالدَّمِ مُحَمَّرُ
- ۶ - فَلَيْسَ لِأَخَذِ الثَّارِ إِلَّا خَلِيفَةٌ  
يَكُونُ لِكَسْرِ الدِّينِ مِنْ عَدْلِهِ جَبْرُ



- ۷ - تَحُفُّ بِهِ الْأَمْلاَكُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ  
وَيَقْدِمُهُ الْإِقْبَالُ وَالْعِزُّ وَالنَّصْرُ
- ۸ - سَمِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَارِثُ عِلْمِهِ  
امام علی آباءه نَزَلَ الذِّكْرُ
- ۹ - هُمُ النُّورُ نُورُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ  
هُمُ التَّيْنُ وَالزَّيْتُونُ وَالشَّفْعُ وَالْوَتْرُ
- ۱۰ - مَهَابُ وَحْيِ اللَّهِ خُزَانُ عِلْمِهِ  
مَيَامِينُ فِي أَبْيَاتِهِمْ نَزَلَ الذِّكْرُ
- ۱۱ - وَاسْمَائِهِمْ مَكْتُوبَةٌ فَوْقَ عَرْشِهِ  
وَمَكْنُونَةٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الذَّرُّ
- ۱۲ - وَلَوْلَاهُمْ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ آدَمًا  
وَلَا كَانَ زَيْدٌ فِي الْأَنْامِ وَلَا عَمْرُو
- ۱۳ - وَلَا سَطَّحَتْ أَرْضٌ وَلَا رُفِعَتْ سَمَا  
وَلَا خُلِقَتْ شَمْسٌ وَلَا أَشْرَقَ الْبَدْرُ
- ۱۴ - وَكَيْفَ يُحِيطُ الْوَاصِفُونَ بِمَدْحِكَ  
وَفِي مَدْحِ آيَاتِ الْكِتَابِ لَكُمْ ذِكْرٌ
- ۱۵ - جَعَلْتُكُمْ يَوْمَ الْمَعَادِ وَسَيْلَتِي  
فَطُوبَى لِمَنْ أَمْسَى وَأَنْتُمْ لَهُ ذُخْرٌ

۱- اشعار پیچیده من در گذشت روزگاران باز می شود و نام و یاد شما آنها را معطر و خوشبو می سازد.

۲- ذلت و پستی من در سایه شما عزت، و فقر و بینوایی من با شما بی‌نیازی، و عسرت و سختی من به یمن شما یسر و آسانی، و کسر و شکست من به برکت و جود شما جبر و اصلاح است.

سپس در ابیاتی مصائب کربلا را می‌آورد تا به این جا می‌رسد:

۳- آیا حسین علیه السلام در کربلا تشنه کشته می‌شود در حالی که هر بند از انگشتان او دریایی است؟

۴- همان که پدرش ساقی حوض کوثر در قیامت است و آب فرات مهر مادرش فاطمه علیها السلام بود.

۵- ای کشته‌ای که آسمان بر تو خون گریست و چهره خاک آلود زمین از خونت سرخ‌رنگ شد.

همچنان ابیاتی در مصائب سیدالشهداء و خاندان رسالت علیهم السلام می‌آورد تا به این جا می‌رسد:

۶- برای گرفتن انتقام کسی نیست مگر آن خلیفه‌ای که شکست دین با عدل او جبران می‌پذیرد.

۷- همان که فرشتگان از هر طرف او را در بر گرفته‌اند و اقبال و عزت و نصرت و یاری پیشاپیش او می‌رود.

۸- همان که هم‌نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و وارث علم اوست، امام و پیشوایی که قرآن بر نیا کانش فرود آمده است.

۹- آنان که نورند، نور خدای جلّ جلاله، آنان که [تأویل] تین و انجیر و زیتون و شفع و وتر- جفت و طاق- در آیات شریفه قرآن هستند.

۱۰- آنان که محلّ هبوط وحی خدا و خزانه‌داران علم اویند مبارکان و میمنت‌نگارانی که قرآن در خانه هایشان نازل شده است.

۱۱- آنان که اسماء شریفشان بر بالای عرش رقم خورده و قبل از آفرینش موجودات موجود بوده‌اند.

۱۲- همانان که اگر نبودند خدا آدم را خلق نمی‌کرد و زید و عمروی میان مردم پیدا نمی‌شد.

۱۳- آنان که اگر نبودند زمین پهن نمی‌گشت و آسمان برافراشته نمی‌شد و خورشید طلوعی و ماه درخششی نداشت.

۱۴- چه‌گونه توصیف آوران می‌توانند مدح شما گویند در حالی که در آیات کتاب کریم مدح شما آمده است.

۱۵- من- ابن‌العزّندس- شما را وسیله و شفیع خودم در قیامت قرار می‌دهم. خوشابه حال کسی که شام کند در حالی که شما ذخیره و مایه امید او باشید.

امید است عنایات خاصّه آن مظهر یهدی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ که این زیارت و دعا تعلیم اوست، شامل حال گردد و این انواری که در این فراز دعا از حق تعالی مسألت نمودیم، به همه ما موهبت شود، و جهان آفرین بر همه ما، بلکه بر همه وجود، منت گذارد و امر فرج آن صاحب الضیاء و النور و الدین المأثور و اللّواء المشهور و الکتاب المنشور و صاحب الدهور و العصور،<sup>۱</sup> حضرت ابا صالح المهدی علیه السلام را با عافیت اصلاح فرماید و همه ما را به انجام تمامی وظایف عصر غیبت و درک فرخنده روزگار ظهورش

۱- بحار الأنوار ۱۰۲ / ۸۴. جملاتی از زیارت سرداب جلالت انتساب.

مفتخر نماید.

جانا بیا بیا که تمنا کنم تو را  
خلوت‌گهت کجاست که پیدا کنم تو را  
ای نازنین بگو که ز اسرار عشق خویش  
آخر چه گونه آگه و دانا کنم تو را  
نه نامه‌ای به ما نه پیامی نه قاصدی  
باز آ که عشق خویش هویدا کنم تو را  
هر روز و شب به کوی توام چشم انتظار  
کز در برون شوی و تماشا کنم تو را  
لطفی کن و نیاز دل زار ما برآر  
تا عاشقانه در دل خود جا کنم تو را  
روزی اگر ز لطف در آیی به کلبه‌ام  
بس داستان ز گریه شب‌ها کنم تو را  
پروانه‌سان به شمع رخت بوسه می‌زنم  
با شرح قصه، غصه ز دل وا کنم تو را<sup>۱</sup>

نیمه شب شنبه بیستم رجب المرجب ۱۴۲۸

۱۳۸۶/۵/۱۳

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی



- ۱۶- برگ‌های زرین ادب فارسی  
 ۱۷- بصائر الدرجات  
 ۱۸- تفسیر البرهان  
 ۱۹- تفسیر الدر المتثور  
 ۲۰- تفسیر روح البیان  
 ۲۱- تفسیر شریف لاهیجی
- سید مجتبی بنی‌هاشمی  
 محمّد بن حسن صفّار  
 سید هاشم بحرانی  
 جلال‌الدین سیوطی  
 اسماعیل حقی  
 بهاء‌الدین محمد بن شیخ علی شریف  
 لاهیجی
- ۲۲- تفسیر صافی  
 ۲۳- تفسیر القمّی  
 ۲۴- تفسیر الکشاف  
 ۲۵- تفسیر مجمع البیان  
 ۲۶- تفسیر المیزان  
 ۲۷- التوحید  
 ۲۸- ثواب الاعمال  
 ۲۹- تکالیف الانام فی غیبة الامام  
 ۳۰- جامعه در حرم  
 ۳۱- جامع المقدمات  
 ۳۲- الجدید فی الصرف و النحو  
 ۳۳- جزوة دست نویس مؤلف از بیانات مرحوم آیت الله امینی  
 ۳۴- جشن‌نامه ابن سینا  
 ۳۵- جمال الاسبوع  
 ۳۶- جنّات الخلود
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی  
 علی بن ابراهیم قمی  
 محمود بن عمر زمخشری  
 فضل بن حسن طبرسی  
 سید محمد حسین طباطبائی  
 شیخ صدوق، محمّد بن علی بن بابویه  
 شیخ صدوق، محمّد بن علی بن بابویه  
 علی اکبر همدانی  
 سید مجتبی بحرینی  
 سید ابراهیم دیباجی  
 سید رضی‌الدین بن طاووس  
 محمد رضا امامی خاتون آبادی

مجدود بن آدم سنایی غزنوی

فیض کاشانی، محمد بن مرتضی

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه

محمد بن جریر بن رستم طبری

میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری

محمد حسین ترکی شیرازی

میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی

۳۷- حدیقه الحقیقه

۳۸- الحقایق

۳۹- الخصال

۴۰- دلائل الامامة

۴۱- دیوان ادیب، ثالی مکنون

۴۲- دیوان ترکی شیرازی

۴۳- دیوان حافظ

۴۴- دیوان حبیب

۴۵- دیوان حزین لاهیجی

۴۶- دیوان سنائی

۴۷- دیوان شمس اصطهباناتی، منظومه شمس

۴۸- دیوان شمس تبریزی

۴۹- دیوان صائب تبریزی

۵۰- دیوان صفا اصفهانی

۵۱- دیوان عراقی

۵۲- دیوان فیاض لاهیجی

۵۳- دیوان فیض کاشانی

۵۴- دیوان فیضی هندی

۵۵- دیوان فواد کرمانی، شمع جمع

محمد حسین غروی اصفهانی

۵۶- دیوان مفتقر

۵۷- دیوان ناصر خسرو

۵۸- دیوان هماد تبریزی

- ۵۹- رسالۃ نور حسین عمادزاده
- ۶۰- ساختمان خورشید أما سویج، ترجمه روح اللہ عباسی - هوشنگ کریمی
- ۶۱- سعد السعود سید رضی الدین بن طاووس
- ۶۲- سفینة البحار محدث قمی، عباس بن محمد رضا
- ۶۳- سلام بر پرچم افراشته سید مجتبی بحرینی
- ۶۴- سوگند به نور شب تاب سید مجتبی بحرینی
- ۶۵- شاهنامه فردوسی
- ۶۶- شرح غرر الحکم جمال الدین خونساری
- ۶۷- الصواعق المحرقة احمد بن حجر هیثمی
- ۶۸- الطراز الاوّل سید علی خان مدنی
- ۶۹- عیون اخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
- ۷۰- الغدير فی الكتاب و السنة و الادب عبدالحسین احمد امینی
- ۷۱- فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی
- ۷۲- فرهنگ فارسی محمد معین
- ۷۳- فرهنگ جامع احمد سیاح
- ۷۴- فهرست موضوعی غرر الحکم سید جلال الدین محدث ارموی
- ۷۵- قرۃ العیون فیض کاشانی، محمد بن مرتضی
- ۷۶- الکافی، اصول محمد بن یعقوب کلینی
- ۷۷- کامل الزیارات جعفر بن محمد بن قولویه
- ۷۸- کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر علی بن محمد خزاز قمی



- ۷۹- کلیات سعدی  
۸۰- کلیات خمسه نظامی  
۸۱- کلیات شیخ بهائی  
۸۲- گیلان در قلمرو شعر و ادب  
۸۳- اللئالی المنتظمه  
۸۴- لسان العرب  
۸۵- لغت نامه  
۸۶- ما سمعت ممن رأیت  
۸۷- مثنوی معنوی  
۸۸- مجمع البحرين  
۸۹- المحاسن  
۹۰- مختصر بصائر الدرجات  
۹۱- مرآة العقول  
۹۲- مروج الذهب  
۹۳- المصباح  
۹۴- المصباح المنیر  
۹۵- معانی الاخبار  
۹۶- مفاتیح الجنان  
۹۷- المفردات فی غریب القرآن  
۹۸- مغنی اللیب عن کتب الاعاریب
- ابراهیم فخرائی  
ملا هادی سبزواری  
ابن منظور  
علی اکبر دهخدا  
جزوه دستنویس، سید مجتبی  
بحرینی  
جلال الدین بلخی  
فخرالدین طریحی  
احمد بن محمد بن خالد برقی  
حسن بن سلیمان حلی  
علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد  
تقی  
علی بن حسین مسعودی  
ابراهیم کفعمی  
احمد بن محمد فیومی  
شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه  
محدث قمی، عباس بن محمد رضا  
حسین بن محمد راغب اصفهانی  
ابن هشام، عبدالله بن یوسف انصاری

محدث قمی، عباس بن محمد رضا

الاب لويس معلوف

ملاصدرا، محمد بن ابراهيم شيرازي

فيض كاشاني، محمد بن مرتضى

حبیب بن ابراهيم تفلیسی

حرّ عاملی، محمد بن حسن

عباس اسماعیلی یزدی

قندوزی حنفی

۹۹- منتهی الامال

۱۰۰- المنجد

۱۰۱- نهج البلاغه

۱۰۲- الواردات القلبية

۱۰۳- الوافی

۱۰۴- وجوه قرآن

۱۰۵- وسائل الشیعه

۱۰۶- ينابيع الحكمة

۱۰۷- ينابيع المودة

## سایر آثار مؤلف :

- ۱- سوگند به نور شب تاب شرح دعای شب نیمه شعبان
- ۲- سلام بر پرچم افراشته شرح سلامهای زیارت آل یس، کتاب اول
- ۳- تو را گواه می‌گیرم یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس، کتاب دوم
- ۴- حدیث قبل از میلاد
- ۵- حدیث شب میلاد
- ۶- حدیث بعد از میلاد
- ۷- حدیث پنج سال کودکی
- ۸- حدیث غیبت و سفارت
- ۹- حدیث دو سفیر
- ۱۰- حدیث سرداب
- ۱۱- حدیث سفیران
- ۱۲- حدیث آخرین سفیر
- ۱۳- حدیث نامه‌ها
- ۱۴- حدیث توقیعات
- ۱۵- حدیث دیدارها، دیدار در کربلا
- ۱۶- حدیث دیدارها، دیدار در مکه
- ۱۷- حدیث پسران مهزیار
- ۱۸- حدیث شش دیدار
- ۱۹- حدیث غیبت کبری
- ۲۰- حدیث حکمت غیبت

۲۷۲ ❁ از تو می خواهم

۲۱- حدیث سده چهارم

۲۲- حدیث سده پنجم

### و در دیگر زمینه‌ها :

۱- جامعه در حرم شرح زیارت جامعه کبیره

۲- با پسر در سکرات مرگ

۳- ده پگاه با پیکر

۴- لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره

۵- ملک نقاله

۶- خانه دو متری

۷- شهر خاموشان و دیار با هوشان

۸- سرای بیم و امید

۹- اتاق امتحان

۱۰- خواب نو عروس

۱۱- سالن ارتباطات

۱۲- این جا مدینه است

۱۳- این جا مکه است

۱۴- این جا مشاعر است

۱۵- ۱۷ این جا کربلا است - کتاب اول تا سوم.

### و به زودی ان شاء الله

این جا نجف است - کتاب اول تا سوم.

شرح زیارت آل یس، کتاب چهارم.